العلم علمان علم الادیان و علم الابدان

الحمد لله که در عهد اورنگ آرائی شهریار دکن اعلی حضرت بندگان عالی سایه
ذو المنن نظام الملک آصفجاه فتح جنگ جناب نواب میر محبوب علیخان بهادر شهنشاه ثانی هو

مثنوی بدیع باغ رزاق

تصنیف یگانهٔ آفاق نخلبند سخنوری رنگ و بوی گلشن سروری اعنی
باقی نامی صاحب منصب سامی نسبی راجه صاحب محبوب نواز ونت بهادر
راجه گردهاری پرشاد سلمه رب العباد حسب الارشاد فرخ نهاد خجسته بنیاد عالم وحید
مشهور قریب و بعید جناب مولوی محمد عبدالمجید سلمه الله الحمید بحسن انتظام کارپردازان

در مطبع نامی انصاری واقع دهلی بطبع مقبول جهانیان گردید

مختصر فہرست کتب موجودہ انصاری پریس دہلی

نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت	نام کتاب	قیمت
قرآن مترجم بخط گجراتی		حمائل شریف قابل دید		ایضاً مجلد نقرئی فیجلد	۸ہے/	کتب تفاسیر عربی	
یہ قرآن شریف بصرف		مطبوعہ انصاری پریس		ایضاً مجلد طلائی فیجلد	۱۲ہے/	تفسیر جلالین مع کمالین	
زرکثیر اور بڑی محنت اور		یہ بے نظیر اور وضع ا عجیب		حمائل شریف عکسی چھاپہ		مطبوعہ انصاری پریس کاغذ	
جانفشانی سے مطبع ہذا نے		غریب حمائل جسکے دیکھنے		لنڈن کاغذ چکنا ولایتی		گلابی۔ جو بالکل نایاب ہے	۶ے/
ساکنان گجرات اور بمبئی کے		خواہ مخواہ جی چاہتا ہے اور		بلاجلد قیمت فیجلد......	۸عہ/	ایضاً مطبوعہ مجتبائی پریس	
واسطے تیار کیا ہے یعنی		بڑی عرقریزیوں سے تیار		ایضاً مجلد قیمت فیجلد	۶عا/	محشی بحواشی جدید مفیدہ	
متن عربی اور ترجمہ بخط		ہوئی ہے بلا مبالغہ ایک		حمائل شریف خوردکشوری		قیمت فیجلد	۲للعہ/
گجراتی لکھا گیا ہے جسمیں		اس وضع کی حمائل نہیں		بلاجلد قیمت فیجلد.....	۵/	ایضاً کاغذ ولایتی قیمت	۸صہ/
انکے لئے بڑی سہولت ہے		چھپی غرض اسکی خوبیاں		ایضاً مجلد پارچہ قیمت فیجلد	۷/	ایضاً کاغذ گلابی قیمت	۶ے/
قیمت فی جلد بلاخا۔	۶ے/	دیکھنے پر منحصر ہیں قیمت		حمائل شریف استنبولی کاغذ		ایضاً مطبوعہ فاروقی صحیح	
ایضاً خاشدہ قیمت فیجلد	۴ہے/	اسکی حسب تفصیل ذیل ہے		مصری قیمت فیجلد....	۸عا/	وخوشخط قیمت فیجلد....	۸ہے/
قرآن شریف		بلاخا کاغذ ولایتی علاوہ		حمائل معہ اسطیع مصطفائی		تفسیر بیضاوی برحاشیہ جلالین	
مترجمہ مولوی حافظ ڈپٹی		محصول ڈاک فیجلد......	۸عا/	منشی ممتاز علیصاحب قیمت		مصری قیمت فیجلد.....	۵سہ/
نذیر احمد خانصاحب ترجمہ		ایضاً خاشدہ فیجلد.....	۶عا/	بلاجلد وبلاخا......	۹/	ایضاً تفسیر سورہ بقرہ تا	
زمانہ حال کے محاورہ کے		ولایتی مجلد سادہ بلاخا	ے/	حمائل شریف مترجم بدو ترجمہ		مقام درس محشی جدید از	
مطابق ہوا ہے نہایت		مجلد خاشدہ سادہ فیجلد	۲ہے/	ایک فارسی دوسرا بامحاورہ		شہاب خفاجی وملا عصام	
ہی عمدہ قابل دید مگر ہے		مجلد نقرئی بلاخا فیجلد	۴ہے/	اردو اور حاشیہ پر تفسیر		وعبدالحکیم سیالکوٹی مجتبائی	
زیر طبع۔ غالباً سنہ رواں		مجلد نقرئی خاشدہ فیجلد	۲ہے/	موضح القرآن مطبوعہ مطبع		جلد اول قیمت فیجلد....	۶عا/
کے خاتمہ تک ختم ہوگا		مجلد طلائی بلاخا فیجلد	۸ہے/	انصاری قیمت فیجلد....	۱۲عہ/	ایضاً تا سورہ کہف جلد	
مولویصاحب نے بنظر رفاہ		مجلد طلائی خاشدہ فیجلد	۱۰ہے/	علاوہ انکے ہر قسم کی عمدہ		دوم قیمت فیجلد......	۴ہے/
عام خود ہی اپنی لاگت سے		نیلگوں کاغذ بلاجلد فیجلد	۱۲عا/	عمدہ حمائلیں موجود ہیں		تفسیر خازن مع مدارک	
چھپوانا شروع کیا ہے	+	ایضاً مجلد سادہ فیجلد	۴ہے/	اور سب طرح کے قرآن مجید		مصری درچہار جلد قیمت	۸لعہ/

بعون حضرت حلیم علی الاطلاق

مثنوی بدیع باغ زراق

سنہ ۱۳۱۱ ہجری

بعہد دولت و اقبال زمانہ ازدیاد جاہ و جلال نواب مستطاب
فلک جناب نظام الملک آصفجاہ میر محبوب علیخان بہادر فتح جنگ فرمانروا
ی دکن و تلنگ و اورنگ زیب و حیدرآباد فرخندہ بنیاد دام سلطنتہ الی یوم التناد
از کلام بلاغت نظام ناظم ناشر و الا مقام نبیرہ راجہ محبوب نواز ونت راجہ
گردہاری پرشاد صاحب بہادر متخلص بہ باقی دام شوکتہ و اقبالہ بحسن اہتمام و
انتظام کارپردازان حسب الارشاد فاضل مجید عالم وحید مولوی محمد عبدالمجید دہلوی
در مطبع نامی انصاری واقع دہلی ۱۳۱۳ھ بطبع مزین تازگی بخش دیدہ نظارگیان شد

محمد الدین عفی عنہ



در باغ رزّاق ثمرات جنیه لا مقطوعة ولا ممنوعه مهیّاست برای آدم
زاد مصرع خدایا چه مهر و کرم هست این + و در چار سوی عالم امکان
منادی ان شکرتم لازیدنّکم بلندست بواسطه ختم المرسلین الی یوم التناد
مصرع تعالی چه لطف اتم هست این + بعد ازین سخن رفعت راست
نهاد دلنشین طبائع وقاد باد که در عهد رحمت مهد اعلیحضرت مشتری طلعت
بهرام ابهت سرآمد سران هفت اورنگ ششم نظام الملک آصف جاه
فتح جنگ میر محبوب علیخان بهادر شهریار دکن ادام الله سلطنته

مادام العود فی الهند والعقیق فی الیمن شهر حیدرآباد فرخندهٔ بنیاد
همسر دهلی و طهران و مجمع دانشمندان و سخنوران بدیع البیان است از انجمله
ثانی عراقی و همشان ساقی جناب منشی راجه گردهاری پرشاد باقی
سپر چشمه مجد و هر گونه تفاخر مخاطب به مهر خوان محبوب نواز ونت بهادر
سلمه الله تعالی تا وجود اختران بر عالم بالا ادیب بمثال است و شاعر
نازک خیال مثنوی باغ رزاق شاهد کمالات او ست هر مصرع
برجستهٔ او گلدستهٔ یاسمن بوست

روان افزا چو آب زندگانی
مرصع چون درفش کاویانی

حروفش دلکشا و راحت افزا
سواد شش وکش جزع یمانی

سطورش رشک باغ هشت جنت
مضامینش چو عهد نوجوانی

فصاحت با بلاغت شیر و شکر
نشاط افزا چو چای ارغوانی

سراپا نغز مثل روی شاہد		دل آرا ہمچو دہیم کیانی

فوائد و مضار اکثر فواکہ و اثمار و بقولات و نباتات و ماکولات و
مشروبات کہ برغبت تمام بیشتر صبح و شام بنی نوع انسان بخورند و
آن حظ وافر برمی دارند و شکر نعمای الہی بجامی آرند بنہجیکہ می باید
در سلک نظم کشیدہ و بطریقیکہ می شاید سخن را حلاوت و طراوت
بخشیدہ و برای نفع خاص و عام در مطبع انصاری دہلی طبع فرمودہ
در چوگان عالم گوی نیک نامی از اقران ربودہ الہی این کتاب روکش
ارم ذات العماد مقبول طبائع عالمیان باد



حمد باری را که باغ دهر از وست | برگ و بار هر شجر را زان نموست
باغبانش صاحب لولاک ساخت | آن خس و خاشاک کفران پاک ساخت

چار سویش نیز چار اصحاب را | داربانی داد هر یک باب را
بعد حمد و نعت باقی اثم | خوب این گلدسته را کرده بهم

باغ رزاق هست اسم این کتاب | نام تاریخیست زابجد کن حساب
اندران گلگشت کن ای باخبر | تا بدانی تلخ و شیرین گرم و تر

هم بشو واقف ز هر نفع و ضرر | حاصل از ماکول کن لطف گوار
بین اثر از میوه ها و از بقول | حفظ صحت دان اهم باقی فضول

آنچه در خور هست و لایق در خوری — دل ز چیز ناموافق در بری
لازم انسان همین است ای عزیز — ورنه چون حیوان بمانی بی تمیز

یا الهی ده هدایت خلق را
تا نگهدارند کام و حلق را

خورش حبوب و هم بقول و هم ثمار — در خیابان نخستین بین تو یار
فعل و طبع گوشت هر جانور — هست پیدا در خیابان دگر
در خیابان سوم هم بی درنگ — غوض کن تاثیر اشیای فرنگ
در خیابان چهارم غور کن — حفظ آداب خورش فی الفور کن

باب الالف

انبه

انبه کان مشهور خاص و عام هست — سرد هست و خشک هم تا خام هست

حاشیه انبه در صفحه ۳ ملاحظه باید کرد ۱۲

نارسِ او هست مینحوش گرم و تر | پخته او گرم و شیرین خوش اثر
خون صالح مے کند پیدا انکو | هم مقوی هم مسهل هست او
باهزار اقسام و الوان بوده است | لیک در تاثیر یکسان بوده است
تخمی از پیوندی بهتر هست دان | چونکه پیوندی ثقیل ست و گران
شیرهٔ تخمی اگر باشد رقیق | آن ز پیوندیست بهتر ای شفیق
مصلح او زنجبیل و شیر هست | قوت افزای جوان و پیر هست

اروی

نیز اروی نامِ او قلقاس دان | گرم و تر هست و ملین بی گمان
مے نماید لاغرے گُرده دُور | دافع اسهال دان جوز و ضرر

له انبه بهترین اثمار هند هست در دیگر دیار نیست مگر در صنعاے یمن خال خال انبه (اشجار) بنظر آمده اند شاید در زمان سالف اعراب از هند تخمش برده باشند. و فی زماننا که قاعدهٔ پیوند اشجار اثمار رواج یافته است بعض سوداگران بدیگر ولایت برده اند الا بسبب ناموافقت آب و هوا مثمر نگشت و قبول خاطر نشد. مربی و اچار ثمر خامش که کیری مینامند لذیذ و قابل تعریف میشود ۱۲

خوش غذای صالحست آن خوشگوار ‌‌ ‌ کثرت او نفخ سازد بی شمار

جسم را گردد مسمّن بی بدل ‌ ‌ ‌ مصلحش سرکنگبین دان و عسل

آلوی بخارا

هست آلوی بخارا سرد و تر ‌ ‌ ‌ هم ملیّن هم مزلّق با اثر

در حرارت مسهل صفر است این ‌ ‌ ‌ دافع قی تشنگی را ماست این

دان دماغ و معده را ازوی ضرر ‌ ‌ ‌ مصلحش گلقند باشد بیشتر

آلوی فرنگی

نیز آلو گرم و تر در اوّل است ‌ ‌ ‌ در غذائیت ثقیل و افضل است

خون صالح میشود پیدا ازان ‌ ‌ ‌ هم مقوّی هم مفرّح نیک دان

ادرک

زنجبیل تر که ادرک نام اوست ‌ ‌ ‌ گرم و تر هست و مهضم هم نکوست

دفع مے سازد ریاح معده را
شد مفتح هم مفرح بے دوا

چون مُربایش پئ نذرِ رسول
شاهِ روم ارسال کرده شد قبول

امرود

جام را امرود میگویند هم
معتدل مائل به گرمی در دوم

حابسِ اکثر بخار است این
دافع خفقان و نزلا است این

هم مفرح هم مقوی دل است
تشنگے از خوردن او زائل است

مولد نفخ است و قولنج است و تب
در نهارش گر خوری سازے غضب

رافع سوزِ مثانه گفته اند
مُصلح او راز یانه گفته اند

انار شیرین

ای پسر آنار را رمان بخوان
سرد و تر خاصیتِ اُو را بدان

بهرِ استسقا و خفقان خوب هست
قوتِ دل هم به یرقان خوب هست

بهر رفع جرب و حکه پر اثر — تقویت بخش سپرز ست و جگر
قابض ست و در غذا داش قلیل — مصلحش آنار ترش و زنجبیل
در حدیث آمد که در هر یک انا — قطرهٔ آب جنان خوش مست یا
ترش او هم سرد و خشک است ای جوان — از پی رفع خمارش خوب دان
قوت باه ست محرورین را — مصلحش ثمار بس شیرین را

اکروٹ

چیست آن اکروٹ نامش گردگان — خشک در اول به دوم گرم دان
مانع تخمیر بود مغزش مزید — هم محلل هم مسهی هم مفید
سرفه را زائل کند بو داده اش — قاطع خون بواسیر است خوش
مورث حب القرع ز اکثار شد — مصلحش آب انار ای یار شد

الاچی

قاقله هیل است الاچی مشتهر — گرم و خشک است و مهضم بیشتر
هم مفرح هم مقوی دل است — هم ریاح معده از وی زائل است
قابض است و هم ملطف جالی است — پوستش هم از اثر کی خالی است
شد دوا بهر قی و درد جگر — مصلحش بشمر کتیرا و شکر
هم صغارش را قوی دان از کبار — کثرت او هست امعا را مضار

انجیر

گرم و تر انجیر را تین برشمر — در غذا باشد کثیر ای باخبر
هم منقی هم مسمن هست او — هم معرق هم ملین هست او
هم مبهی و سریع الانحدار — بهر خفقان در ربو آید بکار
گفته پیغمبر بخور آن را ضرور — حسن حاصل میشود زان هم سرور
بهر عسر بول و اورام طحال — بهر درد سینه و زور سعال

میدهند او را به اکثر درد و پنج	مصلح او شربت خوب ترنج

اناس ثمر هندیست ۱۲

سرد و تر خوب است عین الناس هم	حدت صفرا ازو گردید کم
شد بطی الهضم سبر دین را	هم مضرت داده مرطوبین را
دان مقوی معده را بی ریب و شک	مصلح او زنجبیل است و نمک

انگور

نام انگور است در تازی عنب	گرم و تر شد رفع سوداء را سبب
پیه گرده را افزون میکند	خون صالح زان تولد میشود

له انگور در ایران و توران و روم و شام و عرب انواع و اقسام میشود. چنانچه در کابل بست و دو قسم میرست و سید نعمت الله در زهر الربیع نوشته که در هرات یکصد و پنج قسم انگور میباشد و همچنین در ایران و نام بست و سه قسم که یاد دارم اینست عسکری حبشی حسینی فخری صاحبی. آبی کشمکشی. ریش بابا افغان کش خایه غلامان. تخمی یزدانی شانی. یاقوتی گوری چفته اولوقی میش پستان انگشت عروسان شهیدی. گاو چشم ازرقی مثقالی. و در هند این ثمر اکثر ترش و خراب میشود مگر در شهر پونا و اورنگ آباد از شهرهای دیگر بهتر میباشد و می انگوری بهترین شرابهاست و همین وجه دخت رز مینامند. و چنانکه فی زماننا اسمای اقسام شرابهای انگریزی بسیار اند همچنان در عربی هم اسماء اقسام بسیار اند از انجمله بابلی عتیق حمیا خندریس صهبا راوق قهوه طلا راح رحیق سلافه شراب عقار کمیت مدام خمر ۱۲

احتراقِ خلط را نافع شده | هم موادِ سینه را دافع شده
شد مضرِ معده و کبد و طحال | آب بروی گر خوری گردد وبال
مورثِ پتهاو استسقا شود | علتِ قولنج ازو پیدا شود
مصلح او کرفس و سرکنگبین است | از تمامی میوه تر بهترین است

انگور خام

نارس و ترش است گر انگور خام | می کنند او را بتازی غوره نام
سرد و خشک و ر ابدان ای هوشیار | بس مطفّی حرارت بر شمار
جوشِ صفرا هم ازو کم میشود | رفع سستی قطع بلغم میشود
مورثِ عطش و مضرِ باه این است | مصلحش گلقند انیسون و ان قند است

آنوله

آنوله را آمله در فرس خوان | سرد و خشک و قابضِ معده بدان

حافظ خلط و مقوی دل است
مخرج سودا بخوبی کامل است

قوت چشم است و احشا و عصب
هم مسکّن در حرارتهای تب

مورث قولنج شد گاهی بکس
مصلحش دان روغن بادام بس

انباڑہ

ساگ انباره مخور بیش ای پسر
سرد و تر شد هر قدر شد ترش تر

فائده بخشد تب محرور را
گاه تسکین میدهد رنجور را

بیشتر بهر مریضان بد بدان
مصلح او روغن کنجد بدان

انبوتی

هم انبوتی را سه پاتی هست نام
سرد و خشک است و لذیذ اندر طعام

میدهد تسکین گه غلیان خون
قوت معده ازو گردد فزون

گو نه نفاخ و ثقیل است ای عزیز
گاه گاهی خور اگر داری تمیز

کثرت هر چیز میدارد زیان | مصلح او زیره هست و بادیان

انباڑی

نیز انباڑیست باریک شجر | نام او در فارسی نامد نظر

بارد است و یابس است و ترش هم | شیر افزون کرد صفرا ساخت کم

بهر محرورین سے مے آید بکار | سرفه مے سازد زیاده باد دا

می شود آچار او هم ترش و نرم | معتدل هم گشته با اشیا گرم

انبلی

انبلی کان را تمر هند لسیت نام | سردی او بیشتر باشد نجام

هم مطفی شد گه هیجان خون | مسهل صفرا است و تپها فزون

دافع عطش و غشی هم می شود | باعث فرح و خوشی هم می شود

گردد از اکثار او سج و سعال | مولد سده ضرر بخش طحال

مُصلحش عناب و خشخاش ست بس	در دکن ترکش نسازد هیچ کس

باب باے فارسے و عربے

پالک

دان تو پالک سرد نامش اسفناخ	برگ او سبز و درازست و فراخ
هست این کم نفخ تر از هر بقول	دفع سازد شیرهٔ او عسر بول
بس مفیدست از پیٔ امراض حار	لیک مبرودین را گردد مضار
دار چینی مصلحش بادام هم	نفع افزون ست نقصان ست کم

پان

پانؔ را در فرس تنبول ست نام	حار و یابس میخورندش خاص و عام

ؔ پان. بیاره این برگ در سایه می روید اهل هند باکته و چونه و سپاری و هیل و قرنفل بچند وضع مرکب ساخته و پیچیده مرد و زن برغبت و کثرت تناول مینمایند و سرکس پیش کسی مے آید دادن بیڑه پان از افضل تواضعات می شمارند دهن را مطیب و لبان را سرخ می کند ظهوری در ساقی نامه و خسرو در قران السعدین تعریف پان بکمال سخن آفرینی کرده اند حتی که خسرو یک حدیث نبوی ندانم از کجا یافته بنظم آورده (بقیه حاشیه بر صفحه ۱۳)

هم مفرح هم مفتح مشتهیست
هم مُدرّ ست و مقوّی معده را
حارّ طینت را مُصدِع می شود

زو بُنِ دندان و باغ و دل قویست
گشته مبرود این را عشرت فزا
مصلحش شکر کنگبین خوش سزد

بقیه صفحه ۱۲ اقوله سبزی او دافع برص و جذام * قول نبی رفته علیه السلام * و این برگ لطیف چند قسم میباشد بنگله دیساوری گنگیرے کافوری و هندیان متفق اند که در شهر مهوبا این برگ از همه جا بهتر میشود و میرزا محمد علی صائب در هجو هندیان گفته است ؎

مخمور صائب فریب نرمی هندی زبانان را ... که از پان است حیض دائمی این کس دهانان را

روزے این بیت روبروے منشی فدا علی فارغ مرحوم و شاگردشان منشی مهدی حسن مجد که نبیسه راقم است برزبانم گذشت هردو بر قول صائب بد دماغ شدند و در جواب فی البدیهه یک یک بیت جمله ده بیت موزون نموده خواندند در جواهر خانه مجموع خود نوشتم۔

وهوهذا

م لبان سرخ کے باشد چو هندی اهل ایران را ... که از پان ست بهالعل این غنچه دهانان را
ف کند کم تشنگی تفریح بخشد رنگ پان لا با ... عجب تاثیر بخشیدست خلاق جهان پان را
م اگر یک بیڑهٔ پان یافتی جمشید مے دانم ... ز کف میریخت جام بادهٔ گلرنگ ایران را
ف بایران سرخ میسازند موئے خویش از حنا ... بود مرکوز خاطر دل فریبے پیر زالان را
م نصیب هندیان کردست یزدان سرخ روئیها ... لب خوبان هندی همچو مرجانست مرجان را
ف برخ گلگونه می بندند نسوان عجم زین رو ... بود تشبیه حیض دائمی این کس دهانان را
م دهان چون حقهٔ یاقوت از پان زمرد رنگ ... بهندست از کرمهاے خدا هندی زبانان را
ف پی دفع جذام و برص نافع برگ پان باشد ... ازین رو خوردنش عادت بود هندی جوانان را
م عبث کردست هجو هندیان صائب بی شرمی ... بخون حیض کے تشبیه باشد لعل رخشان را
ف ادیبان عجم از رشک خون خوردند چون دیدند ... که یاقوت از لبان ریزد زبان هندی زبانان را

ترکیب قلیۂ پان

در بریدم برگ پانِ خام و نرم	پختمش سہ بار اندر آب گرم
دور آبِ او ز کوشش ساختم	پس میانِ قیمہ اش انداختم
ترشئ جغرات دادم ای حبیب	تا نخورش در فصلِ سرما شد عجیب

ترکیب سنبوسۂ پان

قیمہ پُر کردم میانِ بیرہ اش	از قرنفل بند کردم خوب و خوش
بین لرزش چو چسپان ساختم	پس بروغن نیک بریان ساختم
آمد آن سنبوسہ در صحرا بکار	با مصالح بے تردد خوشگوار

باجرا

باجرا کا ورس باشد یارِ من	قابض است و ہم مقوی بدن
سرد در اوّل بدوم خشک دان	حار و یابس ہم بقولِ دیگران

دربواسیرست تکمیدش مفید	نیز شد قولنج را نافع مزید
مصلحش هم روغن و هم شکرست	دوغ هم مصلح بقول دیگرست

بادام شیرین

گرم و تر بادام شیرین را بخوان	تازیش لوز الحلو باشد بدان
جالیٔ اعضای باطن هست او	بول محرق را مسکن هست او
هم مفتح هم ملین بوده است	باه را نافع مسمن بوده است
شد مقوی معده را بوداده اش	شیرهٔ او با شکر در سرفه خوش
بهر قوتها است حافظ قابض است	مصلح ضرش رُبِ جامض است

بادام تلخ

نیز لوز المر بگو بادام تلخ	میشود گو زوزبان و کام تلخ
گرم در اول به آخر خشک دان	زائل اخلاط فاسد گشت آن

بهر درد سینه و ریه ور بُو — وز پی یرقان شش لشیم هم نکو

هست اسعار اعضای نامو — مصلح او نیز میباشد شکر

پپوئی

هم پپیا حار و رطبست ای عزیز — بعض سرد و خشک میدانند نیز

خود لطی الهضم میباشد مزید — التهاب قلب و معده را مفید

نافع کبد و دل و نفث الدم هست — مورث تپ مولد بلغم هم است

رفع شد دق دور شد نسیان از آن — مُصلحش دان زنجبیل و بادیان

خام او شد دافع عظم الطحال — رافع قو باست شیرش بیمثال

تبائی

هم تبائی معتدل دان سرد و تر — موجب تسکین جان است و جگر

هم مفرح هم مقوی دل است — احتراق حمی از وی زائل است

نافع سرسام و استسقاست این / رافع تپ دافع صفراست این

بهترین است از همه اثمارها / بی مضرت آزمودم بارها

برف

برف آب منجمد خشکست و سرد / می کند تسکین دندان گاه درد

مانده باشد گر زلوی در گلو / می شود فوراً ازو اخراج او

هم ضمادش می کند قطع رعاف / مورد عطش و سعال و درد ناف

شد مضر از بهر احشای ضعیف / آب درروی سرد کن باشد لطیف

زوست سبر و دین را بیشک خلل / مصلح او دان قرنفل هم عسل

پسته

پسته فستق هست ای نیکو سیر / گرم و خشک و نزد بعضی گرم و تر

فربهی تن ازو حاصل شود / معده را ازو قوت کامل شود

دافع قی رافع غثیان ست ہم	قوتِ دل نافع خفقان ست ہم
ہم سُموم بارده زود و رہست	قوت باپوستش بازورہست
شد مُصدّع حارطینت راہوس	مُصلح او سرکہ و ترشیست بس

بٹانہ

ہم بٹانہ ہست مشہور ای پسر	خوشگوار احار و یابس در اثر
دافع بلغم مُدر دانش مزید	سنگ گُردہ را فراوان شد مفید
حارطینت را رسد ازوی مضار	مُصلح او ہست ترشی یاد دار

پَلوَل

نیز پلول را بدانے گرم وتر	دافع صفرا ست برگش بی ضرر
قوتِ دل مشتہے و ہاضم است	ہم مبیہی خوردنِ او لازم است

بلر

باقله بلر یدانی خشک و سرد ... باه را قوت فزاید بهر مرد

هم مسدّد هم سریع الانحدار ... بهر اسهال و سُعال آید بکار

مفسد ذهن ست و نفاخ است او ... مصلحش جوشاندن باشد نکو

بهنگ

بهنگ در تازی بدان ورق الخیال ... گرم و سرد و خشک جان را دان وبال

در حرارت گفته اند او را لطیف ... در بُرودت بشمر او را لبس کثیف

دان مسبهی مشتهی بالعرض هست ... جوگیان را خوردن او فرض هست

بعد تحلیل حرارت فاسد است ... از بقائی جزو بارد کاسد است

مورث کدر و کسالت می شود ... باعث خبط و بلادت می شود

مخرب روح و دماغست ای عزیز ... زرد سازد گونهٔ رخسار نیز

هر که نوشد بیشتر مجنون شود ... نشهٔ اش از شیرنی افزون شود

جز مضر تنها از وی کی حاصل ست | ہان ز ترشی گونہ عملش زائل ست

بوٹ

بوٹ نخود سبز ہست ای یار من | ہم مبہی ہم مقوی بدن
گرم تر ہست و فزون بازِ منی | ہم ازو حاصل شود فربہ تنی
ہم زیادہ شیر نسوان می کند | خون صالح را فراوان می کند

پودینہ

پودنہ را فودنج ای یار خوان | گرم خشک ست و ملطف نیز دان
ہم محلّل مسہلِ سودا ست این | ہم دوای دفع استسقا ست این
ہم ریاح معدہ را زائل کند | بوی او رفع غشی کامل کند
می شود بہر تشنج ہم مفید | زامتحانِ قول سیر بانی مرید
ہم مدرِ حیض و عرق ست و جنین | زان شریک جملہ ماکول ست این

میرساند گاه امعا را اضرار مصلحش گشته کتیرا یاد دار

بهنڈی

بامیا بهنڈ یست سرد و تر بسی میخورد اور ا بر غبت هر کسی
هم برای سنگ گرده شد مفید نفع بخشد قرحهٔ امعا مزید
جا طبیعت را موافق هست این هم مغلظ هم مزلق هست این
گیر از آن ستی و نس دستی و نس آب جوش ده چون ثلث کم شد آن لعاب
نوش کن سوزاک را دافع شود هم مثانه را بسی نافع شود
خوش مسهی هست تا بودست نم مصلح او دان توابل های گرم

پهوٹ

پهوٹ قسمی از خیاری بر شمر گرم و تر هم نزد بعضی سرد و تر
چون لطیف اندر رطوبت بوده است باعث تپ از عفونت بوده است

مصلح او حار اشیا کن قیاس | گر تمیزت هست ای نکته شناس

بهٹہ

بهٹہ را دان زرت مکی خندروس | هرگز از دندان مگزور لب مبوس
دانه هایش راز کارد بتر تراش | گرم و خشکست و دوا بهر خراش
بهر بلغم خوش محلّل می شود | نافع اسهال و هم سل می شود
در غذائیت بسی غالب شده | هر کسی این را از ان طالب شده
قرحهٔ امعا کسی را گر بود | حقنه مطبوخ از و بهتر بود
مصلح او با نمک مرچ سیاه | چونکه نفاخ است گفتم خواه نخواه

بهی

هم سفرجل یار من نامم به است | معتدل از میوه های تر به است
فرح بخش روح انسانی هم است | انتشاط روح حیوانی هم است

ہم مقوّیِ دماغ و دل باشد	بس فوائدہا ازو حاصل باشد
فعل شیرینیست گراین جامضاست	سرد و خشک و حابس ست و قابضست
دافع وسواس خفقانست این	مانع اسقاط ہم حفظِ جنین
مورثِ رعشہ و قولنج و سُعال	مصلحش عسل ست ای نیکوخصال

برڑھل

ای پسر یکبار ہندی برڑھل ست	در ضخامت ہمسرِ سیتاپھل ست
حار و رطب و دافع صفرا ہم است	مورثِ ریح و بخار بلغم است
خام ترش و پختہ میخوش خوشگوار	مشتہی ہم ہست ای نیکوشعار

بونڈہ گل چاندنی

بونڈہ گل چاندنی ہم خوب ہست	بامزہ خوش ذائقہ مرغوب ہست
گرم و تر ہست آن مقوی جگر	معدہ ہم زو یافت قوت بیشتر

بہرِ خفقان خوش بود گلقندِ او	غنچہ ہم باشد بقیمہ خوش نکو

پوٹے

پوئی ہم خوبست از قسمِ بقول	می شود اکثر بکشتِ تانبول
مشتہی و مولدِ منی است ہم	بر فسادِ خون صفرا کرده کم
بارد و رطب است و بلغم را فزود	ہم طلایش سوزش آتش بود

پانگرا

پانگرا مشہور شجر ست ای پسر	سرد خشک و نزد بعضی گرم و تر
غنچہ و گلہای ابیض را بگیر	جوش اندک ده مپز بس تا بدیر
پس میانِ قیمہ انداز ای پسر	گو نہ ترشی دِه بہ بین آن را اثر
ہر فسادِ خون شود زائل ازو	ہم پیِ سنگِ مثانہ دان نکو
کم شود از وی بو اسیر جذام	آتشک باقی نماند بہر نام

گر بزی روغن با آب پوستش	از پئی اصلاح خون بود خوش

پان موڑ

پان موڑ آن رستنی یک گز بلند	برگ او سخت و سطبر و دل پسند
گرم و سرد ست و مرکب فعل آن	ہضم می سازد طعام و خود گران
ساگ او در قیمہ خور دم چند بار	ہمرہ ترشی بباشد خوشگوار

پیاز

پیاز را در دان بصل نیکو شعار	در سوم خشک ست و گرم اندر چہار
گر خوری با سرکہ یرقان را خوش ست	قوت ہضم ست و غثیان را خوش ست
پختہ اش در ہر غذا ہم نیک ہست	بہر طاعون و وبا ہم خوب ہست
اختلاف آب ہا را شد مفید	شد منقی سینہ و شش را مزید
ہم مفتت ہم مسبب ہم مدر	گاہ محرورین را گشتہ مضر

شد مقوی از برای شہوتین | مصلح آن شستن ست ای نوعین

پنڈالو

ہم پنڈالوای برادر خوب ہست | گرم و قابض باشکر مرغوب ہست
دیر ہضم و دافع صفرا ست ہم | نفخ می سازد منی افزا ست ہم

پپیتہ

پپیتہ ہم قسمی کدوی ہست یار | سرد و تر اندر مربہ جوش گوار
مانع مذی و منی زادرا ہست | حلوہ و ہم شربتش باکار ہست
ہم مفرح دافع خفقان شدہ | ہم مسکن رفع صفرا زان شدہ
ہم مبہی ہم مسمن ہست آن | مصلحش اشیای جارو بادیان

باب تای فوقانی

تاڑی

هست تازی هم مسکّر یار من | می کشند او راز تاڑ اندر دکن
با حرارت با رطوبت بوده است | ترش و بد بو پر عفونت بوده است
گو مبهی شد مسمّن هم مدر | مورث وجع مفاصل ابس مضر
عود امراض خبیثه کرده صاف | کثرتِ او می کند پیدا رعاف
نیز نفاخ است و هم دوّار هست | پاک طینت را ازان انکار هست

ترنج

تازی اُترج فارسی برگو ترنج | پوستش دان گرم و تر ای نکته سنج
آن مقوّیِ دماغ و دل شده | معده را قوت ازو کامل شده
مشتهی با قوت تریاقی است | هم مفرح هم محلل باقی است
می شود اکثر مضر بهر جگر | مصلحش عسل است ای نیکو سیر
خورده زان شخصی پیش از انگبین | طبّ نبویّ بین گرت نبود یقین

ترشی او سرد خشک و قابض ست
دافع صفرا نهایت حامض ست

هم مضر سینه و عصبست آن
مصلح او شربت خشخاش دان

پوست او بیگمان سرد و تر است
در مضرت هم و مربه بهتر است

تربوزه

هست تربز هندوانه ای پسر
او مدر بول هست و سرد و تر

حدت صفرا از وزائل شده
نیز دفع تشنگی کامل شده

آب او بار نجبیل و باعسل
بهر قطع بلغم آمد بی مثل

شد مضر معده و باه طحال
مصلحش گلقند دان ای خوش خصال

می شود با شیر سودا را مفید
با تمر هندست صفرا را مفید

هفته کن دفن پر کرده عسل
مستی افزاید چو می زیر زبل

ترائی

هم ترائی رابدان سردو ترست | بهر بول الدّم بغایت بهترست
چون دوا هست از پئی امراض حار | دافعِ امراضِ فاسد بی مضار

ترڈر

نیز ترڈر هست صحرائی درخت | سر د و خشک و پوستش باشد زمخت
قابض ست و حابس ست ادرار اوست | هم محلل هم مجفف نافع است
دافع صفرا و حدت میشود | قوتِ چشم و بصارت میشود
بهر تغلیظِ منی بهتر دوا است | من گلش خوردم بقیمه خوش غذاست

تل

نیز تل کنجد همش سمسم بدان | گرم و تر صالح غذا هست ای جوان
هم مفتح مُصلح آواز هست | هم مواد سوخته راساز هست
مقعد و امعا ملین شد ازو | جلد نرم و تن مُسمّن شد ازو

با نخود مطبوخ آب صاف این	شد مدر حیض و اسقاط و جنین
روغنش هم گرم و تر هست ای پسر	داده سودائی مزاجان را ضرر
مصلحش جوشاندن است و خمیر	نیز لیمون آبکامه یاد گیر

تور

نام تور هست در عربی شماص	هندوان را شد غذا هر روز خاص
گرم خشک و سرد خشک است ای جوان	اختلاف قول حکما را بدان
هست نفاخ و بدیع الہضم هم	لیک بلغم مینماید خوب کم
دان همه امراض بادی را مفید	از مضرت نفع ها دارد مزید
از پی اسهال صفرا او بد است	در فساد خون فاسد بید است

تور در ہندوستان از بس مشہور ہست ۱۲

ترککڑے

هست ترکگڑی بدو یم سرد و تر	حدّت صفرا و خون سازد بدر

هم مفرح هم مقوی هم مدر
حار طینت را مبرودین مضر

دافع خفقان و تپها هست نیک
مصلح او هست بس اشیای حاک

تیندو

نیز تیندو میوهٔ صحرائی است
بیگمان حلوائی باه افزائی است

نافع امراض قلبست آن فزون
قامع صفراست و غلیان خون

قوت معده ازو حاصل شده
هم ریاح معده زو زائل شده

باب جیم فارسی و عربی

جامن

هست جامن نیز صحرائی ثمر
سرد و خشک است ای برادر بیشتر

التهاب تشنگی را شد دوا
می کند تحریک باه و اشتها

رفع شد اسهال هر اقسام ازو
لثه شد از مضمضه استحکام ازو

ہان مخور اندر نہارش زینہار — مصلحش نمک است بہتر یاد دار

چانول

نام چانول ہم شنوای نیک سنج — در عرب ارز ست در فارس برنج

با حرارت با رطوبت حادث ست — خشک بجز خون صالح باعث ست

میخورد اورا امیر و ہم فقیر — شد کشیر اندر غذا با قند و شیر

ہم مبہی ہم مسمّن بوده است — در حرارتہا مسکّن بوده است

گر خوری با دوغ تازه ہم رواست — از پی اسہال صفراوی دواست

قابض ست و ہم مسدد اکبر است — روغن آن جہت قوبا بہتر است

چائی پھل

٥١ چائی پھل جوز بویہ۔ باید دانست کہ جوز درمیان پوست مثل کاغذ سیاہ وسخت ہمچو مغز میباشد وبالاے پوست جوز دیگر کہ آنرا بسباسہ گویند بقدرت خدا پیچان ہست وبالاے آن مغز دیگر نرم وسفید خوش رائحہ وخوش ذائقہ شیرین مثل امرود بقدر یک جو بیز در طول محیط دیدہ شد وبرآن پوست دیگر رقیق میشود واین ثمر مجموع بقدر امرود وسیب میباشد در دیار روم مرتبہ میسازند یک مرتبہ شخصے از مکہ معظمہ تاجرانہ خریدہ نمودہ بشہر بھوپال آورد من خرید کردم بارہا خوردم خوب مرغوب خوشبو ومفرح ومقوی یافتم امابا این تفصیل در کتب طبیہ مفصل

جای بهل را ای پسر دان نام چیست | جوز عربی جوز بویه فارسیست
قابض ست وهم مسکر هم لطیف | هم محلل زایل ریح کثیف
بهر عسر بول و غثیان خوب هست | بهر استسقا و یرقان خوب هست
فالج و رعشه از و گردیده دور | خوردنش مرطوب را بخشد سرور
دفع گشته باردی اورام زان | وز خورش خوشبوئی کام و دهان
آن مضر شش را جگر را نیز هست | مصلحش ای جان من کشنیز هست

چچونڈا

دان چچونڈا سرد و تر هاضم خفیف | مشتهی و دافع صفرا لطیف
پوست کرده دور گر خامش خوری | از خنازیرت بگردد جان بری
بیخ او هم بهر بلغم مسهل است | هم ز برگش دفع صفرا کامل است
حافظه این میفزاید بیگمان | نیز تلخش دافع صفراست آن

چرونجی

هم چرونجی خوب منبت ای نوجوان	حب سمنہ بقل خواجه نام دان
گرم و تر اندر غذا باشد کشیر	خوش مبیهی و مسمن بی‌نظیر
هم بطی الهضم هست و هم ثقیل	مصلحش لنگر سگبین ای عقیل

چگر

هم چگر سرد است و خشک ای نکته دان	برگ نورستہ تمر هندیست آن
حار طبعان را مسکن بوده است	مسهل صفرا ءالبین بوده است
پخته آتش با قیمه لذت میدهد	سرد طینت را مضرت میدهد
هم شگوفه هم گلش تر شست یا	خشک و تر در نان خورش آید بکا

چکوتره

هم چکوتره هست پلپوس یا	هر دو هندی کے نام مشهور دیا

سرد و تر اندر خواص ای یار هست	گوشت و هم پوستش بکار هست
هم مقوی هم مسکن مشتهی ست	حار طبعان را به از سیب و بهی ست
بی مضرت خوش کلان باشان هست	در همه اثمار تر سلطان هست

چلغوزه

نیز چلغوزه بدان نیکو شعار	عربیش حبّ صنوبر کبار
هست افعال و خواصش گرم و تر	فالج و لقوه گراز و هم خدر
رعشه و یرقان و امراض جگر	گرده استسقا مثانه ای پسر
جمله را تفتیح می سازد مزید	هم شد درد مفاصل را مفید
شد مضر طبع محرورین آن	مصلحش سکنجبین ای یاردان

چام کوره

چام کوره گرم خشک است ای جوان	دیر هضم و مولد سودا بدان

بی مضرت ساکش بنجبیل مصلحش سکنجبین وعسل

چیتری

هم چیتری نوعی از لیمون بود سبز و زرد و سرخ گوناگون بود

سرد و خشک و هم مقوی معده را گاه صفرا ترشیش خوردن سزا است

خوب نبود بهر شیخ و نا تیین دشمن اعصاب دان ترشی این

چیندن بٹوا

نام چیندن بٹوا عربی قطف دان فارسی سرمق رطب تر هست آن

مولد اخلاط صالح شد مزید دافع تب حار طینت را مفید

مورث ریح است باقی بی مضار مصلحش باشد توابل های جار

چنا

هم چنا حمص است در عربی بدان فارسی نخود ست ای روشن روان

گرم و خشک است و ملین طبع را ‏ ‏ ‏ هم مقوی و کثیر اندر غذا
خوش فزون گشته ازو شیر و منی ‏ ‏ ‏ هم مسمن دشمن لاغر تنی
شد معین طبع در تلیین الطعام ‏ ‏ ‏ هم مقوی شش است آن لا کلام

چولائی

ساگ چولائی که هست آن مشتهر ‏ ‏ ‏ گرم و خشک و نزد بعضے گرم و تر
خوش مجفف رطوبات ست آن ‏ ‏ ‏ هاضم و خوشبو کن کام و دهان
هم مفرح هم مقوی جسم را ‏ ‏ ‏ هم سپرز و سینه و شش را دوا
قرحهٔ امعا ازو زائل شده ‏ ‏ ‏ نفع سلسل بول ازو حاصل شده
ریزش فضلات را مانع شود ‏ ‏ ‏ بهر اسهال کهن نافع شود
هم مصدع هم مضر بهر جگر ‏ ‏ ‏ مصلحش صمغ و گلاب است اے پسر

جوار

فزرت در عربی بدان نام جو آ	سرد و خشک ست آن غلیظ و خوشگوا
حابسِ اسهال گشته چون دوا	هست غربا را قوی اندر غذا
بعض فعل خندروس او مکی است	مصلح او روغن و شیرینی است

جو

جو بتازی نامِ او گشته شعیر	سرد و خشک اندر غذا بود کشیر
قابضست و جالی ست و رادع	صفرۂ و غلیانِ خون را نافع
پست او در فصلِ گرما خوب ست	حارطینت را بسی مرغوب هست
جوشِ مسکن تشنگی را کرده دور	لاغری تن از و گردد ضرور

چوکا

نام چوکا دان حماض ای نکته دان	سرد و یابس هست مشهور جهان
زان بجوش پیدا عفونتها شود	خون چو متعفن شود صفرا شود

گو کہ مر غوبست شیخ و شاب را
لیک می باشد مضر اعصاب را

مصلح او شربت انار ہست
کم بخور گہ گہ مضر بسیار ہست

چھانچ

چھانچ را باشد مخیض و دوغ نام
سرد و ہم رطبست و یابس لا کلام

بہر محرورین موافق خوب ہست
ہم پئ قئ الدم و دق خوب ہست

می نشاند تشنگی و التہاب
زاہن بفتہ کنی گر سنگ تاب

دافع اسہال دموی می شود
ہم مبیہی ہم مقوی می شود

ہست در تبہای خلاطی مضا
مصلحش باشد جوارشہای حا

چینچوکڈہ

چینچوکڈہ آلوی صحرائی است
مشتہر در باہیت افزائی است

در کتابی نیست زان فعل و اثر
می خورند او را غریبان بیشتر

اتفاقاً من هم اورا خورده ام	باه افزا بالیقین بشمرده ام

چارولی

هست چارولی به صحرا یار من	سرد و تر در دویم و صفراشکن
هم قی و درد شکم را نافع است	مستی و دوران سر را دافع است
هست نفاخ و چرو بخی مغز او	سبز خام و قرمزی بخته بگو

چربی

چربی هم اندر عرب نامش سمین است	انچه بین گوشت باشد بهترین است
آن مسخن خوش مسمّن بوده است	مولد کف مشفق من بوده است
می گدازد زود روغن می شود	لحم بی روغن مرغن می شود
کن جدا از گوشت و یکسو بنه	بعد پختن قورمه سم بده
بامزا باشد چو مغز استخوان	گرم گرمش خورمکن سرش بدان

باب خای معجمه

خربوزه

خربوزه رومی و خربز فارسی ست — جستجو کردم بسی هندیش نیست
سرد و تر خوش با حرارت مائل است — هر قدر شیرین حرارت کامل است
میخوش او با برودت معتدل — خوشگوار با مزه مرغوب دل
هم مرطب هم مدر هم مسهل است — گرده را اصلاح از وی کامل است
گر خوری او را تو بالای طعام — موجب تخمه بگردد لا کلام
ور خوری در ناشتا صفرا کند — بی تامل مورث پیتها شود
اکثرش با خرما میخوردی سول — سر دهی و دور گشتی زین شمول
تخم او گرم و تر ست و خوشگوار — آن مفتح شد جگر را بی شمار
هم منقی هم مسهل هم مدر — می شود بهر سپرز اما مضر

مصلح خربوزه می گویند خل	مصلح تخمش بدان ایجان عسل

خرفا

خرفا اسم فارسی گهول دان	بقلة الحمقا به عربیش بخوان
در سوم طبعیش سرد و تر است	از پی صفرا و تپها بهتر است
قاطع نزف الدم و نفث الدم است	دفع ساز قرحهٔ امعا هم است
هم دوا بهر بواسیر است آن	هم شفا بخش نواصیر است آن
دارو درد سر امراض حار	آید آن شربا ضمادا هم بکار
مضعف باه ضیعفان از بس است	مصلحش سرکنگبین و کرفس است

خس

خس که قسم کاه بو دار است آن	خانه و هم بادکش سازند از آن
سرد و هاضم هست آن با لخاصیت	هم مسکن معده را هم تقویت

بوی او خوش هست در آب و شراب	خاصه در گرما نشاند التهاب

خشخاش

نیز خشخاش است نیکوای جوان	سرد در دوم باول تر بدان

ماهیت این تخم معروف و مشهور اکثر سفید و کمتر سیاه میباشد و چون میکارند درختش نازک و باریک تا بقدر یک گز بلند میرود و گل چار برگه آن اکثر احمر اقسم باداغ سیاه و کمتر سفید و بادنجانی و افشان گل میکند و بهار شگفتنش فرح بخش میباشد تعریف لاله زار شعرا کرده اند و بعد چند هفته که از زیر برگ گل ثمر سبز رنگ پیدا گردید و روز بروز بزرگ شده برابر بیضه کبوتر و بیضه مرغ میگردد و برگ گل پژمرده فرو میریزد و ثمر باقی میماند آنگاه مزارعان واقف کار از نوک کارد وقت شام در ثمرهائے رسیده دو سه شگاف میزنند صبح افیون بر لبهای شگاف منجمد میابند و از نوک کارد بر میدارند و جمع میکنند که افیون همان است و چون ثمر خشک میگردد از درخت چیده می شکنند و از ان دانهای خشخاش بر می آرند و پوست را نیز نگاه میدارند و میفروشند نامش کوکنار است و همچو افیون مخدر و افیون گل لاله قوی الاثر و فضل است مگر چون گل لاله کوچک است افیون بسیار کم از ان بر می آرند و کمتر میسر میشود گویند اول کسی که لاله از دشت آورده در باغ کشت نامش نعمان بن منذر بود ازین سبب عرب شقایق النعمان میگویند و بدانست بنده این وجه تسمیه صحیح نیست قریب کابل تومان نعمان مشهور و معروف است و تومان پرگنه را مینامند در انجا لاله خودرو بست و سه قسم یا سی و سه قسم پیدا میشود از انجمله یک قسم مثل گلاب خوشبو است آنرا لاله بویا و لاله گل بو مینامند چون از ان دشت این گل بدست آمده است باین وجه موسوم بشقایق النعمان شده و افیون بقول اطبار یونان سرد و خشک و بقول اطبار هند گرم و خشک است و از خواص اوست که مسکن اوجاع و محلل و منوم و قابض و مخدر است و در علاج امراض سرد و اعصاب و نزلات و امراض چشم و گوش و سعال و قرحه امعا قوی الاثر و محدث کزاز و لاغری اندام و زردی رخسار و باعث تقلیل فهم و کج خلقی و مضعف باصره و سامعه و شامه و ذایقه و باعث ضعف دل و معده و گرده و مثانه و باه گفته اند و نفخ و قولنج و عسر البول هم پیدا می کند مصلح آن جند بیدستر و زعفران دارچینی مغز تخم کدو مغز تخم بیدانجیر فرفیون جدوار است خاص و عام اهل چین از حد اعتدال زیاده افیون میخورند و چون ملک هند منبت افیون است از اینجا با نجا هزارها من هرسال سوداگران می برند و حکام دولت انگلش فراوان زر محصول و مبلغ معقول از تاجران حاصل مینمایند و هندیان نیز بسیار افیونی هستند لاسیما قوم راجپوت مقطر نموده جرعه جرعه مینوشند و آنرا کسنبا میگویند و فی زماننا هندیان از شامت اعمال خود وضع استعمال بغایت خراب اختراع کرده اند که بنام مدک و چندو

مشهور و معروف است پناه هم بخدا ازین مرض لا دوا هر کس وقتیکه عادی خوردن افیون است اگر نخورد بیدست و پا میشود و گویا زنده مرده می گردد و تا افیون بحلق فرو نبرد هیچ دوا چاق شدن امکان ندارد ۱۴

قابض شکم است بیشک در اثر
هم منوم هم مخدر بیشتر

بهر نفث الدم و دق هم خوب هست
لب چش او هم بسی مرغوب هست

تقویت بخش دماغ است و جگر
قاطع باه است در کثرت مگر

گر خوری بو داده او با عسل
که گهی گردد مسبهی در عمل

هم پی امراض حار آمد مفید
سینه و هم سرفه را نافع مزید

بهر بیخوابی خوش آمد روغنش
خون صالح می فزاید خوردنش

خمیر

در عرب باشد عجین نام خمیر
مایه آب نخود و دوغ و شیر

آرد بسرشته اش بدبو شود
چون بگردد ترش از ان نیکو شود

نان او باشد لطیف ای یار من
جالی است و جاذب از عمق بدن

شرکت او گشته نیز اندر دوا
میدهد اکثر مرضها را شفا

باب دال

داؤدی

هست داؤدی گلی ای محتشم خصال
گرم در اوّل قریب الاعتدال

شد ازان گلقند و شربت بس مفید
خوش حواس و جان را نافع مزید

دافع قولنج و یرقان است او
رافع خفقان و غثیان است او

هم مفرح هم مقوّی دل است
سنگ گرده را بهی زان حاصل است

دوده

دوده لبن اندر عرب در فرس شیر
لایق اغذیهٔ برنا و پیر

دُهنیت هم مائیت دارد مگر
دُهن گرم و خشک مائش گرم و تر

شد موافق بهر سوداوی مزاج
نیز یابس طبع را داد ابتهاج

فائده بخشست مقدار قلیل
زایدش با خلط گردد مستحیل

گو تو شیر گاو را اللبن البقر | معتدل در گرمی و هم سرد و تر

تقویت بخش دماغ و جوهرش | هم مدر و هم ملین اکثرش

دافع وسواس و نسیان خوب هست | رافع غم حافظ جان خوب هست

نیز نیکو می کند رنگ عذار | مولد منی و مبهی یاد دار

خوش سریع الهضم منضج هست آن | هم مسمن شد بدن را بیگمان

گه مضر شد بهر امعا و جگر | باعث ضعف عصب هم درد سر

گاه گشته صرع و دندان را مضار | مولد قمل است و خفقان را مضار

این هم از اکثار می سازد خلل | مصلح او شکر است و هم عسل

شیر بز یا آنکه شیر گوسفند | مثل شیر گاو و شیر بی گزند

بلکه زان هم بیشتر باشد لطیف | بهر اطفال و مریضان ضعیف

بامزا گو هست شیر گاومیش | بس غلیظ است و بطی الهضم بیش

هم سریع الاستحاله هم ثقیل — گر دلت خواهد بخور اما قلیل

شیر دیگر جانور بگذاشتم — خوردن او بی محل نپنداشتم

مطلب از صلاح ماکولات هست — بی تمیزی کز حادثه آفات هست

دهی

دان دهی را لبن جامض در عرب — فارسی جغرات شد او را لقب

دیر هضم است و کثیف و سرد و تر — مولد اخلاط پتهارا ضرر

شد مقوی باه محرورین را — تشنگان را میشود تسکین فزا

جبن هم جغرات بسته راست نام — گرم خشک است آن مبهی لا کلام

در غذائیت ز دوغ افزون شمار — مصلحش دان زنجبیل اشیائی حار

هم پنیر ای خوش خصال هم قروت — خشک جغرات است نمکین بهر قوت

باکباب شامی و باشیرمال — نوش جان کن ای شفیق نیکفال

دنبه گڈھه

دنبه گڈھه هم لذیذ و بهتر است — آن مرکب در قوی سرد و تر است
اندکی دارد حرارت خوشگوار — جوش داده پاک کرده خور تو یار
آن مقوی غالب است اندر غذا — شد پی اسهال صفراوی دوا
مولد منی و مسمن بوده است — تشنگی را هم مسکن بوده است
دافعِ سمیت زشتِ وبا — هم ازو سوزاک را حاصل شفا

دهنیه

دهنیه دان در فارسی گشنیز خشک — سرد هست او در سوم آن نیز خشک
هم مفرح هم مقوی دل است — کرم معده را بخوبی قاتل است
حابس اسهال دموی هم شده — هم خمار و درد سر زان کم شده
می نماید دفع مستی شراب — بهر ضیق النفس و نسیان دان خراب

دوره وخفقان ازو زائل شده — هیضه را صحت ازو کامل شده
هم خلل بهر نعوذ آید ازان — هم قلل در حیض می زاید ازان
ای پسر بو داده او بهترین است — مصلح او باده و سرکنگبین است

دارچینی

دارچینی پوست فرحت فزا است — حار و یابس در تواہل ما روا است
فالج و لقوه ازو زائل شده — دفع ریح بلغمی کامل شده
سنگ گرده را بسا آمد مفید — هم مثانه را بشد نافع مزید
از پی امراض بارد خوب است — شربت جوشیده اش مرغوب است

دیو ڈانگر

دیو ڈانگر قسمی از شکر کدو ست — در خواص و فعل هم همرنگ او ست
سر درد خامی مضرت می دهد — پخته شیرینیش لذت می دهد

دودهی

دودهی مفرد شبیت ساگ شیرِدار حار و رطبست و بهی خوشگوار
سنگ گُرده را بخوبی کرده دور هم جذام از وی شود کم بالضرور

ڈهینڈس

دهینڈس آنرا نام گشته دلپسند بارد و رطبست آن ای هوشمند
بهر صفراوی مزاجان خوب هست مورثِ بلغم نه خفقان خوب هست
چون ترائی هست در فعل و خواص دلمه اش با قیمه مرغوبست خاص

باب رای مهمله

راج گیره

راج گیره هم نباتی هست یار سرد و خشک و سرخ و شیرین خوشگوار
تخم آن باریک چون خشخاش دان آردِ او قوتِ صومِ هندوان

بامزا بو داده گل کرده اَتش | باشکر در شیر بسیارست خوش

هم پیٔ دفع بواسیرست نیک | مانع صفرا تباشیرست نیک

دیر هضم و می کُشد کرم شکم | میکند تولید رنج چشم هم

ساگ و هم هست ماکول ای پسر | در قیاسم مُصلحش باشد شکر

رام پهل

رام پهل در فعل چون سیتا پهل است | لیک سیتا پهل شریف و افضل است

دان برابر در منافع در مُضار | از چه بنویسیم خواصش بار بار

راگی

راگی منڈوا نیز آن رام شد | بهر غربا این غذائی عام شد

سر در دویم به سُویم خشک دان | قابض بطن و بطی الهضم خوان

رام تلسی یعنی ریحان

رام تلسی ہست ریحان نامِ او	گرم و بسیار ست تیز و تند بو
خواب آرد می فزاید رنگِ رو	دور سازد درد دندان و گلو
سینہ را بی انتہا نافع شدہ	سرفہ را مثل دوا نافع شدہ
من شرابِ او کشیدم خوب شد	سرد طینت را بسی مرغوب شد

رائی

ای پسر رائی کہ خردل نامِ اوست	گرم خشک و جاذب و ہاضم نکوست
ہم مفتح ہست محلّل ہم مُدر	نافع امراض بارد کم مضر
با عسل خو بست از بہر سُعال	با مزہ آچار گشت از وی کمال
ساگ او خوردم بستر ماتیز بوست	لیک بویش بد نمی باشد نکوست

رتالو

دان رتالو گرم و تر ای نوجوان	آن بطی الہضم باشد بیگمان

خوش منی افزا اسمن میبود	دافع صفرا حرارت میکند
نزد بعضی بارد و رطب است آن	مصلح او گوشت آمد ای جوان

رواسن

هم رواسن را بدان ای هوشیار	غنچه و گل معتدل باقیست حار
برگ او را انچه خوردن خوب هست	خون خود را پاک کردن خوب هست
نیز گشته قاتل کرم شکم	هم از وهیجان صفرا گشته کم
غنچه و گل را بکار دمیبرند	مشترک در دوغ کرده میخورند

باب زای معجمه

زیره سفید

یار من بشناس این زیره سفید	گرم و خشک است و محلل بس مفید
دافع نفخ و ریاح است آن کثیر	هم مدر بول و حیض و عرق شیر

بالیقین تحلیل بلغم میکند	ترشی اش اغذیه را لم می کند
باعثِ آروغ هست و اشتها	هم پیٔ خفقان بارد شد دوا
رفع تخمه مینماید هاضم است	در توابل شرکت او لازم است
گر به سرکه چند روزش ترکنی	بهر محرورین موافق ترکنی
شد مضر ریه گاهے در عمل	مصلحش باشد کتیرا و عسل
زیرهٔ کرمان که گویندش سیاہ	زان پلاؤ خشکه خوشبو گشته وا
در خواص و فعل یکسان باید سفید	بهر دفع نزله باسُعتر مفید
دان مضر ریه او هم هست یا	مصلح او بس کتیرا بر شمار

باب سین مهمله

سانوان

هست سانوان غلهٔ چون باجرا	سرد و خشک و ثقل و باهیت فزا

دافع صفرا هم است ای یار این	مولد منی و سبکسازِ بدن
باد و کف هم می شود پیدا ازو	در غذا اشد سیری عنبر بازو

سورن

نیز سورن را زمین قند است نام	دشتی و باغیست مشهورِ انام
هر دو گرم و خشک باغی شد غذا	دشتی آمد لائق کارِ دوا
بهر قولنج و بواسیر ست خوب	بهر باد و کف چو اکسیر ست خوب
هم مهضم دافع بلغم هم است	بیشتر دردِ شکم هم زان کم است
جوش در برگ تمر هندی ضرور	دِه که تا گردد خراش ای یار دور
گر پزی با گوشت و بی گوشتش	نانخورش باشد نهایت خوب و خوش
گر مضرِ حنجره گشته به کس	مُصلح او دوغ شیر نیست بس

سینبل

هست سنبل هم درخت با اثر
سرد و خشک است و گل او سرد و تر

نرم بیخ او اگر آید بدست
قطع قطعه آن بباید بر شکست

دان تراشش او تو از کارد مشا
خشک کن در سایه و آر د بساز

با شکر حلوای او تیار کن
نیز از اشیای مقوی یار کن

مینماید خوب تولید منی
باه افزاید رود لاغر تنی

بهر هفت اقسام اسهال است خوب
خوردن او تا بیک سال است خوب

شربت گلهای او هم بهتر است
میکند چهی روگ را لکم بهتر است

اینچنین دیگر دوای خوش غذا
نیست بهر باه تقویت فزا

دافع اکثر مرضها بوده است
بادشاه جمله اشیا بوده است

سپاری

هم سپاری گرد چوب فلفل است
سرد و خشک است و مقوی دل است

مانع اوجِ بخاراتِ دماغ
قابض و رادع بهار افزای باغ

سرخ او در ناشتا مسهل شده
سستیٔ اعضا ازو زائل شده

بهرِ استحکام دندان چون سنون
در دهان شد قاطع سیلان خون

هم رمد را دفع کرد از اکتحال
مصلحش شکر کتیرا بی مثال

ستو

نام ستو هست در تازی سویق
آرد بریان حب ها دان ای شفیق

قابض است و دفع ساز التهاب
تشنگان را هم غذا هم هست آب

مولد نفخ است مبرودین را
مُصلحش باشد عسل لذت فزا

سرکه

گشته سرکه را بتازی خل لقب
سرد و خشک و یابس است و هم رطب

ترش هست و قابض بسیار هست
در رسائی هر دو را این بار هست

قاطع اخلاط و نزف الدم شده	نیز از و هیجان صفرا کم شده
هم معین هضم هست و خوشگوار	قاتل کرمِ شکم شد یاد دار
هست مبرود ین را از وی مضا	مُضعف باه و عصب دان بیشما
سورشِ دردِ مفاصل میشود	زردیٔ رُخسار حاصل میشود
مُصلح او بامزا بشمر کباب	شیرنی و گوشت چرب و هم شراب
نیز ازان سکنجبین بقراط ساخت	نفع در دفع مرض افراط ساخت
موجب تسکین حدت می شود	دفع جوشِ خون صفرا می کند
افضل هر نانخورش گفتش رسول	زین سبب گردیده هر کس را قبول

سنگهاڑا

هم سنگهاڑا خوشگوارست ای پسر	تازهٔ او هست بیشک گرم و تر
خشکِ او خشکست و سرد و ست و گران	قوت تریاقیت دارد ازان

جملہ علتہای دل راشد مفید	نافع پتہا ودق گشتہ مزید
هم مقوی هم مسہل کامل است	لاغری جسم ازوی زائل است
چون دو است از پی اسہال دم	تشنگی و خشکی ازوی گشتہ کم
لاغری تن ازو گردیده دُور	سرد طینت رامضر گردد ضرور

سنگترہ

ای برادر سنگترہ سرد است و تر	حار طینت رامقوی جگر
مانع اوج بخارات دماغ	دل ازو قوت پذیرد باغ باغ
باقی در افعال چون نارنج هست	باعثِ تسکین دردورنج هست

سویا

سویا را اندر عرب شبت است نام	حار ویابس هست مشهور عوام
آن مُدر بول و حیض و شیر هست	بلغمی امراض را اکسیر هست

هم مهضم هم محلل بوده است　　دافع قولنج کامل بوده است

گرده وجگر و مثانه را مفید　　هم پی یرقان بشد مانع مزید

قاطع منی هست ونقصانِ بصر　　مصلحش دان آب لیمون بیشتر

سوجنا

سوجنا بشناس نامِ یک شجر　　گرم وخشک است وسریع اندر اثر

هم گل وهم بارِ او ماکول هست　　دافع ریح و مدرِ بول هست

مشتهی وهم مقوی بصر　　می کند تولید صفرا بیشتر

زو گرانئ بدن گردیده دور　　هم علتهائے دہن گردیده دور

شیر گاوی با عُصاره بیخ او　　دافع ضیق النفس هست وربو

سوّیان

دان سوّیان را قطایف در عرب　　رشتهٔ حلوا بفارس شد لقب

خون صالح کرده پیدا بی خلل
گر خوری اورا تو چندی با عسل

آن سریع الهضم هست افزون غذا
قوت افزا ناقهین و پیر را

گر خوری اورا به مغز گردگان
هم خوری سرکنگبین بالای آن

فربهی تن کند بیشک بسی
باشد این مرغوب طبع هر کسی

سیندھی

سیندھی آن را نام شد ماء الشجر
سرد و خشک است و مسکر بیشتر

هم منبهی هم مقوی مشتهی است
گر شوی عادی به کثرت ابلهی است

هم مُسمّن هم ممسک هست یا
نیز نیکو می کند رنگ غذا

دافع صفرا و سودا و غم است
مُورث امراض باد و بلغم است

حادثِ اسهال شد ز اکثار هم
می شود از وی کلانی شکم

نفع بخشد گر خوری گه گه قلیل
ور کنی کثرت بمانی زان علیل

سیندوله

هم سیندوله بار او هست ای پسر
مثل خرما هست در فعل و اثر
آن مقوی و مبهی می شود
بهر غربا نفع خرما می دهد

سینگری

سینگری را موگری هم گفته اند
گرم و خشک ست آن طبائع را پسند
ان پی دفع بواسیر است خوب
کاسر ریح و به تاثیر است خوب
هم ملیّن هم قلیل اندر غذا
شد به اکثر امزجه نزله فزا

سیب

سیب مشهور ست افضل در ثمر
ترش سرد و خشک شیرین گرم و تر
میخوش او هست بیشک معتدل
زان قوی گردد دماغ و نیز دل
بهر عسر النفس و خفقان خوب هست
از لطافت طبع را مرغوب هست

گر بہ کثرت در خوری نقصان شود | مورثِ تپ باعث نسیان شود
مولد ریح است کوتہ کن ہوس | مصلح او دار چینی ہست بس

سیتاپہل

ہست سیتاپہل شریفہ ای پسر | گرم خشک و نزد بعضے گرم و تر
خوش مقوی و مسخن ہست آن | بالزوجیت ملین ہست آن
دان ز مغزش نفخ و بلغم گشتہ بیش | جرب و قوبا و دما میل ست ریش
ہم مواد ساکنہ را محرک است | مورثِ حمی لطفلان مہلک است
شیرۂ مغزش مقطر با نبات | گر موافق شد بدان آب حیات

باب شین معجمہ

شہتوت

شاہ توت و توت شامی واہ واہ | شیرین ابیض یک دگر ترش سیاہ

اوّلین باشد به طینت گرم و تر — مشفق من سرد و خشکست این دگر
سینه و شش را موافق آن بشد — این مسکّن عطش را هر آن شد
آن بگشته مُصلح حال جگر — این موادِ حلق را کرده بدر
خون صالح مے شود پیدا ازو — این مُحرک اشتهارا شد نکو
آن مبهی و ملین بوده است — این پیَ صفرا مُسکن بوده است
پیه گُرده را مقوی گشته آن — این حرارت کرده زائل از زبان
معده و اخلاط را شد آن مُضا — این مُضرِ سینه و عصبست یار
مُصلح آن شد اگر سکنجبین — از عسل باقی بشد اصلاح این

شراب

ای پسر بشنو کنون شرح شراب — علت او کرد عالم را خراب
هندیش دارو ست در عربی خمر — تازهٔ او در دُوم دان گرم و تر

هم مفتح هم مسکن هست آن — هم مفرح هم ملیّن هست آن

مانع سمّ هوائی و وبا — می کند هضم غذا بیش از غذا

قاتل سودا و بلغم مے شود — دافع اندیشه و غم مے شود

موجب فرطِ شجاعت می شود — باعثِ جود و سخاوت می شود

نفع او ثابت ز قرآن گشته است — زان گناه او فراوان گشته است

گر خوری با گوشتِ بی چربیش — کم باندازه بود بسیار خوش

دان خناق و سکته و صرع و جنون — فالج و رعشه ز کثرت شد فزون

نیز استسقا و خفقان میشود — هم تپ و سرسام و غشیان میشود

بغتتاً مرگ مفاجا مے کند — لاعلاج امراض پیدا می کند

خوف جانِ خود کن ای نادان غوی — خوب گفته مولوی معنوی

باده نی در هر سری شر می کند — آنچنان را آنچنان تر می کند

انچه گیرد علتے علت شود | انچه گیرد ملتے ملت شود

شکر

هم شکر را کهانڈ در هندیست نام | گرم و تر بسیار تا بود ست خام
هر قدر شد صاف گرمی کم کند | دفع سُرفه درد سینه کم کند
شد قریب الاعتدال افزون نبات | جالی است و نیست خالی از صفات
هم مقوی هم ملین هست آن | هم مبهی هم مسمّن هست آن
هر قدر کُهنه شود خشکی فزاست | تازه اش در طعمها صالح غذاست
هم مُحلل قوت روح و جگر | مانع پیری سریع اندر اثر
خوب استحکام اعصابست آن | لذت هر شیخ و هر شابست آن
روغن بادام آب گرم اگر | مشترک کرده بنوشی با شکر
دافع قولنج گردد بیگمان | نفع گفتم تا کنون ضررش بدان

هست دربعضی مرض اکثر مُضِر | محرق خون مفسدِ اخلاط حار
شیر تازه ترشئ آب انار | نیز کا ہو مُصلح اویا دوا

شفتالو

نام شفتالو بہ عربی خوخ دان | سرد در اوّل بہ دوم تر بخوان
خون صفرا را مسکّن بوده است | دافع تپهائ ملتہّب بوده است
رافع بدبوئ کام و دہان | خود سریع العفن ہست آن بیگمان
گو معین باہ محرورین شود | بہر مبرودین نقصان است بد
مانع خشکی مضر اعصاب را | مُصلح او شد عسل بے انتہا

شلغم

نام شلغم نیست در ہندی جُدا | گرم و تر ہست آن کثیر اندر غذا
باه را گشته مہیج در اثر | ہم مفتّت ہم مقوئ بصر

هم ملین طبع و سینه رامفید
هندوان رانیست جائز خوردنش

دان سطی لهضم نفاخ فرید
مُصلح او زیره کرمانست خوش

شهد

شهد عسل و فارسیش انگبین ست
جالی است و جاذب از عمق بدن

گرم و خشک آن قاطع بلغم ازین ست
زان مفتّح گشته رگها را به تن

نیز تریاق سموم بارد است
قوتِ ادویه را دارد بجال

مانع هیجانِ خلط فاسد است
هم مقوی هم مبهی بی مثال

بهر استسقا و یرقان خوب هست
جمله بیمارے بارد را رو است

فالج هم لقوه را دان خوب هست
خوشگوار اهم دوا و هم غذا ست

حار طینت را مصدع نیز هست
هم جناب مُصطفیٰ را بُد پسند

مُصلح او سرکه و کشنیز هست
شربت قدرت بدانش بی گزند

باب عین

عباس

بیخ عباس ست هم بیشک مفید
کهنه گرم و خشک میباشد مزید

میخورندش میکنند آچار هم
نیست از عشبه بتاثیرات کم

هم گل او هست نازک معتدل
خورده ام در قیمه شد مرغوب دل

دفع میسازد جذام و آتشک
گر کنی پرهیز ترشے و نمک

باب فا

فالسه

فالسه را نیست هندی ای جوان
سرد و خشک و بارد و رطب است آن

شد مسکّن جوش صفرا را مزید
شربت او بهر خفقان شد مفید

پوستش را گر تو نوشی با نبات
ز آفت سوزاک یابی نجات

هم مقوی دل است و هم جگر	معده را قوت فزاید بیشتر
بیخ او بعد جُدر اطفال را	دفع سازد سرفه و اسهال را
دان مُضر طینت مرطوب هست	مُصلحش گلقند انیسون خوب هست

فرنی

ای برادر گرم و تر دان فیرنی	مجمع شیر و برنج و شیرنی
در غذائیت لطیف و نافع است	باهیت افزاست قی را نافع است
خون صالح را کند پیدا افزون	رفع مالیخولیا گردد جنون
فربهی تن نمود آن خوب هست	بهر دردِ سر و خفقان خوب هست

باب قاف

قدرتی

قدرتی خود رو نباتی چون چتر	از زمین خیزد ز بارش سرد و تر

فارسی آنرا سماروغ است نام | مثل سم باشد سیاهش لا کلام

نام دیگر دنبلان دان ای پسر | من شنیدم ز اهل ایران بیشتر

لایق ماکول دان سرخ و سفید | آب او گشته بصارت را مفید

کحل را در آب او گر پروری | دیده از ضعف بصر گردد بری

دردو است صد ضرر پیدا کند | فالج و درد کمر پیدا کند

دیر هضم و مولد خلط کثیف | گر خوری گاهی چه سقم ای همردیف

مصلح او خردل و اشیای حار | هست گر ضرری رساند یاد دار

قلغه

بوستان افروز قلغه را بخوان | هم لقب تاج خروس او را بدان

گرمی معده از و زائل شده | هم جگر را نفع او کامل شده

هم سپرز و سده را گشته مفید | مینماید دفع سمیت مزید

تخم او نائب مناب بارتنگ	هست در اسهال هشتگ بید تنگ
ساگ برگش نیز اندر طبع حار	گر خورد مثل دوا آید بکار

قهوه یعنی بُن

حبة الخضر است قهوه[له] در عرب	کرده اند او را بفارس بُن لقب
هم مسهی هم منقی هست آن	خشک در اوّل بدویم گرم دان
هم محلل هم مسمن بوده است	دافع نفخ و مسکّن بوده است
رافع فضلات بلغم هم شده	سرفه لقوه فالج از وی کم شده
دیر هضم و اشتها را قاطع است	در اثر استسقا را مانع است

له قهوه. نامی از نامهای شراب است چون خوردن می در زمرهٔ اهل اسلام حرام شد بعد مدت مدید اهل عرب بُن را بریان نموده سائیده در آب جوشانیده و بجای شراب آشامیدند و رفته رفته از حد زیاده عادی شدند و قهوه نامیدند و اهل یمن پوست بن را که از ان کم تلخ است باستعمال آوردند باز برخی از عجم هم باقتفای عرب قهوه خوردند و اهل روم و فرنگ قدری نبات و شیر آمیخته باستعمال آوردند که بنام کافی معروف است و اشجار این حبوب در عرب و جزیرهٔ سیلان ـ دیره چند جا پیدا میشود و در آن مال تجارت بُن پر منفعت محسوب است نواب غفران مآب نظام الملک آصفجاه بهادر فرمانروای دکن خوش رباعی در صفت قهوه گفته اند و آن اینست ه رباعیست قهوه روح فزا و کسل گسل ✦ آرام جان قوت اعضا و قوت دل ✦ تقریب اجتماع جوانان پارسا ✦ سرمایهٔ جوانی پیران مضمحل ✦

باب کاف

گاجر

نام گاجر آن که باشد گرم و تر | فارسی زردک بتازی دان جذر

هم ملطف هم مبهی بوده است | هم مدر و هم مقوی بوده است

سرفه را هم درد سینه را مفید | فاتح سده جگر گشته مزید

لوز و حلوا و مربه زان خوش است | خوشگوار است کام جان خوش است

ای برادر استخوان جرم او | دور کن افشرده آبش باشد نکو

بر سر آتش بده جوشش خفیف | تا جدا گردد ز جرم آبش لطیف

نوش کن او را تو با قدری نبات | خون صالح هست بیشک در صفات

گو مصدع گشته محرورین را | باهیت افزاست مبرودین را

جرم او نفاخ هست ای هوشیار | مصلح او بوده است اشیای حار

کالی مرچ

کالی مرچ آن گرم و هم خشکست واه — عربی فلفل فارسی مرچ سیاه
هاضم است و جالی است و جاذب است — بهر دفع سم بارد غالب است
هم ریاح و سرفه و ضیق ربو — رفع میسازد مفرح دان نکو
علت عصبی و تپ ها را مفید — ز اکتحال او بصارت شد مزید
محرک باه است با شیر و شکر — هم مسمن هم مقوی جگر
با مزه از شرکت او شد کباب — دان مضر گرده هر شیخ و شاب
هم مصدع هم مخشن سینه را — مصلحش روغن بشد بی انتها

کاجو

کاجو گرم و تر مصفی زبان — هم مسمن هم مقوی قلب دان
نیز پشت و گرده را محکم نمود — حافظه افزود و نسیان کم نمود

باهیت افزاست با شهد و شکر مصلحش انار ترش ست ای پسر

کانجی

آبکامه کانجی است ای نکته دان گرم و خشک و دافع صفرا ست آن

هاضم است و مشتهی و مسهل است هم مسخن هم مجفف کامل است

جهت دفع کرم معده خوب هست ترشی او طبع را مرغوب هست

دافع عرق النسا هم می شود هم از و درد شکم کم می شود

خارش و سرفه بواسیر است اگر دان مضر از وی به پرهیز ای پسر

مصلح او شیرنی هست و لعاب سرکه هندی هم او را اشد خطاب

کچنال

سرد و خشک ای مهربان کچنال هست قابض ست و دافع اسهال هست

رفع حب القرع و دیدان می کند نفع نفث الدم فراوان می کند

هم جذام و جوش خون را شد مفید | بهر بول الدم بود نافع مزید
غنچهٔ گلهای او لذت فزاست | از پئی اکثر مرض مثل دواست

کدو

قرع در عربی کدو را هست نام | سرد باشد هم مدر مشهور عام
مضعفِ معده قلیل اندر غذا | نیز ساقط مینماید اشتها
هم مُفتّح هم مُلیّن هست آن | تشنگی را خوش مسکن هست آن
نیز بهرِ دق پئے تپهای حار | نفع از ماء القرع شد بے شمار
جهت صفراوی مزاجان خوب هست | حار طبعان را لبسی مرغوب هست
گاه گشته مورث قولنج هم | سرد طینت را رساند رنج هم

مغز کدو

مغز تخمش هست سرد و تر مزید | روغن مغز بش به بیخوابی مفید

نفع هم بسیار دارد هم مضار — مصلح او زیره و اشیای حار

کرونده

دان کرونده سرد و تر سرخ و سفید — هر دو نوعش جابس و قابض مزید

خوش مسکن مشتهی بهر طعام — تشنگی را دور سازد لا کلام

هست آچارش نهایت خوشگوار — مصلحش هم شکر آمد یاد دار

کریلا

هم کریلا تلخی او خوب هست — گرم و خشک است و بسی مرغوب هست

قاطع بلغم مقوی هست آن — مولد منی و مبهی هست آن

هم زهر نقرس و یرقان خوش نشست — هم محلل مانع جریان خوش نشست

صحت درد مفاصل شد ازان — قوت اعصاب حاصل شد ازان

هم مکسر میشود بهر ریاح — گر خوری بر شیرنی بخشد صلاح

حار طینت را مضر گشته ازین — مُصلح او می سزد سکنگبین

کرم کله

قنبسیط آن را کرم کله بدان — هم بنفشے رنگ باشد قسم آن
برگ او مجموعه گشت قبه بست — گرم در اوّل بدویم خشک هست
هم مفتح هم مبہے دان بگو — خون سوداوی شود پیدا ازو
جهت او جماع مفاصل نافع است — آب او هم رنج مستے دافع است
نیز نفاخ است و ردّی الغذا — بر جماع آمد معین عشرت فزا
مُصلح او دان مُهر اساختن — کرده بریان و به لحم انداختن

کریا پاک که آن را کریا پات می نامند

هست کریا پاک برگی از شجر — حار و یابس تیز بوئی مشتهر
مولد منے و مقوی معده را — قاتل کرم است و هاضم چون دوا

آن مُحَلّل قطع بلغم می کند | خوش ملطف ریح را کم می کند
داغ از وی دال ها را می دهند | نیز بریان کرده لب چش میکنند

کرنا

هست کرنا قسمی از لیمون کلان | چون جنبیری هر خواص او بدان
گر عرق از برگ و گلهای کشے | قوت دل داده بر باید غشے

کڑونچی

هم کڑونچی گرم و خشک است ای پسر | چون کریلا هست در فعل و اثر

لکوڑا

هم لکوڑا هست صحرائے ثمر | چون کریلا دان تو در فعل و اثر

کستوری

نیز کستوری به عربی مسک دان | مشک اندر فارسی نامش بخوان

جملہ اعضا را دہد قوت مزید | ہست ہر امراض بارد را مفید
ہم مفتح ہم محلل ہست آن | حافظ جان قوت دل ہست آن
دافع ضرر دوائی سمی است | رافع ضعف دل سوداوی است
گرمی و خشکی او مشہور ہست | نزلہ از بوئیدن او دور ہست
حضرت پیغمبرش بگزیدہ اند | یعنی بوئیدہ بروُ مالیدہ اند

ککڑی

ککڑی در تازیست نام او قثار | مشتہر در فارسی گشتہ خیار
بارد است و ہم رطب نفاخ ہم | شد بطی الہضم اکثر در شکم
حدت صفرا و خون زائل نمود | نیز رفع تشنگی کامل نمود
مورث قولنج و تب شد خواہ مخواہ | مصلحش شہد نمک ہم نانخواہ
حضرت پیغمبرش باخرما خورد | گرمی این سردی آن را ببرد

کُسُم

هم کسم را در عرب احریض خوان   در دوم گرم و باوّل خشک دان

قابض است و هم مقوی جگر   هم منوّم هم مبهی در اثر

خوش ضمادش بهر قوبا با عسل   هم پی اورام و خارش بی بدل

ساگ برگِ او بخور دم خوب هست   خوشگوار طبع را مرغوب هست

کشمش

نوعی از انگور خشک آن کشمش است   گرم و تر بی تخم مغز بی غش است

منضج خلط غلیظ بدمآل   جالی معده بحسنِ اعتدال

هم مبهی هم مقوی جگر   هم مسمّن هم منقّی با اثر

از برای سرفهٔ بلغم مفید   قرحهٔ امعا ازو بهتر مزید

هم مثانه گرده را قوت ازان   مصلح او میوه های ترش دان

درمزعفر نیز در حلوا خوشست | درتمامی شیرنی هرجا خوشست

کلیجن

هم کلیجن اسم قولنجان هست | گرم وخشک آن نیز بیخ پان هست
از پی امراض بارد هست نیک | درتوابل ها ازان گشته شریک

کلتھی

هست حب القلب کلتھی در عرب | ماش هندی دانش در فارس لقب
گرم وخشکست ومجفف خوش مُدِر | هم مُلین ریح را گشته مُضر
آب مطبوخش چو گشته منجمد | باتوابل ها وترشی نیست بد
خوردنش در فصل سرما خوب هست | باهیت افزا کٹ مرغوب هست
آب مطبوخش فقط نوشے اگر | سنگ گرده راکند فوراً بدر

کلونجی

بی مضرت خوش غذای بهتر است | بارد ویابس بقولِ دیگر است

دان کلونجی حب سودا در عرب — فارسی گشته سیاه دانه لقب

گرم و خشک است آن محلل جالی است — هم مُدر کے از فوائد خالی است

جهت جُمله سقم بارد خوب هست — خاصه در آچار خوش مرغوب هست

زان دوائی هر مرض گفتش رسول — طب نبوی بین نمیگویم فضول

گلاب

نیست در هندی دگر نام گلاب — عربی ماء الورد دیدم در کتاب

آن مرکب در قوی با حدت است — نزد بعضی سرد خشک از شدت است

زان دماغ و معده و دل شد قوی — طاقت بدنی ازو یابد نوی

نفس را گشته ازو حاصل خوشی — مانع رنج و خمار است و غشی

نزله حادث می کند هم ضعف باه — هم سفید ازوی شود موی سیاه

خوش بود بوئیش بهر شیرین طعام — مُصلح او هست شکر لا کلام

گلاب جامن

دان گلابی جامن ست افضل ثمر
گونه نفاخ است ای نیکو سیر

بارطوبت با یبوست معتدل
شد مقوی دماغ و کبد و دل

گلقند

در عرب گلقند را دان جلجبین
مشتق من معرب گل انگبین

قوت عسلی او تا چار سال
باقی میماند بصد خوبی بجال

شکری هم تا دو سال آید بکار
هر دو گرم و خشک و یابس یاد دار

فاتح گرده و عسر بول هست
هم دوا پندار هم ماکول هست

صاحب دق را شود گر نا خورش
مے نماید تازه او پرورش

مانع اوج بخارات دماغ
شد مقوی از پئی ذات دماغ

تخم کرفس تربدار گرد شریک
نیز با جوشیده او هست نیک

فالج و لقوه از و زائل شود
با هزار آئین مستعمل شود

میشود اکثر مرض ها را مفید
خوشگوار است با لذت مزید

میشود ماهیچه غذای باهات
مایهٔ پکوان شیرین با نبات

کمرک

نیز کمرک سرد و شیرین ای پسر
هر قدر ترش است سردی بیشتر

خوش مسکن جهت صفرا هست آن
دافع اسهال و عطش و قی بدان

بهر سرد دین مضر بود دست یا
مصلح او شد جوارشهای حار

کمرک بلنبو

هم بلنبو کمرک بی ناهست
گو که اندر شهر ما کمیاب هست

نزد من آن نیز در فعل و اثر
مثل کمرک هست الطف بیشتر

گو ندیدم نام او اندر کتاب
گفته ام والله اعلم بالصواب

گنا یعنے نیشکر

هست گنا نیز بیشک گرم و تر
نام او قصب السّکر هم نیشکر

هم مفتح هم مسمّن آب او
بیشتر گرمی فزاید زاب او

رفع شد ازوی خشونت سینه را
محرک باهست سرفه را دوا

التهاب معده هم زائل نمود
مولد نفخ و ریاح ازوی فزود

میشود باقی مضر از بهر پیر
مصلحش گشته انیسون نیز شیر

داده برگ گندنا بوئے پیاز
وقت خوردن شد بوقت اتیاز

هم ملیّن هم منقّی هست آن
هم بہیہے رافع قولنج دان

نیز زائل کرده ترشئے طعام
باهیت افزاست ما ضم لاکلام

گهی گنوار

هم گنوار آن را لقب شد گهی گنوار
پوستش سبز و ضخیم و خار دار

پوست را کن دور مغزش شود آب   با نبات و زیره خور او را شتاب
علت سوزاک را دافع شود   سوزش ادرار را نافع شود
راقم او را پخته در قند و نبات   سخت شد هر قطع شکل لوزیات
شیرنی با مزه تیار شد   فائده از خوردنش بسیار شد
بی مضرت گشته نیکو با اثر   خوشگوار است آن هم گرم و تر

گل مهدی

دوحه گل مهدی خوش مقبول هست   ساق و بار و گل همه ماکول هست
معتدل گل بار و شاخش گرم و سرد   مختلف اندر اثر دان فرد فرد
پاره پاره ساق را کن پوست دور   غرق کن در سرکه سه روزش ضرور
شد مقوی معده را بس خوشگوار   مثل او چیزی نیابی در اچار
در قلایا بار با هیئت فزود   از جوارش نیز خاصیت فزود

گل میان قیمه هم خاگینه وش | خوش مسمّن خوش مبهی هست خوش
هر سه را من نیز خوردم چند بار | گر مذاق طعم داری یاد دار

گرج بیل

نیز چون آلو گرج بیل است یار | خوش بهر بند بیاره بسته بار
گرم و تر هست و مبهی خوش اثر | می شود در فصل باران بارور
هست بیشک دافع قبض شکم | بی مضرت قاطع ریح است هم
در کتابی نیست زان فعل و اثر | نام او مرقوم در دیدم مگر
بارها چون بار او را خورده ام | از قیاس خود چنان بشمرده ام

کندوری

دان کندوری هست قسمی از خیار | خام سبز و سرخ و پخته یاد دار
بر شمر خاصیت آن سرد و تر | قسمی شیرین قسمی تلخ است ای پسر

از برای سوزش اعضا خوش است | دافع تپ هم پی صفرا خوش است

بهر صفرا و بواسیر است خوب | هم پی افزایش شیر است خوب

خوردن او بهر گرده شد مفید | قابض شکم است و نفاخ آن مزید

مصلحش خواهی بگردان پوست دور | بی مضرت میشود آن بالضرور

کوئیرے

کوئیری بار غلافی خوش اثر | سرد و تر در قول بعضے گرم و تر

جوش داده پوست میسازند دور | میدهد در نان خورش لذت وفور

نیز تخمش با مزا هست ای پسر | هم مسمن هم مبهی بیشتر

حابس اسهال و نفاخ است آن | شد مضر بهر دماغ آن بیگمان

مولد صفرا گشته بی شمار | مُصلحش گشته توابلهای حار

گولر

نیز دان انجیر برگو لر است — در دوم گرم است و در اول تر است

هست آن نفاخ ردّی الغذا — ضیق و فم العروق شد دوا

معده را ازوی رسد بیشک ضرر — مصلح او دان انیسون ای پسر

کنونلا

هست کنونلا نیز خوش الوان ثمر — صورت نارنج لطف سرد و تر

حدتِ صفرا ازو زائل شده — قلب را تفریح ازو حاصل شده

التهاب و تشنگی را دور ساخت — رافع خفقان شد مسرور ساخت

پوستش هم شد مقوی معده را — دافع کلف است بر رخ از طلا

رشته رشته گر ز مقراضش بری — با نمک در سرکه چندی پروری

بامزه آچار گردد خوشگوار — هم مربایش خوشست ای هوشیار

کبیٹ

هم کبیٹ ای یار سرد و خشک دان	میوهٔ هندیست شکل گردگان
آن مقوّیٔ دل است و هم جگر	قابض است و هم مفرح ای پسر
پختهٔ او هست میخوش با شکر	بهر آچار است خامش ترشتر
دافع صفر است بیشک خوشگوار	تشنگی رادفع سازد یاد دار

گوندنی

هست شیرین و لزج هم گوندنی	بشمر اندر میوه ها اسفل دنی
گرم خشک و مولد دید است آن	حادث تپ مورث غثیانست آن
وجع معده کرد و هم قبض شکم	باشکر خور تا فزاید باه هم

کودرو

حب مشهور است هندی کودرو	گرم خشکست و غذا دان کم درو
حابس است و قابض است آن بس کثیر	میخورند او را غریبان و فقیر

گوکهرو

گوکهرو خارِ خسک دارد لقب — گرم و هم خشکست و یابس هم رطب
آن منی افزا مُدِر بول هست — هم مثانه را لبسی مقبول هست
ساگِ او را هم بخور ای چاره ساز — گو که می گردد بصد دقت گداز

گوتهمیر

ای پسر کشنیز سبز آن گوتهمیر — هست خوش مطبوع هر برنا و پیر
گفته بقراطش مرکب در قوی — گرم از شیخ الرئیس آمد ندا
نزد جمهور است سرد و خشک آن — اختلاف هر سه را کردم عیان
حابس قی مانع غثیان است هم — هم مسکّن رافع خفقان است هم
دور سازد نیز ترشئ طعام — هم مجفف شد منی را لا کلام
مورث تاریکئ چشم و بصر — گر بکثرت در خوری دارد ضرر

مصریان ترکش ازین رو گفته اند — گو که اندر طعم نیکو گفته اند

باه را هم شد ازو اکثر زیان — مصلح او بس انیسون است دان

کھجور یعنی خرما

فارسی خرما کھجور عربی تمر — گرم و خشک و نزد بعضی گرم و تر

بهر مبرود این باهیت فزاست — مولدِ خون و کثیر اندر غذاست

سینه و شُش را موافق آمده — جهت فالج نیز لایق آمده

دافع امراض بارد هاست هم — محرقِ خون مولد صفراست هم

شیر خرما هم ازو آید بکار — باهیت افزا غذای خوشگوار

ف خرما رطب بهترین میوه جات عرب است شجرش را نخل گویند و باغ آن را نخلستان نامند و باغبانانش را نخولی خوانند و این درخت نر و ماده دو قسم است و خاصیت انسان میدارد یعنی اگر شاخ سر نخل ببرند فوراً درخت خشک می گردد و باز باقی نمیماند و نخولیان آب درخت نر گرفته در جوف درخت ماده می نهند آنگاه چنانکه باید بارور میشود در حجاز و عراق و عرب بهار نخلستان قابل دید و لایق تعریف میباشد و رطب انواع و اقسام با نام و نشان است مثل۔ خَستاوی شَلَبی صَیحانی عَجوه بَرنی جَادِی حُلوا ۱۲

هم ورا باز بده خوردن بهتر است
کان پسندِ حضرتِ پیغمبر است
(یعنی با مسکہ ۱۲)

دردِ دندان میفزاید هم صداع
نیز گشته مورثِ رمد و قلاع

سُدّه جگر و سپرز ازوی فزون
حار طینت راز یان است زبون

مُصلحش بادام هم سکنگبین
روغن خشخاش باشد بالیقین

مُصلح او نیز کنجد بوده است
این به تجویزِ محمّد بوده است

خرمای ترکچا کھجور

خرمهٔ تر هست در تازی رطب
میخورند او را بکثرت در عرب

محرک باه و مقوی گُرده هاست
همره بادام خوردن هم رواست

فربهیِ تن ازو افزونست خاص
چون تمر نیدار در دیگر خواص

گیهون

دان گیهون گندم بفارسن نام اوست
عربی حنطه گرم و هم یابس نکوست

هم مُسدّد هم مُسمّن خوش غذاست — پخته هر قسم او خوردن رواست
نان و حلوا پُوری سنبوسه حلیم — هست در اکلش فوائدها عظیم
آب مطبوخ سبوس او نکوست — دفع ساز سرفه و ضیق و ربوست
هم شریک او نمک کن یا نبات — روغن مسکه هم ای والاصفات
خشکی سینه همه زایل شود — هم غذا هم صحت کامل شود

گهی

گهی بهندی اطهر ست و روشن است — عربیش سمنست و فرسش روغنست
هست در فعل و خواص آن گرم و تر — کُهنه اش اندر حرارت بیشتر
هم محلل هم منقی هست آن — دفع ساز سم افعی هست آن
هم مُلیّن هم مُسمّن بی شمار — مولدِ صفراست اندر طبع حار
گشت ازو در معدهٔ ضعف ضرر — هست مسقط اشتها را ای پسر

درمرضهای رطوبی هست خوا | مصلح او تر شئے آمد یاد دار

کهیرا

نام کهیرا شد بفارس بادرنگ | تشنگی رامی نشاند بی درنگ
سرد و تر هست مدر بول هست | دافع صفرا ست خوش ماکول هست
شد مسکن بهر خون التهاب | میشود ازوی غذا خام و خراب
دان مضر سرد طبعان خواه مخواه | مصلح او شد عسل هم نانخواه
با نمک میخور داورا مصطفی | مصلح او هست این هم بامزا

کهرنی

کهرنی میوه هست مثل بار نیم | گرم و تر هست و مسکن ای فهیم
دافع صفرا مقوی بوده است | مشتهی و هم مبهی بوده است
رافع بیهوشی است و ثقل سر | هم منی را سیفزاید بیشتر

کهوپره

کهوپره دان جوز هندی نارجیل
خشک و بس گرم خشک است ای عقیل

هم بود آب تر او گرم و تر
مولد منی و مسمّن خوش اثر

هم پی تقطیر بول آمد مفید
فائده بخش مثانه شد مزید

دفع ساز هر موادِ بارد است
جرم و بیشک ثقیل و فاسد است

گر خوری با شکرش ای هازمین
خون صالح میشود پیدا به تن

مُصلح او شکر است و هم نبات
نیز ترشیهاست ای والاصفات

کیسر سله

سله کیسر در کشمیر بفاصله هفت کروه از شهر سری نگر بموضع پام پور در یک قطعه زمین وسیع بقدر دوازده هزار بیگه زعفران کشته میشود و در شهر بر چند هم زعفران مزروع میگردد در موسم خزان مهر ماه بهار شگفتن گل زعفران میباشد نهال آن یکوجب و قدری بلند برنگ گل بنفشه چهار برگه و در جوف هر شش تار سه بسیار سرخ و سه کم رنگ مائل بزردی و چون تارهای زعفران بچینند بر بین عصابه می بندند تا بو کمتر در دماغ سرایت کند و زیاده از یک ساعت بجومی در کشت زار نمیباشند و چون بوی زعفران در دماغ می پیچد بی اختیار آدم می خندد و گاهی از افراط خنده می میرد سابق شاهان بهمنیه در باغات شهر بیدر دکن هم زعفران کشته بودند و در سنه ۱۲۶۰ هجری راجه الور چند کس واقف کار زراعت زعفران از کشمیر طلب داشته یک تخته زعفران در باغ خود کشت و گل کرد ۱۲

نیر کبیر هست نامِ زعفران | در سوم گرم و بدوم خشک دان
دور سازِ عفن خلط بلغمی | مورث ضحک و نشاط بی غمی
هم مقوّی و مدرِّ بول هست | رنگ اور ونق دهِ ماکول هست
جهت درد رحم و مقعد خوب دان | بوی او در طعم ها مرغوب دان
گو مضرت هست از و اعصاب را | لیک می آرد بخوبی خواب را
نیک از بهر سپرز است و جگر | مُصلحش سرکنگبین است ای پسر

کیوڑا

کیوڑا را نام میپرسی اگر | فارسی گادست در عربی کدر
گرم و خشک است آن فرح افزای دل | نزد بعضی هست بیشک معتدل
بهر خفقان و جگر هم خوب هست | شربتِ او با شکر هم خوب هست
هم ز رقش عطریت اندر طعام | بهترین است از گلاب آن لاکلام

کیدگی

کیدگی زرد ہم از قسم اوست ہم خواص کیوڑہ باشد نکوست

گینگل

نیز گینگل بیخ نرم تار ہست سرد و خشک و قابض بسیار ہست
ہست ماکول غریبان در دکن لائق خوردن نباشد بی سخن

باب لام

لال مولی

لال مولی را چقندر نام دان آن مرکب در قوی ہست ایجوان
جرم او حابس قلیل اندر غذا بہترین است آب برگ و ساقہا
گر ورا با سرکہ و خردل خورند بیخ در دگردہ را بیشک برند
ہم مبہی ہم مفتح جالی است برگ او ہم از اثر کی خالی است

نیز در امراض مقعد نافع است | بس ریاح بلغمی را دافع است
گه گهش ای یار بس خوردن خوشست | مصلح او باعدس خوردن خوشست

لهسوڑا

هست لهسوڑا سپستان ای پسر | معتدل بشک در اول سرد و تر
در دوا ها هست آن بسیار خوب | خام او شد از پی اچار خوب

لونگ

لونگ را بر گو قرنفل الحیوان | هم به ترکی هست مینخک نام آن
آن به سوم هست تیز و گرم و خشک | نفع او بهر غریبان مثل مشک
هم مفتح هم مقوی هست آن | هم محلل هم مبهی هست آن
دافع بلغم و غشیان هم شده | رافع وسواس و خفقان هم شده
فالج و امراض بارد را مفید | خوش مفرح ریح فاسد را مفید

در توابل ها شریک طعمهاست	همره تنبول خوشبوی فرست
شد مضرّ معده و گرده اگر	مصلحش صمغست بشنوای پسر

لوبیا

لوبیا حبّیست خوش اندر خصال	سرخ گرم و ابیضش با اعتدال
محرک باه و مدر بول هست	مولد منی هست آن ماکول هست
گرده و درد کمر را هم مفید	دیر هضم و نفخ میسازد مزید
آب مطبوخش بشد گویا دوا	می کند خارج جنین مرده را
من بری از وی نمودم بی بدل	مصلح او زنجبیل است و عسل

لونیا

لونیا مفروش ساگی خورد تر	در دوم سرد و به سوم هست تر
هم مسکّن قاطع صفرا هم است	دافع پت مانع نزف الدم است

بهر ذبیاطیس لایق آمده	حار طینت را موافق آمده

نون

نُون ملح است و نمک مشهور عام	لذتِ اکل و گوارای طعام
گرم خشک و مشتهی هر قسم اوست	مُصلح اغذیۂ بارد نکوست
مُسهل سودا و بلغم بوده است	زان رطوبات لزج کم بوده است
می کند اکثار او لاغر تنے	بهتر است از جمله ملح خوردنے
خور بطعم اوّل که سنت بوده است	دافع هفتاد علت بوده است

لهسن

نیز لهسن هست سیر خشک و فوم	گرم خشک است آن بسی انی فهوم
هم مُدر بول هست و حیض و شیر	قوت تریاقیه دارد کشیر
جاذب است و هم مخفف جالی است	هم مبهی موجب خوشحالی است

خوردنِ او بامراعاتِ زمان — اختلاف آب را نافع بدان
مانع قولنج ریحے و ربُو — هم پی حلق و سپرز و شش نکو
قاطع اخلاط فاسد بوده است — دافع امراض بارد بوده است
رافع نقص هوایے و وبا — جهت ضیق النفس و فالج شد دوا
از پی چشم و بصارت دشمن است — مصلح او پختن است و روغن است
تازهٔ او خورده در مسجد میا — حسب فرمانِ محمدؐ مصطفی

باب میم
ماش

ماش دال او لزج بود است و نرم — سرد زند هندیان بی شبهه گرم
قابض و چرب و غلیظ است و گران — دال گر با پوست باشد خشک دان
گوشت و چربی منی افزون کند — بول و غائط را گهی بیرون کند

هست بیشک ضیق و لقوا را مفید	هم بواسیر است ازوی ناپدید
تلخه و شیر و کف ازوی شد زیاد	خوش ممسک هست ساز دفع باد
هم ملیّن هم مبهی خوب هست	خاصه اهل هند را مرغوب هست
مصلح او در نظر نامد مگر	زنجبیل تر بدانش بیشتر
می دهند و میخورند از آرزو	داغ هم زانگوزه میدانش نکو

ماٹ

ماٹ ساگ هست نیک ای هوشیار	حار و یابس بی مضرت خوشگوار

مٹر

گرم و هم خشک است ای مشفق مٹر	نام او دان خلر و حب البقر
هم مبهی هم مدر بول هست	خام او خوش با مزا ماکول هست
هم محلل هم منقی بوده است	هم ملین هم مقوی بوده است

مولد سودا ست اعضا را خلل	مصلح او هست رب ماء العسل

مسور

دان مسور ای یار در عربی عدس	با مضرت سرد و هم خشک است بس
مولد سرطان و مالیخولیا	مورث قولنج و استسقا جدا
مظلم بصر و جذام ازوی فزونست	عسر بول و حبس حیض و حرق خونست
مصلح او سرکه هست و روغن است	نیز با لحم و چقندر پختن است
در ضماد و مضمضه گشته مفید	نفع آن کم هست و نقصانش مزید

ملائی

خوش ملائی چرب است ای نوجوان	نیز بالائی سر شیرش بخوان
سرد و تر دان نزد بعضی گرم و تر	هم مسمن هم مبهی خوش اثر
دیر هضم و دافع رنج خمار	مصلح او قند آمد یاد دار

منقی

هم منقی را بعربی گو زبیب | فارسی نامش مویز است ای حبیب
خوش مسمن هم محلل گرم و تر | هم مبهی هم مقوی جگر
مصلح خلط غلیظ فاسد است | محرک باه مزاج بارد است
دفع ساز سرفه بابلغم است | نفع بخش معده و گرده هم است

منڈوا

هست ازوی حار طینت رضر را | مصلح او میوه های ترش تر

منڈوا هم حبیست مشهور از حبوب | گرم و هم خشک و قابض نیز خوب
بالیقین است آن کثیر اندر غذا | بهر استسقای زقی چون دوا

منجل

نیز منجل بار تار است ای پسر | سرد و تر هم نزد بعضے گرم و تر
منجمد ساز منی نفع جذام | دافع قی ہائے موی لا کلام

قابض ست بهر مبروقدین خوشست	آب جوف تازه اش شیرین خوشست

مونگ

مونگ در عربیت منخ ای هوشیار	سرد هم مائل بخشکی خوشگوار
خون صالح می کند پیدا ضرور	التهاب صفرا زو گردیده دور
قابض ست و هم مقوی عصب	بهترین اغذیه باشد به تب
نیز گرده را موافق آمده	در زکام و سرفه لایق آمده
دالچه کھچڑی بڑا پاپڑ بڑے	بی ضرر ست انچه سازی و خورے

موٹ

موٹ هم حتبیت گرم و خشک یار	قاطع بلغم محلل سب بے مضار
صاحب لقوا و فالج را ازان	خوب باشد گر خورانی دال و نان

مولی

مولی ر فجل است وهم ترب است نام — گرم هم خشک است وهاضم بر طعام

مخرج ریح و مُدر بول هست — محرک آروغ خوش ماکول هست

بس مضر حلق و دندان و سر است — مولد قمل آن بکثرت اکثر است

آب لیمون میبرد بد بو ازو — رنگ رو هم میشود نیکو ازو

مصلحش در سرکه خوش پروردنست — بی ضرورت نزد من کم خوردنست

میتھی

میتھی حلبه نام او هم شنبلید — گرم خشکست و محلل خوش مزید

هم مُدر و هم مبهی هست آن — هم مُلین هم مقوی هست آن

در دوا آمد لعابش هم بکار — ساگِ او هم شد نهایت خوشگوار

نانخورش هم میکنند از دانه اش — هست بریانش بهر آچار خوش

مهوا

دان مهامهوا هم آنرا نام هست | آن درخت مشتهر در عام هست
هم گل و ثمر هست ای نکته دان | گرم هم باشد بقول دیگران
هم شرابش می فروشان میکشند | با شکر اش ثمر گل و می خورند
هر کرا بود است انکار شراب | میخورد گل تا کند کار شراب
هم مسکر قاطع کرم شکم | هم ازو اسهال صفرا شد کم
میشود پیدا ازان دوران سر | نزد من نیکو نباشد در اثر
باده اش بهتر بود از قسم قند | گو که بد بو هست لاکن سودمند
خاصه کان خالص کهائی بوده است | کم بخور بیشک دوائی بوده است

مکهانا

هم مکهانا تخم بریان شجر | کان شود اندر مغاک آب تر
خوش مقوی بارد است و یابس است | از پئی اسهال بیشک حابس است

هم مقوی دافع غلیان خون | هم مبیهی آردش سازند چون
پورِشش در صوم می آید بکار | هندوان راهم سوی قیش خوشگوار

باب نون

نارنگی

نیز نارنگی خوشست ای نوجوان | معرب نارنگ نارنج است دان
ترشیِ او سرد و هم خشکست یار | پوست و برگ و شگوفه بی شمار
فائده بخش است بهتر از ترنج | سینه و نزلات را ای نکته سنج
میشود از وی ضرر بهر جگر | مصلح او هم عسل دان هم شکر

ناسپاتی

ناسپاتی نوعی از سیب و به است | گرم و تر زان هر دو در قوت به است

نای

نای ساگ گرم خشک و نافع است | بلغم و سوزاک را خوش دافع است

رافع ریح است مانند دوا | میفزاید خوردن او اشتها

نیره

نیره هم آب شجر بی سکر دان | سرد و هم خشک و مفرح هست آن

خوش مقوی و ملیّن بوده است | دافع صفرا مسکّن بوده است

رافع خفقان و مالیخولیا | حرقت ادرار اگشته دوا

از پی امراض حار آمد مفید | جهت دق هم میشود نافع مزید

در اثرها مثل ماء الجبن دان | خوب بی گرما بنوش ای مهربان

نیبو

نیبو لیمون سرد و خشک است ای پسر | پوستِ او گرم خشک اندر اثر

آن مقوی معده را شد بی شمار | میکند هضم غذا هم یاد دار

هست بیشک فاذ زهر سموم | رافع ریح است هم ای ذی فهوم
ترشی او سرد و هم خشکست نیک | بهر لذت در غذا گشته شریک
دفع صفرا رفع غثیان میکند | منع قی تسکین خفقان میکند
دور می سازد خمار و التهاب | با مزا از وی خوش اقسام کباب
می دهد اعصاب را اکثر ضرر | برگ او هم شد مفرح بیشتر

نیبو یعنی لیمون شیرین

نیبوی شیرین به فعل از وی ضعیف | بی ضرر اعصاب را هست آن لطیف

باب واو
ولایتی مونگ

آن ولایتی مونگ هم خشکست و سرد | باهیت افزاست بس از بهر مرد
منجمد ساز منی هست و مفید | ثقل و نفاخ است و قابض هم مزید

بانمک بریان نمودہ میخورند	گاہی ازوے نان نمودہ میخورند
دال او ہم ہست بیشک خوشگوار	میکند صفرا بخور دم چند بار

باب ہاے ہوز

ہرفہ

ہرفہ ریوڑی ہست خوش منظر ثمر	آنولہ سان در ان تو در فعل و اثر
بر شجر باشد عجب اکثار او	شاخ میشکند ز بار بار او
میخوش ست و سرد خشک و خوشگوار	قلب و معدہ را مقوی بی شمار
نافع عصب و بواسیر است آن	ہم بصارت می فزاید بیگمان
حدت خون دور کرد و التہاب	ترشی او در غذا ہا لاجواب

ہلدی

ہم از واچار میسازند خوب	نیز شربت یا میسازند خوب
ہست ہلدی گرم و خشک ای یار خوب	نام او در فارسی دان گرد چوب

عربیش باشد عروق الصفر نام	بس مفتح رونق و رنگِ طعام
جهت استسقا و یرقان بهتر است	هم سنونش بہر دندان بہتر است
اکتحالش قوت افزائے بصر	هم ضمادش ہست نافع بیشتر
بس مضر دل نہایت ہست آن	مصلحش لیمون و ترشی بیگمان

ہینگ

ہینگ را حلتیت در عربیت نام	فارسی انگوزہ مشہورِ عوام
گرم و خشک است و محلل جالی است	از فوائد ہا مدان کان خالی است
قاطع ریح و مواد فاسد است	کاسر امراض سرد و بارد است
داغ او در دال ماش و دراچار	دفع میسازد تشنج یاددار

بہر مبرودین مضر گو فضل است
مصلح او آب سیب و صندل است

فعل و طبع گوشت ہر جانور

ہست پیدا در خیابان دگر

باب الف

انڈا

انڈا تخم مرغ تازی بیضہ آن
زردی او دان تو بیشک گرم و تر
ہم مسمّن ہم مبہّی بودہ است
بہر نفث الدم نہایت خوب ہست
قرحۂ گردہ مثانہ را مفید

سرد و تر باشد سفیدی اندر آن
آن کثیر اندر غذا ہست ای پسر
مانع نزلہ مقوّی بودہ است
ناقہین را بہر طاقت خوب ہست
چیلہ و خاگینہ اش الطف مزید

آنت

آنت را در عربی امعا هست نام | روده اندر فارسی مشہور عام
سرد و خشک ست آن قلیل اندر غذا | می پزند او را به شرک ساگھا
مولد قولنج ہست آن ای ودود | مصلحش خواہی جوارش خوز عود

اوجھڑی

اوجھڑی در عربی کرش ست ای پسر | سرد خشک و نزد بعضے گرم و تر
شد کثیر اندر غذا و دیر ہضم | مورث صرع است و تاریکی چشم
آن مقوی معده را یار من ست | مصلح او بس محر انجتن است

باب بائے فارسے و عربی

پاچہ

پایہ باشد پاچہ ای دانش پسند | بہترین او بود از گوسفند

خون صالح میشود پیدا ازو	معتدل بہر نقیہان دان نکو
سرفہ یابس ازو زایل شود	نیز دق را فائدہ حاصل شود
ہم برای سحج و نفث الدم مفید	حادث قولنج گردد گہ مزید
مصلح او سرکہ و عسل است یا	گرفس و ہم دارچینی یاد دار

حیلی پایہ

شوربائی پایہ را تقطیر کن	در قلیل حیلی است آن بی سخن
از نہاری دان لطیفش بالیقین	فایدہ بخش است بہر ناقہین
طرفہ لذت زان زبان و کام یافت	خوش بہ ترکیب فرنگ این نام یافت

پٹپٹے

پٹپٹے نوعی ز عصفور است یار	رنگ او خاکستری دنبالہ دار
گوشتش را حار و یابس دان شدید	بہر عسر بول و گردہ شد مفید

شوربایش سنگ گرده در ربود	هم پی اسهال بلغم هست سود

بٹیر

هست در عربی سمانی آن بٹیر	گرم و خشکست آن محرا شد بدیر
هم مسمّن هم مبہی هم مُدر	هم مفتت حار طینت را مضر
گه گهی خوردر خورش کثرت مسان	میشود از وی صداع و هم گراز

بدخ

دان بدخ بط هست نامش در عرب	گرم و خشک و فضله را ساز د رطب
دیر هضم است و کثیر اندر غذا	هم مُسمّن هست باهیت فزا
مولدِ خونِ غلیظ است ای عقیل	مصلح او سر که هست و زنجبیل

بگلا

بگلا را دو نام ای هشیار هست	مالک البحرین و بوتیمار هست

گرم و هم خشک است و باهیت فزاست — مولد ریح و مقوی گرده راست
جز کبابش نوش منما ز نهار — مصلح او دان توابل هائی حار

بکری

نیز بکری[۱] را به عربی ضان بگو — یعنی ماده گوسفند است آن نکو
آن سریع الهضم هست و گرم و تر — هم مسمن هم مقوی خوش اثر
سرفه و ضیق النفس را پیه او — خوب زائل میکند ای نیک خو
بهر عسر البول هم تبرید گشت — خون زائد هم ازو تولید گشت
سرکه و هم آبکامه مصلحش — خور کباب و قلیهٔ او هست خوش

ل بکرے در ذبیحه بز نزدیک امام ابو حنیفه علیه الرحمة خوردن هفت چیز درست نیست ذکر[۱] هر دو[۲] خصیه مقام[۳] پیشاب ماده غدود[۴] پته[۵] پهکنا[۶] حرام[۷] مغز و در مذهب امامیه اثنا عشریه پانزده چیز در ذبیحه گوسفند حرام است خون[۱] که وقت ذبیحه برآمده منجمد میشود ذکر[۲] خصیه[۳] فرج[۴] حرام[۵] مغز غدود[۶] پته[۷] طحال[۸] مثانه[۹] مشیمه[۱۰] یعنی بچه دان علبا[۱۱] و آن دو رگ زرد هستند از گردن تا پشت کشیده میباشد ذات[۱۲] الاشاج یعنی اصول انگشتان حدقه[۱۳] چشم خرزة[۱۴] الدماغ و آن یک چیز زرد است برابر دال نخود و مغز سر میباشد بچه[۱۵] ناقص الخلقت یا مرده که از شکم برآید و این هم شرط درست که وقت ذبح نمودن بسم الله الله اکبر گفته از کارد تیز گلوی بز تا جائی ببرند که حلقوم و هر دو رگهای برابر بریده شوند و چون خون برآمدن ختم شود گوسفند را بگذارند که بعد حرکت مذبوحی سرد گردد و گوشت را از آب شسته پختن لازم است تا خون منجمد باقی نماند ۱۲

بہیجا

بہیجا مشہور ست ای نیکو سیر | دان دماغ عربی بفارس مغز سر
سرد و تر از جملہ مغز گوسفند | دیر ہضم و خوشگوار و دل پسند
مولدِ منی و مقوّیٔ دماغ | از طلایش رفتہ خشکی دماغ
شد مضر معدہ اکثر یاد دار | مصلحش دان سرکہ و اشیای حار

پہیپا

پہیپا شد نام او باریہ و شش | آن قلیل اندر غذا بود است خوش
ناقہین را نفع حاصل میشود | از دوام است مورث سل میشود

بام مچھلی[ف]

ف - بام مار ماہی بی فلس است در مذہب اہل سنت و جماعت حلال و در مذہب شیعہ امامیہ حرام۔ مرزا نعمت خان عالی شیعی المذہب در مثنوی خود کہ بہ تتبع مثنوی مولوی رومی گفتہ میگوید ع مچھلی شد مردار عیب تمام ٭ ماہی بی فلس میباشد حرام ٭ جہانگیر در تزک خود نوشتہ کہ در لاہور ماہیان بے فلس را در یک حوض سر دادم و در حوض دیگر ماہیان فلس دار را و گوشت مردار در ہر دو حوض انداختم بے فلس گوشت مردار خوردند و با فلس نخوردند ١٢

بام مچھلے مار ماہی نام اوست — گوشتش از جملہ ماہی ہا نکوست
خوردنِ او شد مصفی صوت را — زہرۂ او بہر مجنون شد دوا

تلی

تلی ہم مشہور ہست ای خوشخصال — نام او باشد سپرز وہم طحال
در غذا بد مولدِ سودا ہم است — خشک وہم قاطع نزف الدم است
شامی او با مصالح خوب ہست — گاہ گاہی خوردہ ام مرغوب ہست

تیتر

نیز تیتر ہست دراج ای پسر — گرم و خشک از کبک الطف بیشتر
جوہر فہم و دماغ افزون نمود — ہم زیادہ احتراقِ خون نمود
ہم مقوی معدہ و اعضا ازو — شد ضرر زائل ز ترشیہا ازو

تلیر

نیز تلیر طائر مشہور ہست	معتدل زان قبض و حدت دور ہست
دافع دق خوش مقوی بوده است	زود ہضم است و مبہی بوده است

باب جیم فارسے و عربی

چڑی

ہم چڑی ای مہربان مشہور ہست	نام او کنجشک و ہم عصفور ہست
گرم و خشک آن جہت استسقا خوش ہست	محرک باہ ست فالج را خوش است
فائدہ بخش است تخم و مغز سر	بہر ضعف باہ و ہم ضعف جگر
جہت مرطوبین موافق آمدہ	شوربا یش نیز لائق آمدہ
میر ساند حار طینت را مضار	مصلح او خوب ہست آب انار

جھینگا دریائے

جھینگا را ہم نام شد جرّاد بحر	روبیان ہم شد لقب مشہور بہر

تازهٔ او حار و رطب است ای جوان | بر حمل گشته معین بهر زنان
هم مسمّن هم مقوی هست خوب | مولد منی و باهی هست خوب
گر خوری با پیاز روغن نارجیل | محرک باه است بینک ای عقیل
نیم بریان تخم مرغ ارشد شریک | باه افزائی کند بسیار نیک
مغثّی خو است صفرا را مضا | مصلحش خل هست و ترشی انا

جنگلی بکری

جنگلی بکرے را بز کوهی بدان | در عرب تیس است نامش ای جوان
حار و یابس گوشت او خوب هست | هم حلال است آن بسی مرغوب هست

باب خاء

خرگوش[1]

[1] خرگوش در مذهب اہل سنت حلال و در مذهب شیعه امامیه حرام و از خصوصیات اوست که مادهٔ آن حائض میشود ۱۲

نام خرگوش ہست ارنب اندر عرب
مادہ او را ارنبہ شد لقب

گرم خشک و مولد خون فساد
فالج و امراض بارد را مفاد

خوردن او بہر محرورین مضا
مصلح او سرکہ و آب انار

باب دال

دل

دِل بعربی قلب باشد مشفقا
آن بطی الہضم ردّی الغذا

بہترین قلبہا قلب طیور
ہست من خوردم کباب او ضرور

رافع خفقان مقوّی دل است
دفع شبکوری ز خونش کامل است

گر نمایند اکتحالش حسن است
مصلح او بس محرانچین است

باب زای معجمہ

زبان

بس لذیذ ست ای پسر لحم زبان
آن سریع الهضم باشد بیگمان

باب سین

سُوَّر

هست سُوَّر خوک و خنزیر ای پسر
گوشتِ او در طبیعت گرم و تر

خوردنِ او هست در قرآن حرام
از پیٔ نصرانیان افضل طعام

هندوان سورِ بیابان میخورند
خاصه قوم راجپوتان میخورند

مصلحش خمر ست ای نیکو خصال
زین سبب گشته شرابی را حلال

فیل پایه میشود پیدا ازو
صرع زایل کرده خاکِ بولِ او

استخوانش را کنی تعلیق اگر
حُمِ رابع دفع گردد زود تر

باب شین

له سور در ملت اسلام حرام بنص قرآن ودر مذهب عیسوی نیز حرام است مگر مباح شمرده میخورند ۱۲

شوربا

شوربائے مرغ باشد ای جوان	خوش لطیف و صالح الکیموس دان
کرده سوداوی مزاجان را بجال	دفع سازد قحصریه و سعال
نان را ہم تر بکن در شوربا	نام زد کرده ثریدش مصطفٰی

شتر

گوشتِ شتر ست گرم و خشک را	مولدِ خلطِ غلیظ آن بے شمار
رفع سازد علتِ عرق النسا	حمیاتِ ربع را ہم شد دوا
از پئی اہلِ ریاضت خوب ہست	روز قربانی بسام مرغوب ہست

باب فا

فاختہ

فاختہ مرغیست مشہور جہان	گوشتِ او گرم و ہم خشکست دان

دور شد از خون او کوری شب — دافع رعشه و امراض عصب

رفع فالج میکند هم منع خواب — دیر هضم است ار کنی از وی کباب

عیب نبود گوشتش آید بکار — گاه گاهی گر خوری اندر شکار

باب قاف

قاز

قاز مرغابی بزرگ است ای جوان — گرم و تر افعال او چون بطبدان

باب کاف فارسی و عربی

ماده گاؤ

لحمِ ماده گاؤ گرم و خشک دان — آن کثیر اندر غذا هست ای جوان

مورثِ امراض سوداویست هم — مولد بهق است و ناهضم نیست هم

له گاؤ لحمها داءٌ وسمنها دواءٌ ولبنها شفاءٌ حکما گفته اند وکسانیکه این فقرات را حدیث شریف دانسته اند خطا کرده اند در کتب صحاح حدیث فریقین یافته نشد ۱۲

هست وقتِ خوردنش فصلِ بهار — در هنودان نیست جائز زینهار
قلب را حاصل قساوت شد ازو — در بهیمی خوئے عادت شد ازو
عاملان کردند زین رو ترک او — بهرِ تسخیرات این کردند خو

گھوڑا

گھوڑا[۱] را اسپ است و هم بسیار نام — خیل باشد در عرب مشهورِ عام
گوشتش در خاصیت مثلِ شتر — مورثِ امراضِ سودا بیشتر
شد مسام ازوی مخلخل بے شمار — کم خورد او را سپاهی یاد دار
انما الخیل البغال والحمیر — هست در قرآن لترکبا ای امیر
گر برای اکل بودے حکم او — تا کلوا گفتے بجاے ترکبوا

۱ گھوڑا گوشت آن مکروه است و اسپ زنگارنگ و انواع و اقسام میباشند در کشور هند اسپ دکھنی و کاٹھیاواری و ہینے و بالوتره عمده میباشد و اسپ عربی از جمله اسپهای دنیا بهتر میشود علی الخصوص و زنان ایبان ممنک مجنس کحیل سگ لاوی و اسپ ویلر برای ویلر و عرابه توپ کشیدن خوب است و تاقی و ستاره پیشانی منحوس میباشد و اسپان بنام الوان خود نامزد میباشند مثل ابلق سبزه کمیت سمند مشکی بور خنگ نقره چینی زرده سرنگ قله بورته سوسن ۱۲

گرده

گرده هم باشد بطی الهضم یار	خلط فاسد را هست مولد یاد دار
معده و گرده کمر شد زان قوی	حار اشیا مصلح او دان قوی
پیه او باشد ملیّن یاد دار	شاییش خوردم بباشد خوشگوار

گوده

مُخ به عربی هست مغز استخوان	گرم تر هست و مسمّن بیگمان
خوشگوار ادان کشیر اندر غذا	گر به گردد زان سقوط اشتها
مصلح او دار چینی ترشی است	هم طلائی او مفید عصبی است

گورخر

گورخر را شد حمار الوحش نام	حار و یابس هست مشهور عوام
قابض معده به نقرس شد دوا	خون سودا میفزاید مشفقا

کبوتر

دان کبوتر فارسی عربے حمام ... حار ویابس گوشتش باشد تمام
از بزرگش بچۂ او بهتر است ... مولدِ خون و منی هم اکثر است
فالج ولقوه ورعشه رامفید ... نفع بخشد هم به استسقا مزید
جهت محرورین مضر چون دشمن است ... مصلح او سرکه هست و پختن است

کپوره

خوش کپوره خصیۂ حیوان هست ... باهیت افزای هر انسان هست
اندرو بیشک رطوبت غالب است ... خوشگوارا هست هر کس طالب است

۵۱ کبوتر۔ دور عربی کبوتر خانگی حمام وکبوتر جنگلی را یمام میگویند گویند از هوای پر هائے این طائر بے آزار تپ زائل میشود وانهدیر حمام یعنے آواز کبوتر جن می گریزد چنانچه از آتش شیر می آمد و اگر کبوتر مروارید میخورد می میرد و برای او زهر است برای پرانیدن قسم گره باز وگوله خوب هست وبرائے دیدن کبوتران رنگین بهتر اند مثل لقه شیرازی پاموز گلی مخی لوٹن یا هو خرقه بند واین طائر بالوان مختلف می باشد مثل سرخ سبز صندلی ابلق چینے سفید سیاه دوباز چپ کاسنے خاکسترے الگی گجره کلپوٹیه جوگیه ومن کبوتر زرد هم دیده ام ۱۲

۵۲ کپوره در دین اسلام خوردنش روانیست حرام است ۱۲

مولدِ خون ست این نادر گزک	مُصلحِ او بختن است و ہم نمک

کُبک

کبک ہم در خاصیت مثلِ بٹیر	ہست بس اندر غذا نافع کثیر
معتدل در خاصیت کبک ی در ست	در ہمہ حالش بہ کبکش تر بسیت

گیکڑا

گیکڑا سرطان و خرچنگست یار	بہر محرورین مبیہی بے شمار
سر دو تر از بہر دق مثلِ دو است	گوشتش بیشک کثیر اندر غذا ست
ساختم شامی کبابش خوب شد	خوشگوارا با مزا مرغوب شد
دیر ہضم ست و مثانہ را مُضار	مصلح او دان گلِ مختوم یار

کھیرے

ضرع پستان نیز کھیری رابدان	شد مُدِر افزون کن شیرِ زنان

دافع اخلاط موجود است هم | میکند رنج خمار ای یار کم

کلیجی

هم کلیجه را بدان کبد و جگر | آن غلیظ اندر غذا و گرم و تر
دان کبابش با نمک مرغوب هست | از پی اسهال و امعا خوب هست
میشود خونی که پیدا از ان فضول | زود میسازد عفونت را قبول
باعث صرع است بالخاصیت او | دائما خوردن نمی باشد نکو

کلنگ

کرکی شد نام کلنگ ای یار من | گرم و خشک است و مقوّی بدن
هم محلل هست او قولنج را | خلط فاسد میکند پیدا بسا
دیر هضم است و ثقیل فضل است | مصلحش پختن مخر او خل است

کله

کلہ عربی راس باشد یار من — مولدِ منی و مقوئے بدن

بہترین او بدان از گوسپند — ہم کثیر اندر غذا شد دل پسند

گرم از بہر ضعیفان خوب ہست — خاصہ در سرما بسی مرغوب ہست

باب لام

لقلق

لقلق آنرا نیز لک لک گشتہ نام — گرم خشک و دافع مرض جذام

ضعف باہ و لقوہ را ہم خوب دان — حار طینت را مضر ہست و زبان

بیضہ اش از گوشتش بہ در اثر — روغنِ کنجد رباید زان ضرر

لوا

ہم تدرج است آن لوا مشہور یار — گرم خشک است و سریع الانحدار

مولدِ خونِ مقوی بودہ است — موجب صفرا ہمیں بودہ است

بس مصدع میشود اکثار این | مصلح ضررش بدان سرکنگبین

لنبوری

هم لنبوری گوشت خشک است یا | از همه حیوان قدیدش بر شمار
با نمک باشد که باشد بی نمک | گر شود بریان بروغن چون کرک
گرم و خشک است آن معطش بیشتر | گر به سرکه ترکنی ندهد ضرر
خلط سودا می شود پیدا ازان | دفع گردد نیز استسقا ازان

باب میم
مچھلی

مچھلی ماهی هست در عربی سمک | حار و یابس خشک و دان با نمک
تازه او سرد و تر هست ای پسر | هم مبہی هم مسمن پر اثر
خوش مرطب هست و صالح در غذا | خاصه تخمش خوب باهیت فزا

مشفقا بسیار هست اقسام او | تا کجا ارقام سازم نام او

مرغابی

مرغ آبی گرم و تر هست ای جوان | خوش مسمن محرک باه هست آن

دیر هضم است و غلیظ اندر غذا | بهر مبرودین موافق شد بسا

شوربایش سنگ گرده دور کرد | تخم او هم عقل را مو فور کرد

خوشگوار است ای نیکو شعار | آنگاه مصلحش آب انار

مرغ سلیمانی

ای پسر مرغ سلیمان هم خوش است | معتدل اندر غذا دان هم خوش است

حار و یابس دان بقول دیگران | بو بک و هدهد هم او را نام خوان

هم مقوی هم کثیر اندر غذا | دافع وسواس و مالیخولیا

رافع امراض و انواع جنون | مانع بیخوابی و سرفه فزون

حرقت بول است باخشخاش دو | نیز نشیمن بدن سازد ضرور

مرغ

مرغ را در عربی دُجاج است نام | هم خروس او را لقب شد لاکلام
بچهٔ او در رطوبت معتدل | خون صالح میفزاید بهر دل
ای برادر کهنه باشد هر قدر | در حرارت دیر بوست بیشتر
شوربایش مخرج سودا بدان | تا قهین را میدهد تاب و توان
دافع بیهوشی و سرسام هست | درخورشها با هزار اقسام هست
دردو است مورث نقرس شما | مصلحش سرکنگبین اشیائی حا

مینا

مینا شارک نام او مشهور هست | حار و یابس دشمن محرور هست
رافع تاریکی چشم است آن | مصلحش پختن بروغن خوش بدان

مهوکا

عقعق و عکه مهوکا رابدان
حار و یابس گوشتش هست ای جوان

شد مقوی حافظه را لحم او
با شکر مغزش ذکی سازد نکو

خوردنش اطفال ها را خوب هست
هم حلال است و بسی مرغوب هست

مور

مور را قیسا و طاؤس است نام
دان حلال و گوشتش متروک عام

حار و یابس در طبیعت میبود
حسن او از ذبح مانع میشود

ممولا

صعوه سنگانه ممولا طائریست
حار و یابس خوردیک مشت پریست

له مور نزدیک حنفی و مالکی حلال و نزدیک حنبلی مختلف و نزدیک شافعی حرام و نزدیک امامیه اثنا عشریه حرام - درآب سالم یک زهره طاؤس چند دار فلفل سیاه ترکنند چون آب زهره در فلفل خشک شود فلفل را مثل سرمه سائیده در شیشی نگهدارند و دهن محکم بند کنند که هوا نرسد در چشم مارگزیده مثل سرمه بکشند اشک از چشم خواهد برآمد و اثر زهر مار زائل خواهد شد ۱۲

سنگ گرده را فوائدزان مزید | بهر عسر بول هم گشته مفید

باب نون
نیل کنٹھ

نیز سبزک طائر معروف دان | نیل کنٹھش شد لقب در هندوان
گر پرِ او از زمین زور جدال | فتحیابی را مبارک هست فال
هندوان روزِ دسهره بالضرور | مید هند او را رهائی از سرور
گوشتش حار است خوش با یبس هم است | دافع باد و فسادِ بلغم است

باب های هوز
هرن

دان هرن نامش غزال و آهو است | گرم خشک است آن کبابش نیکو است
بهر مرطوبین و مبرودین مفید | آن سریع الهضم میباشد مزید

بس مخفف از پئی خفقان خوشنست
جهت فالج نیز در یرقان خوشنست
در دو ہست مورث قولنج دان
مصلحش شیرشیت بیشک بیگمان

هریل

هست ہریل طائر خوب و نکو
بر زمین ہرگز نمی آید فرو
در طبیعت زود ہضم معتدل
خوش مبہی قوت جسم است و دل
گوشت بی ریشہ او خوب ہست
ہم کباب و بسی مرغوب ہست

در خیابان سوم ہم بی درنگ
غور کن تا ثیر اشیائی فرنگ

ایروروٹ

خوش نباتی ہست ایروروٹ یا
سرد و لطف در غذا ہم خوشگوا

بهر طفلان با نمک با شیر خوب
بهر بیماران ست در تاثیر خوب

ترش اندر معدهٔ گردد اگر
زآب آهک میشود دفع ضرر

کن شریک بی تحاشا نوش کن
فائده بخشد فراوان بی سخن

زآرد او نیز بسکٹ می کنند
ناشته با چائے اکثر می خورند

بارلی

بارلی قسمیست از جو دلپذیر
آب مطبوخش بدان ماء الشعیر

بهر بیماران کم طاقت خوش است
سرد اندر حالت حدت خوش است

من ازو تخم حلیم خوشگوار
با مزه لذت فزاشد بے شمار

چائے

چائی هم برگیست مشهور از شجر
گرم و خشک و جالی و نیکو اثر

٥١ چائے۔ این درخت در ملک چین وختا و تبت میشود و فی زماننا انگریزان در کوه نیل گری وغیره کشته اند سیاه و سبز
(بقیه حاشیه بر صفحه ١٤١ باید دید)

(بقیه حاشیه صفحه ۱۴۰) دو قسم کثیر الوجود است واق[۵۱] چای که در آن رگهای باریک مائل بسفیدی میباشد کمیاب اهل چین و کشمیر از عهد دراز بشرب چای منهمک اند کشمیریان قدری کهار که بهلی مینامند آمیخته جوش میدهند برگ چای گداخته میشود و تمام رنگ آن برمی آید بعده نمک لاهوری بقدر ذائقه آمیخته شیر و سرشیر اضافه نموده بنحوی که از جغرات زده بداتو[۵۲] برآورده میشود حرکت میدهند که یک جسم شود و چای نمکین را با قدری کعک باشیرمال میخورند و اهل ایران و فرنگ و هند شیرین از نبات نموده باشیر و بلاشیر مینوشند و قائم مقام شراب میدانند و بانواع تکلف در فناجین چینی و بلور باستعمال می آرند و در ملک روس برای پختن ظرفی ایجاد کرده اند که سماور نام اوست و امروز در ایران و توران و هند و دیار فرنگ میسر میشود و مستر کاکرن در تاریخ چین نوشته که چای در زمین گل زرد سنگ ریزه آمیز بهتر کشته میشود و مشابه درخت حنا میباشد و بعد سه سال برگ از شاخ میچینند و بر تختهای آهنی فرش می کنند و بر آتش زغال آن تختها را می نهند چون گرم میشود برگ چای خود بخود پیچیده میگردد آنگاه برداشته در صنادیق پر کرده جای که بهوا نمیرسد یک سال میگذارند من بعد باستعمال می آرند و میفروشند و برگ سبز و تازه اندک نشه میدارد فقط شعراء تعریف می و میخانه و ساغر و پیمانه و میکش و ساقی بگونه گونه تشبیهات و استعارات بکمال بلاغت و طلاقت کرده اند و میکنند الا احدی بستایشگری چای توجه نکرد مگر رفعت خاکسار چای را بخوبی ستوده است و چون ابیات من در کشمیر بعض شعرا شنیدند خیلی پسندیدند و مرا موجد این نوا گفتند و باقتفای بنده دو شاعر دو مثنوی نوشته بدست قاصد سپردند و بمن رسانیدند و کلام بنده که در راح روح و زرناب هر دو مثنوی بنده مسطور است پاره ازان هدیه شائقین مینمایم و این حاشیه را برین سخن تمام می کنم ٭

از راح روح

بمن بخش ای ساقی روح بخش — ایاغ بلورین طلاکار نقش — پراز چای چینی لطافت سرشت — گوارا و شیرین چو شیر بهشت
مفرح مطیب نشاط انتما — پیاپی بده تا جام راحت فزا — که گردد دلم شاد روشن روان — فراموش سازم غم این و آن
بیا ساقیا چای تبت بیار — شراب طرب بخش چینی نگار — سماور روسی بنه پیش من — که رخشنده گردد ازو انجمن
فناجین رومی بگردش در آر — پراز چای شیرین تر از لعل یار — زهی چای چینی نظافت سرشت — مصفی چو ماء معین بهشت
شرابیست بی نشه و پاک و نغز — گلستان خاطر ازو شاد و سبز — دهن را مطیب چو شبو کند — بمستقیان کار نترو[۵۳] کند
بشوید ز دل گرد اندوه را — رخ تیره گون را نماید جلا — به پیران نشاط جوانی دهد — جوان را ثمر زندگانی دهد
درآید درون نباشد زلال طرب — بده جام قهوه بنج عرب — خوشا قهوه قشر بن یمن — لطیف القوام و مزیل الشجن
کشد پیر گر جرعه زان بی خطر — جوانانه رفتار گیرد ز سر — وگر نوجوان بنوشد دو جام — شمارد چو روباه شیر کنام

۵۱ آق بمعنی سفید در ترکی ۱۲ ۵۲ داتو نام آله چوبی کانان جغرات را فشار داده مسکه برمی آرند ۱۲ ۵۳ نترو نام داروی مرکب که برای ازاله ورم استسقا مجرب است و چای نیز برای استسقا مفید است ۱۲

ذہن را چالاک بکند بالضرور
شد مهضم کردہ سستی نیز دور

باعث بیخوابی اندر طبع ما
گشت شد اکثر مصدع بی شما

جوش دادہ با شکر ہم میخورند
اکثرش با شیر کم کم میخورند

اسٹرک اسٹ ٹاٹارک

سٹرک و ٹاٹارک آسٹ خوب ہست
خوشگوار تشیش مرغوب ہست

(بقیہ صفحہ ۱۴۱)

اززرناب

تنا مین رسید و خزان درگزشت
لبالب پیاپے سہ جام بلور
سہ فنجان کشد گر بہر بام و شام
جوان از بنوشد سہ فنجان مدام
میسر شدی گر بجسم این مدم
نمی کرد روزانہ آن ہوشیار
نگشتے ثناخوان ساقی دمے
گہی درشرفنامہ باب رنگ
باوصاف ساقی و مے نامہ را

براورنگ دارا اسکندر نشست
بمن دہ کہ گردم سراسر سرور
باآئین کشمیر و ایران مدام
کند پہلوانی چو بہرام و سام
نمی خورد گاہی می لعل فام
بتہ جام غسالہ خوردن شعار
فرخندہ بزم زرتشت و کے
نمیکرد مدح مے لالہ رنگ
نیارستی ہمچو تخت سبا
بیا دش بنوشم چو فنجان چائے

سماوار و فنجان ساقی بیار
خوشا چای شیرین شراب حلال
جوان پیر ہفتاد سالہ شود
خورد پشہ گر قطرۂ ان بیدرنگ
کشیدی اگر جرعہ شیخ الرئیس
وگر خواجہ حافظ درخشندہ رائے
اگر جرعہ چای شیرین بشیر
ظہوری اگر یافتی این شراب
کسی کو کہ این شربت ایجاد کرد
بگویم ہمینو در آباد جائے

ازان مشکبو چای باقی بیار
بجا ار بجوانب کوثر زلال
رخش رو کش رنگ لالہ شود
کند کور از نیش چشم پلنگ
ازان شاہ دارو لطیف و نفیس
بشیراز خوردی دو سہ جام چای
چشیدی نظامی شد و نغمہ
طرب بخش دلہای آئینہ تاب
دل و جان یزدانیان شاد کرد

محمد عباس تخلص رفعت — محشی این کتاب

جای لیمون شد به لب چشها شیرنگ	سرد و هست و هم مدر بسیار نیک

ساگودانه

ساگودانه هم نباتی خوش بدان	آمد از انگلند در هندوستان
هر طبیعت را موافق آمده	هم پی اطفال لایق آمده
پخته شد در شیر گر با شیرنی	بهر بیمار است نادر فیرنی

سوڈا

نیز سوڈا قسمی از لمحست یار	سرد هاضم هم مسکّن بی شمار
هم مفید درد پهلو بوده است	دافع ترشیست نیکو بوده است
سوڈا و اثر هم همین دارد اثر	تشنگی را دفع سازد بی ضرر

کافی

نیز کافی هست کافی ای پسر	طبع را چون چائی در فعل و اثر

از پئی شب زنده داری خوب هست | بهر ذهن و هوشیاری خوب هست

کیابج

هست کیابج نیز ساگی از فرنگ | برگ او طول و فراخ و سبز رنگ
خوب هست و خوشگوار و معتدل | هاضم است و بامزه مقبول دل
اکسجن گیاس است دروی بیشتر | شد فوائد بخش از ان نیکو اثر

اسکریم

اسکریم آن زبدهٔ شیر است نیک | جوهر لب هست در تاثیر نیک
بیشک است از زبدهٔ جغرات گرم | ظاهرا خنک و مجرب هست نرم

مچھلے کا تیل

روغن ماهی عجائب چیز هست | گرم و متعفن تنفر ... هست
می نماید پیر را مثل جوان | ناقهین را میدهد تاب و توان

هاضم است و دافع اسهال هم	میکند ضیق النفس را نیز کم

سمنٹ

نیز سمنٹ ای شفیق ما خوش است	خاصه اندر موسم گرما خوش است
سرد هست تشنگی را دافع است	حار طبعان را نهایت نافع است

برانڈی

دان برانڈی گرم هست اندر مزاج	گو مفرح میشود در هر مزاج
فیصدی پنجاه الکحل[1] اندران است	باعث امراض هست و پر زیان است

شیری

شیری هم قسمیست از وی کم ضرر	پانزده الکحل فیصد بر شمر

پورٹ وین

پورٹ وین ای یار قسمی هست از آن	معتدل از بهر طفلان و زنان

[1] الکحل را در انگریزی زبان روح شراب رامیگویند و در هر یک قسم شراب بقدر مناسب روح شامل و داخل است ۱۲

گر خورد او را دوا آسا کسے | چند روزی میشود صحت بسے
فیصدی هفت است الکحل اندرو | از براندی کم ازین روشد نکو
در کلیرٹ و مارسیلا مدریا | نوزده دان فیصدی الکحل ها
هم به برگنڈی ورَاین الکحال | کم ده و نُه سیزده حصصِ کمال
الکحال اندر موازلیست هشت | زین کمی او هم فزون مقبول هاست
نوش کن شنپوین از منظور هست | خاصه آن افشرده انگور هست
چارده الکحل دروی کم زکم | مولدِ خون است بیشک سر بهم
هست قسمی آنکه نامش هست رم | قندی است آن غم زدها کرده رم
گرم هست و مولدِ خونست خوب | ازپی چوپایه افزون ست خوب
الکحل هفتاد و دو دروی بدان | فیصدی زان تیز هست او هر زمان
نیز جن تیز است چندان نرم نیست | الکحل هفتاد و دو دان فیصدی است

سرد هست و مولد خون و مدر | کثرت او بهر پیران شد مضر
دان کر تیو بادهٔ شیرین گوار | نفع کم دارد منافع بی شمار
رایحه نارنج می آید ازو | فرح زاید رنج بزداید ازو
بی مضرت دان مقوی معده را | خورده ام من شد بسی فرحت فزا
هم نیو باشد بهر اقسام بو | بامزه شیرینی هست افزون درو
اندر آن هم دان موافق الکحال | خوش بود این می هم ای نیکو خصال
وسکی هم نوعی شرابی هست آن | سرد گر نوشی بمانی شادمان
سرد هم در خاصیت بیر است خوب | بهر سوزاک و بواسیر است خوب
در گوار و رنگ بهتر نیست گو | لیک هاضم هست و تاثیرش نکو
از همه بهتر که ترک می کنی | گر کسی نامش بگیرد قی کنی
تا نباشی خوار و بدنام جهان | وارهی زامراض سخت و بیم جان

در خیابان چهارم غور کن
حفظ آداب خورش فی الفور کن

حفظ صحت منحصر بر حفظ اوست
تا نباشد اشتها کامل ترا
در تنداشل احتمال تخمه هست
دان که معده هست اعضای رئیس
تا درو کیلوس و هم کیموس هست
خارِ معده را مکن هرگز خراب
شاد و خورم باش بر وقت طعام

ای پسر محتاط گر باشی نکوست
گر خوری گردد زیان حاصل ترا
میشود از هیضه هر عضو تو پست
قوت جسم است ازوی ای فریس
میرساند خون عجب جاسوس هست
از غذای زشت و اکثار شراب
تا شود جزو بدن آن لا کلام

رنج و غم را راه مده وقت خورش | تا تنت را خوش نماید پرورش

نیز طباخ تو باشد خیر خواه | تا خوری هر پخته اش بی اشتباه

گر حرارت هست چیزی سرد خور | ور برودت هست گرم ای مرد خور

شیرنی شاید که باشد سرد و نرم | هم کباب و خشکه باید گونه گرم

گرم افزون تر مخور مثل خبیث | ابر دوا بهر طعام آمد حدیث

اطعمه شب مانده را بهتر مدان | شد چو متعفن رساند صد زیان

هم ظروف پختنی را پاک دار | ظرف بی قلعی نمی آید بکار

ظرف خوردن لایق از سیم و زر است | گر نصیبت نیست چینی بهتر است

ظرف گل آمد برای شیر خوب | خاصه بهر آب در تاثیر خوب

شیرنی هرگز مخور وقت نهار | میکند غلیان صفرا یادگار

گر بوجهی ضعف معده لاحق است | نان و جرم گوشت فاسد فاسق است

گر غذا ترش است نمکین شی بخور — هر مرض را بیخ زین حکمت ببر

دایما هرگز مخور یک چیز را — فرض هم بر خود مکن پرهیز را

هم لحاظِ فصل را داری ضرور — ز اختلافش هست بیماری ضرور

در مرض بر حسب فرمانِ طبیب — در غذا پرهیز باید ای حبیب

خوش بخور در نانخورش ساگ و بتهول — رغبت تو هر چه در سازد قبول

آسد و هم اُسبجن دارد بسی — قدرت حق را چه میداند کسی

گر کنی در ورزش عادت خوب هست — بهر کم خوری ریاضت خوب هست

هم مشی کن ای برادر صبح و شام — تا شود کامل از و هضم طعام

ساعتی قیلوله هم کن بالضرور — در غذا هرگز نمیگردد فتور

لازم آمد هم تحرک هم سکون — ترک یک زین هر دو میباشد زبون

ای پسر بیشک هوا خوری بکن — در مکان مانده غذا خوری مکن

تا کجا بیجرم در قید مکان ... هر سحر کن سیر باغ و بوستان
زین هوای تازه یابی اکسیجن ... زان شود هضم غذائیت بی سخن
بی‌ضرورت فاقه هم نبود مباح ... در خلو سازد غلو باد و ریاح
از خلو گر معده سازد انجذاب ... خلط و احد را شود صحت خراب
بهر تسکین ناشتا خوردن خوشست ... از غذا مبشل وا خوردن خوشست
لقمهٔ گرم پگاهی خوب هست ... ای پسر از مرغ و ماهی خوب هست
سیر خوری باعث مستی شود ... کم غذائی موجب پستی شود
عادت تکثیر یا تقلیل هست ... منحصر بر قوّت تحلیل هست
گر ز عادت لقمهٔ برتر شود ... گاهِ هضمش معده متحیر شود
کم بخور یک لقمه از خواهش عقیل ... تا نباشی از گرانیش کسیل
کُل خیر اوسطُ اندازه دار ... در امان باشی ز هر سقم و مضار

بیشی یک لقمه ات سستی دهد ‌ ‌ ‌ این کمی چالاکی و چستی دهد

گر ز بیداری شود فاسد غذا ‌ ‌ ‌ استراحت می شود راحت فزا

وقت خوردن هم مکن بسیار دیر ‌ ‌ ‌ گو که این دیری ترا کرد است سیر

آنچنان خور کان همه یکبارگے ‌ ‌ ‌ هضم باید با هم از غمخوارگے

هم بسیار زودے نمی آید بکار ‌ ‌ ‌ فرصت خائیدن هر شے بدار

در بُن دندان که این بائیست ‌ ‌ ‌ از برای هضم تیز آبیست

چون غذا با شرکت او شد فرو ‌ ‌ ‌ گشت تحلیلش بسامان نکو

دان که دندان آسیای حکمتست ‌ ‌ ‌ آلهٔ هضم غذا از قدرتست

لقمه میباید باندازِ گلو ‌ ‌ ‌ تا شود سهلاً غذا از وی فرو

شیر را خوردن نباید با سمک ‌ ‌ ‌ نیز با خربوزه و ترشے نمک

می شود پیدا ازو کثر فساد ‌ ‌ ‌ نیز میباید به معده انجماد

هر سریع الهضم شئ را یاد دار — با بطیء الهضم در شرکت میار
هم دو قابض هم دو مسهل را مخور — بیخ صحت را ز نادانی مبر
بیضه را با شیر هم خوردن خطاست — در کتاب طب نبوی ناروا ست
چیزهای سخت را خوردن خطاست — نشکنند آنکو ز دندان ناروا ست
در پری معده گر سازی جماع — جز مضرت زان نیابی انتفاع
بعد پاسی شب مناسب این عمل — بلکه خور چیزی پی نعم البدل
تا بماند قوت اصلی بحال — زان نخواهد شد کمالات را زوال
سکر هم کن آنچه عادت بوده است — ترک عادت هم عداوت بوده است
بر رواج قوم کن معیوب نیست — یاد دار افراط و کثرت خوب نیست
آب را بعد غذا کن نوشجان — می شود هضم غذا زان بیگمان
پر کنی گر معده را پیش از غذا — بهر ماکولات جا ماند کجا

جرعهٔ از بهر تسکین با ضرر ور / گر بنوشی شئ مشتقا نبود قصور

گر نیابی آب شیرین ز اتفاق / جوش ده کن سرد گردد خوش مذاق

میدهد یاری هضمت آب صاف / میشود پیدا مضرت ز اختلاف

کار مسهل مینماید آب گرم / میکند نوشیدن او معده نرم

با نمک از بهر قی مستعمل است / ز آب آهن تاب فالج زایل است

در گلاس آب گر انگاره / سرد سازی به مدان از چاره

وقت خوردن گشته سردی دور ازو / میشود اشتر چه مسرور ازو

از تدابیرش بکن صافش نکو / تا نماند جزو ارضی اندرو

ز آب تالاب است به آب روان / تازه میگردد ازو جان و روان

از همه به آب کان آهن است / تقویت بخش همه مرد و زن است

آب کان گندک اکثر گرم دان / آنچنان حمام شد لایق دران

گر بیامیزی تو آب اندر شراب | دور گردد زو ضررهای خراب

برف اندر آب در گرما خوش است | بهر پیران بد پی برنا خوش است

آب شوره می کند دفع خمار | رنج بیداری زداید بی شمار

مختلط کن آب را در شیرها | در نهارش خور ببین تاثیرها

در قرنبیخ آب را گر در کشی | هست چون آبحیات از بی غشی

هست آب مرده در قول دگر | میشود تاثیر نیکو زان بدر

هست ماء القرع و ماء اللحم هم | نیز ماء الجبن ای والا شیم

هر دوا را شد عرق از شر کنش | نفع بخش آمد ز فیض و برکتش

جسم را پاکی ازو حاصل شده | چرک هر اشیا ازو زائل شده

گر کنی پاشویه ز آب گرم هم | زین عمل تپ میشود بسیار کم

گر دی الشکل است جزو آب دان | هست در کاواک او هر شئی نهان

از کلان بین قطره را در نگر — بی تامل دو سه کرم آید نظر
زان بگر دید دست سیال و روان — بس چگویم بیش علم آب خوان
هست لازم انتظام اکل و شرب — بس مکن بدنام نام اکل و شرب

آداب اکل و شرب

گر شوی مدعو میان انجمن — در خور شها دست سبقت بر مزن
چون شوند ارباب محفل دست کش — پیش آنها بعدهٔ چیزی مچش
خورده را باز از دهان بیرون میا — فضلهٔ چیزی به پیش کس مدار
غیر را پس خوردهٔ خود را مده — استخوان خوردهٔ پیش کس منه
ذکر اشیای غلیظ اصلا مکن — از کراهیت نسازی یک سخن
قی گر آید خارج از محفل بشو — گر نیاری تاب در کنجی برو
خوب نبود مچ مچ آواز دهان — هم ملیس انگشت را از زبان

هم لعاب لب بچیزی بر مریز
گر شود سیری ز محفل بر مخیز

آب بینی را نگه دار ای پسر
تا نیاید دیگری را در نظر

چیز نا مطبوع را هم تف مکن
مخفیش بیرون ز لب کن اُف مکن

بارها یک چیز را منما طلب
گو پسندت شد مکن بیجا طلب

شاید آن باقی نباشد لا کلام
ذلت داعی مکن در بزم عام

ای پسر صد پند **باقی** را بجان
بهتر از صد پند لقمانش بدان

تمت

کتبه فقیر محمد الدین غفر الله

دعا کنم ز دل و جان که ای خدای جهان
ز باد صرصر محفوظ باد این بستان

قصیده در تقریظ مثنوی باغ رزاق شهرهٔ آفاق و مدح گیهان خدیو
اعلیحضرت نظام الدوله نظام الملک آصفجاه فتح جنگ میر محبوب علیخان
بهادر سریر آرای کشور فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن ادام الله سلطنته و ملکه
ریختهٔ خامهٔ احقر عبد محمد عبد المجید مالک مطبع انصاری دهلی

سپیده دم که ز خواب گران شدم بیدار — بگوشم آمده آواز یا اولی الابصار
نوید باد که ابر بهار لطف و کرم — احاطه کرد بر آفاق از همه اقطار
نه ابر آب فشان بلکه هفت گنجینه — به هفت رنگ بدامان دهر گوهر بار
زمین فقط نبود بهره ور ز ریزش آن — که زیر نالهٔ او نیز هفت گیسو دار
ز زیر نون زمین تا به فوق نون فلک — نماند جز بکتب نام زحمت و آزار
برآمدم ز در و گفتمش جزاک الله — که یافت از خبر تو دلم شکیب و قرار
بصولت عمرے و بسطوت علوے — همان امیر کبیر و همان ستوده شعار
محط دولت و اقبال و کامران جهان — مدار جاه و جلال و مدبر لیل و نهار
بصیت و دبدبه اش دشمنانش و رهسو — چو شاخ بید بلرزند و دل پر از زنهار
محب پنجتن پاک و حامی اسلام — بری ز وصمت جور و وجیه در امصار
بزرجمهر حذاقت عمود ملت و دین — لسان امة خیر البریة الاخیار
یل مبارزه خورشید آسمان کرم — امیر حیدره آباد و نخبهٔ احرار

بلند مرتبه محبوب علی خانخانان — نظام مملکت عدل داور دادار
بمفردات و مرکب چو دورِ شمس و قمر — بنام اوست قیام مظاهر و اسرار
بهفت سبع که گر بنگری بغورِ نظر — درین قصیده بخوانیش قرة الانظار
برون نرفته ام از حد شرع در مدحت — نه پُر ز حشو نمودم قوافی اشعار
مگر قصور ادای حق خداوندی — که نیست چاره ازان نی در اهل مکنت بار
کیم من آنکه کنم شکر خلعت اعزاز — سوای آنکه بتقصیر خود کنم اقرار
بقای دولت و اقبال قطب دولت و دین — همیشه باد قرین ثوابت و سیّار
از انتخاب اُولی علم جید الفکرت — سلیم طبع کریم النجار ذوالافخار
عبیر ناطقهٔ او فراگرفته جهان — جوامع کلماتش چو نافهٔ تاتار
علوم مرتبتش باج خواهد از کیوان — اضافتش به نظام الریاسة است عیار
زبان بمدحتِ اولال و صورت ابکم — ز حق منقبتش فکر عاجز الاظهار
چو از مناقب و آثار مصطفی پرداخت — نمود کشف ز حکمت معانی ابکار
ز طب روح چو پرداخت گویا بنگاشت — تتمه بهر علاج جسوم خوش هنجار
ملقب ست به باقی مصنفش ذوالمجد — عزیز و محترم دهر و صائب الافکار
چو فکر سال نمودم ندای خضر آمد — که سال طبع بگوئید موهل الاضرار ۱۴ ۱۳ھ
خدای صبر و قناعت بپای خود بستم — زجای خویش نجنبم چو نیلگون دوار
درود و رحمت یزدان ساد از احقر — بروح ختم نبیین و آله الاطهار

خاتمهٔ کتاب الماس تاب

از کلام مولانا رفعت همشان فطرت و منت فرشته قدر سپهر صدر ابوالفضل دوران فیضی عهد اوان خاقانی شروان فصاحت قاآنی شیراز بلاغت ندید بدیع همدانی میرزا عباس خان شروانی محشی این مثنوی

لاثانی دام مجده وسنا ما طلع نجم الیمانی

هست شهر حیدرآباد دکن	در لطافت همچو صنعای یمن
بالیقین آب و هوایش معتدل	چاق میگردد ازو هر مضمحل
باغهایش همچو دین من دلکشا	یا چو باغ فین کاشان جان فزا
قصرهایش چون سدیر و خورنگاه	قبه هایش چون براوج چرخ ماه
رود موسی زیر بارویش روان	آب او صافی چو اشک عاشقان
طول و عرض شهر چون اسلامبول	دولت و اقبال را در وی حلول
چار سویش اولیا آسوده اند	زینت این مصر را افزوده اند
زانمیان هستند سه مخدوم من	نور چشمان جناب پنجتن
میر مومن جاگزین در ناف شهر	فیض او جاریست مثل آب نهر
میر محمود هست بربالای کوه	اهل دل را پیشوا و سرگروه
سومی سید حسین ابن علی	هر یکی دانند ورا شاه و ولی
شهریارش نامدار فتح جنگ	چون منوچهر و فریدون و پشنگ

میر محبوب علی شاهِ دکن — در سماحت و بسالت ذوالیزن
تاجدارِ کشورِ فرزانگی — خوندگارِ عصرِ مردانگی
کوهِ تمکین قلزمِ جود و کرم — کانِ دانش نیرِ جاه و حشم
باریابانش جلیل القدر و راد — هر یکی دانش ور و فرخ نژاد
در میانِ آن گروه سربلند — هست بنسی راجه **باقی** ارجمند
شاعر ماهر ادیب لوذعی — منشی جادو بیان و المعی
صاحب دیوان و چندین مثنوی — هر یکی بی مثل با طرزِ نوی
زانمیان نظمی چو دُرهای خوشآب — باغ زراق است نامِ آن کتاب
مشتمل بر حال ماکولات نغز — در تهِ هر حرف بنهفته است مغز
طبع فرمود از برای خاص و عام — با کمالِ اجتهاد و اهتمام
تا دمد هر سال گل در بوستان — باد **باقی** کامران و شادمان

میکند **رفعت** دعا هر بامداد
موردِ الطاف **آصفجاه** باد

تاریخ طبع باغ زراق از نتیجهٔ خجسته شیم میرزا علی نقی صاحب نورِ چشم محتشم سلمه ربه

گشت تمام از فضل خدا نامهٔ **باقی** فخر زمان — سال تمامش گفت نقی ثمرات نهال بلند بدان
۱۳ھ۱۳

نتیجۂ فکر صائب مظہر مضامین غرائب منشی عذب البیان و رطب اللسان سرآمد سخنوران و ادیبان زمان طالب اہل اللہ منشی محمد کفایت اللہ صاحب برق مہتمم مطبع انصاری

حمد خداوند جہان آفرین — نعت نبی خاتم مرسلین
منقبت عترت خیر الورٰی — الفت اصحاب نجوم الہدٰی
دوستی اہل علوم و کرم — نصح ہمہ خلق چہ خاص و چہ عام
ست ضروریۂ دین بشمار این — زندگی و موت تو باید برین
پس تر ازین نیز خدا را سپاس — آنکہ عیان کرد بناے قیاس
داد خرد کالبد خاک را — چاکر او ساخت نہ افلاک را
علم و ہنر ساخت نشان شرف — کردہ ورا قبلہ نما ہر طرف
قبلۂ آن قبلہ نما **باقی** است — آنکہ زہمت بزحل راقی است
آنکہ نبشت ست کتاب جدید — در ہنر طب بفکر سدید
آنکہ نبگذاشت ازان نکتۂ — نظم نمودش چو در سفتۂ
جملہ دواہا و خواصش نگاشت — ہیچ بیانے نہ ازان واگذاشت
امر بفرمود کہ چاپش کنند — سکۂ بہبودے گیہان زنند
ہمچو پری پیکر حورا صفت — چاپ شد از ضابطۂ عاطفت
ہمت تاریخ نوشتن نبود — لیک خضر آمد و فرمود زود
برق علی الفور بگو بی کلام — بارق **باقی** ست شفاے اوام

۱۲۸۱ ھ ۱۳

از نتائج طبع سخنور نامی ہنرور گرامی دلیل الشعرا قاضی ابو اسمعیل یوسف حسین صاحب خانپوری محمدی تخلص رضا سلمہ اللہ تعالی عن شر النوائب

ز عہد ازل تا بروز جزا — نہ بینے چنین ذہن اطرو بہ زا

بہر روز یک نغمہ نغز و نو — بہر ساعتی تازۂ ماجرا

گہی حمد و گہ نعت و گہ منقبت — گہی مرثیہ گہ مدیح و ثنا

گہی در غزل ہمچو حافظ غریق — گہی ہمچو عرفی قصائد سرا

گہی ذکر اخلاق و تہذیب نفس — چو سعدئ مغفور فرخندہ را

گہی ذکر شاہان پیشینہ چون — نظامی گہی سیرت من مضٰے

گہی در خطابت چو سحبان بلیغ — گہی در مناجات سبحان بلا

گہی ذکر و تشخیص بر و مرض — چو تشخیص لقمان حکیم خدا

نگر باقی ناصح بندگان — سپہر فنون بر درش جبہہ سا

عطارد رقم یادگار زمن — ختام صنادید کیوان لقا

رقم زد کراریس در علم طب — کہ ہر فقرہ اش گوہر بی بہا

بغایت غریب و نہایت عجیب — بہ اذہان قریب و بفکرت رسا

اگر بودی امروز شیخ رئیس — بشاگردیش گشتے فرسودہ پا

ورق بر ورق کردہ دیدم کتب — چو تحصیل طب بودہ ام مقتضا

ولیکن کجا این چنین گوهری	تو گوئی خضر بوده اش رهنما
کنون فکر تاریخ طبعش کنم	که پایان ندارد چنین ماجرا
تفکر نمودم که روح القدس	ندا کرد از سدرة المنتهی
بروی بداهت بگو سال طبع	قوانین شافی خواص دوا
الٰهی بمان فائز و مغتنم	رضا بر چه آید بجز این دعا

وله

سحرگهم ز نسیم صبا ندا آمد	که باغ رازق باقی چه بی نوا آمد

تاریخ طبع ریختهٔ خامهٔ عنبر شمامه منشی عدیم النظیر محمد کفایت الله صاحب برق منیجر الضیا پریس دهلی

چو از رنگ چنین باغ رزاق را	نگارید باقی چو دُرِّ نظیم
بحکم خضر سال آن برق گفت	زهی کحل بخش صحیح و سقیم

نتیجهٔ فکر سحبان زمان سلمان دوران ناظم ظریف مولوی عبد اللطیف صاحب قرة العین مولوی محمد عبد المجید صاحب

جهان منتظر بود بهر شفا	که بنگاشت باقی خواص مزاج
سن طبع آن شوق گفتا رسید	خواص دوا ها و طرز علاج

نتیجهٔ فکر طبع رنگین جادو بیان فصیح و بلیغ مرصع رقم منشی محمد الدین صاحب کاتب نسخهٔ هذا سلمه

خواص دوا ها بوجه حسن	رقم کرد چون باقی خوشخصال
دل مبتلا بهر تصحیح حال	زهی داد بخش شفا گفت سال

تمت

صحتنامہ مثنوی باغ رزاق

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۸	۱۱	کشمکشے	کشمشے	۶۸	۹	رو است	دو است
۹	۹	عطس	عطش	۷۱	۷	ضرسے	ضُرتے
۱۱	۱	ہرچیز	ہرچیز	۷۸	۴	برگ او مجموعہ گشت	برگ او مجموع گشتہ
۱۱	۵	باد	یاد	۷۸	۶	آب او	زآب او
۱۱	۱۰	عطس	عطش	۷۸	۸	مُہرا	مہُرا
۱۴	۴	حیب	حبیب	۷۹	۵	کلہاے	کلہایش
۳۰	۷	بدیع الہضم	بطی الہضم	۸۰	۳	ضرر	ضُرّ
۳۸	۳	مصلح او رروغن وشیرنیست	مُصلح و روغنست و شیرنی است	۸۲	۳	قولنجان	خولنجان
۳۵	۲	گراز	گُزاز	۸۲	۶	حب القلب	حب القِلت
۴۲	۳	خرفا	خرفہ	۸۳	۱	سیاہ	سیہ
۴۷	۹	ہم	وہم	۸۶	۶		بعد سطر ششم بخط جلی لفظ گُنذ ناسہواً نوشتہ نشد
۴۹	۱	دورہ وخفقان	دورۂ خفقان	۹۰	۵	نیر	نیز
۶۶	۳	ہم شکرر	ہم شکر	۹۷	۱۱	برشمش تار	ہرکل شش تار
۶۶	۱۱	ضررش	ضُرتش	۹۷ ۹۸	۱۱ ۱	برہین نیر	بربینے نیز

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۸	۵	ازو	زو	۱۳۷	۶	قیا	فیا
۱۰۸	۱	فحل	فجل	۱۳۷	۱۱	وارفلفل	دانه فلفل
۱۱۸	۵	گراز	گُراز	۱۴۷	۲	نفع کم	رنج کم
۱۲۴	۸	نیر	نیز	۱۴۹	۱	راه	ره
۱۲۸	۱۱	ویلر برای ویلر	ویلر برای کالسکه	۱۴۹	۱۱	قاسق	فاسق
۱۳۰	۱۰	شیر مے آمد	شیر مے رمد	۱۶۳	طے ۴	رَضا	صآبر
۱۳۴	۱۰	تاریج	تدرو	۱۶۴	خفے ۵	رَضا	صآبر

تمت

نام کتاب	قیمت
تاریخ اندلس اردو قابل	
دید نہایت عمدہ خوشخط	
مطبوعہ انصاری پریس	۲ر
تاریخ سرندیپ اردو یہ	
بھی عجیب تاریخ ہے پڑھنے	
سے عبرت ہوتی ہے	
مطبوعہ انصاری پریس	۲ر
تاریخ دلچسپ اردو	
یہ کتاب چھ حصوں میں	
طیار ہوئی ہے اور سچے	
اور مستند حالات و واقعات	
قلمبند کئے گئے ہیں جو	
دیکھنے سے متعلق ہیں	
مطبوعہ انصاری پریس	۸ر
تاریخ آل امجاد۔ اسمیں جناب	
اہل بیت کے حالات و	
کیفیات مفصل لکھے گئے	
ہیں اور متبرک مقامات	
نقشے بھی اپنی اپنی جگہ	
پر چھپاں ہیں قیمت جلد	۶ر
ایضاً کاغذ ولایتی قیمت	۸ر
مغازی النبی فارسی قیمت	۰۵
تاریخ الخلفا عربی قیمت	عہ
ایضاً کاغذ خانی قیمت	۱۴ر

نام کتاب	قیمت
المامون اردو تاریخ یعنی	
حالات مامون الرشید	۱۲ر
آثار الدول فی ترتیب الاول	۶ر
تاریخ حبیب آلہ حالات	
مدینہ طیبہ اردو قیمت	۵ر
روضۃ المناظر فی اخبار	
الاوائل والاواخر قیمت	۹ر
سیرۃ النعمان فضائل و مناقب	
امام اعظم رحمہ اللہ قیمت	۱۲ر
حسن البیان جواب سیرۃ	
النعمان قیمت مجلد……	عہ
تاریخ بیت المقدس اردو	۵ر
تاریخ بنی اسرائیل اردو	۵ر
سبحۃ المرجان فی اخبار ہندوستان	
لغلام علی آزاد مطبوعہ بمبئی	۱۲ر
فضائل امام نسائی قیمت	۶ر
احیاء العلوم مصری ابن حجر	
مکی قیمت …………	ے
کتاب الاعلام لابن حجر	عہ
مبدأ و معاد مع اسرار الصلوٰۃ	۴ر
الدر المنظوم یہ کتاب حضرت	
مخدوم جہانیاں علیہ الرحمۃ	
کے ملفوظات فارسی کا اردو	
ترجمہ ہے قیمت صرف	ے

نام کتاب	قیمت
سرچشمہ رحمت یہ کتاب	
تصوف میں بےنظیر ہے	
اور بڑی بڑی مستند	
کتب تصوف کا لب لباب	
ہے قیمت مجلد………	۸ر
الفتح الربانی للشیخ عبد القادر	
جیلانی رحمۃ اللہ علیہ قیمت	ے
خزینۃ الاسرار اردو برحاشیہ	
حصن حصین قیمت مجلد	۶ر
دیوان اردو خواجہ میر درد	۴ر
ایضاً فارسی قیمت مجلد	۸ر
تذکرۃ الاولیاء حضرت شیخ	
فرید الدین فارسی قیمت	۱۴ر
علم الکتاب مصنفہ خواجہ	
میر درد علیہ الرحمۃ علم	
تصوف میں عمدہ اور	
بےنظیر کتاب ہے قیمت	صہ
حقیقت روح انسانی	۸ر
قانون شیخ مصری کامل	۹
تذکرہ داؤد انطاکی مصری	صہ
مفردات ابن البیطار مصری	
در چہار جلد قیمت مجلد	معہ
کشف المکنون فی معالجات	
القانون مطبوعہ بھوپال	۴ر

نام کتاب	قیمت
حمیات قانون مطبوعہ دہلی	۱۰ر
قرابادین ذکائی قیمت	۱۰ر
قرابادین قادری قیمت	عہ
رسالہ چیچک مع علاج قیمت	۱ر
مجموعہ خطب یہ مجموعہ بڑی	
صحت اور صفائی سے	
انصاری پریس دہلی میں چھاپے	۱۰ر
ایضاً کاغذ سفید قیمت	۲ر
مجموعہ خطب مولانا اسمعیل صاحب	
شہید رحمہ اللہ مترجم قیمت	۴ر
مجموعہ خطب علمی قیمت	۱ر
خطبات التوحید مؤلفہ	
مولوی حمید اللہ صاحب	۷ر
الحزب المقبول مطبوعہ انصاری	۴ر
دلائل الخیرات مع ارشاد مرشد	
مطبوعہ انصاری پریس دہلی	
نہایت ہی عمدہ قابل دید	۸ر
سبیل الرشاد فی بیان محفل المیلاد	۴ر
مثنوی گلزار سنت و برحاشیہ	
سبیل الرشاد قیمت مجلد	۶ر
حدیث الغاشیہ اردو قیمت	۳ر
بشارت الفاسق اردو قیمت	۱۲ر
اقتراب الساعۃ آثار قیامت	
میں ہے قیمت فی جلد	۱۲ر

اشتہار الاظہار واجب

کٹی جو کچھ کٹی باقی آگے

بسر ہوجا کے کارِ دین میں ساری

ہمارے سچے خدا نے جب سے اِس کارخانے کی اچھی مدد فرمائی اور روز افزون ترقیان بخشین ہمنے قرآن وحدیث کی اشاعت کا بیڑا اٹھایا ہے ہمارے ہان کے طرح بطرح کے قرآن مجید رنگ رنگ کی حمائلین صحیح صحیح صحاح ستہ کی ستھری ستھری کتابین جنپر دین کا مدار سمجھا جاتا ہے چھپی ہوئی موجود ہین جس صاحب علم کا جی چاہے منگواکر ملاحظہ فرمائین علاوہ ازین سنن ابی داؤد جسکا آجتک ملنا دشوار تھا اس کارخانہ نے مدتون کی عرقریزیون کے بعد ایک ثلث تک مع شروح و حواشی جدیدہ پسندیدہ مرتب کیا ہے باقی زیر تحشی۔ اگر زندگی ہے تو انشاءاللہ تعالے مابقی مین بھی سعی بلیغ کی جائے گی اور حتے الامکان جلد شائع کرینگی

کوشش وما توفیقی الا باللہ

المشتہر

خاکسار عبدالمجید عفے عنہ مالک

انصاری پریس دہلی

ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا

الحمد للہ والمنة کہ کتاب لا جواب مفید ہر شیخ و شاب مسمّی بہ



تالیف شریف و تصنیف لطیف دانای زمان یکتای جہان حکیم مجاہد الدین مرحوم

در مطبع اکبری واقع مدرسہ ملکھٹری محلہ جام بازار مطبوع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ رب العلمین والصلوۃ والسلام علی رسولہ محمد وآلہ واصحابہ اجمعین - جاننا چاہیے کہ یہ چند فائدے کتاب عظیم الفوائد کے ہین جو حکیم مجاہد الدین مرحوم مدراسی کی تصنیف سے ہی

توڑ	کھوٹ	خاصیت	درجے	نامان
منقہ کھاوے زیرہ والاچی بھگا کر پیوے	ریشہ سے پیٹ پھولے اور درد کرے	بدن کو موٹا کرے خون بڑھاوے دل و دماغ کو قوت بخشے خفقان کو فائدہ دیوے طبیعت کو ملین کرے -	گرم و خشک بعضے گرم و تر کہتے ہین	میٹھا آم
سونف اور زیرہ کو بھگا کر پلاوے	حلق اور سینے کو نقصان پہنچاوے	گرم مزاج کی بھوک بڑھاوے گرمی دور کرے قابض ہین کچے آم کو بھگون ڈالکے پانی اسکا جلے ہوے کو پلائے تو فایدہ دیوے دھوپ کھانے مین بہت مفید ہی	سرد و خشک اول درجے مین ہے	کھٹا آم
مصری اور شکر اسکا توڑ	حلق کو نقصان بگاڑا اسکا دیر ہضم ہی	خشکی دل کو فائدہ بخشے دماغ کو قوت دیوے خفقان اور گرمی کو دور کرے اور ادرار لاوے	سرد و تر اول درجے مین	[illegible]
گرم مزاج کو انار ترش سرد مزاج کو ادرک کا مربا توڑ ہے	معدے کے کاٹنے کند ہووے	معدے کو فائدہ دیوے خفقان دور کرے دل کو تقویت بخشے طبیعت کو ملین کرے	سرد و تر ہے پہلے درجے مین	[illegible]
انار شیرین اور سونٹھ پروردہ اسکا توڑ	جگر کو ضعیف کرے اور سرد مزاج کو ضرر	گرمی کی زیادتی کو فائدہ دیوے اسہال کو قبض کرے -	سرد و خشک دوسرے درجے مین	[illegible]
سونٹھ اور مربا ادرک کا اور شہد اسکا توڑ -	ریح پیدا کرے اسکا کھوٹ	معدہ اور ہضمیت کو قوت دیوے صفراوی حرارت کو اور خفقان اور زہیلے کو دور کرے طبیعت کو ملین اور پیاس کو دفع کرے -	سرد اول درجے مین دوسرے مین تر	میٹھا امرود (اکثر ... کہتے ہیں)
جوارشات اور شہد اسکا توڑ	بوڑھون کے انتڑیون مین سدہ لاوے کھوٹ	معدہ اور جگر کو تقویت بخشے بھوک بڑھاوے اور خون کی حرارت کو دفع کرے خاصیت	سرد اول درجے مین خشک دوسرے درجے مین	کھٹا امرود

ناماں	درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
[illegible]	سرد و خشک دوسرے درجے میں	معدے اور دل کو قوت دیوے ہضم بڑھاوے نسیان دور کرے	سرد مزاج کی تلی میں ریح لاوے	شہد خالص اسکا توڑ
[illegible]	گرم و خشک دوسرے درجے میں	دل کو قوت اور فرحت بخشے ہضم لاوے قی اور ریح کو دفع کرے۔ خاصیت	پھیپھڑے کو ضرر دیوے کھوڑ	مصری اور شکر اسکا توڑ
[illegible]	گرم اول درجے میں تر دوسرے درجے میں	حلق اور سینہ کو فائدہ بخشے خفقان دور کرے بدن میں خون لاوے جگر کو قوت دیوے	نہ کھوڑ	نہ توڑ
[illegible]	تر پہلے درجے میں گرم دوسرے درجے میں	مواد پکاوے سینے کی خشکی دور کرے حلق اور پھیپھڑے کو فائدہ بخشے خاصیت	نہ کھوڑ	نہ توڑ
[illegible]	گرم و تر اول درجے میں	بدن کو قوت دیوے اور موٹا کرے خون خالص پیدا کرے ترش انگور کثیف ہی خشکی لاوے	جگر اور تلی میں سدہ پیدا کرے	زیرہ اور چوہری اجوان توڑ
[illegible]	گرم و تر اول درجے میں	بدن کو قوت بخشے گرم دور کرے دل اور معدے کو قوت دیوے ہضم بڑھاوے غشیان دور کرے طبع کو ملین	گرم مزاج کو پھنسیاں لاوے۔ اور گرمی بڑھاوے	خشخاش اور شیرہ انارین توڑ
[illegible]	خشک پہلے درجے میں گرم دوسرے درجے میں	معدے کو قوت دیوے ہضم کو بڑھاوے جگر کا سدہ کھولے ہیضے کے جلابوں کو فائدہ بخشے میونکی مضرت کو مفید ہے	حلق کو ضرر کرے	سرد مزاج کو شیر اور گرم مزاج کو روغن بادام
[illegible]	گرم و خشک	سمیت رکھتی ہی خون سکھاوے بدن میں خارش ہووے رنگ تباہ کرے اور اخلاط بد پیدا کرے	جگر کو ضعیف باہ کو سلب	اخروٹ و بادام اور اور دوائیاں
[illegible]	خشک دوسرے درجے میں سرد تیسرے میں	تپ دور کرے قی اور تشنگی اور خفقان کو فایدہ بخشے طبیعت کو ملین کرے۔ خاصیت	کھانسی بڑھاوے	شربت بنفشہ اور خشخاش

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
[illegible]	سرد و تر تھوڑی حرارت کے ساتھ	خون بڑھاوے اور دماغ و رگون کو قوت بخشے مزلق ہی گردے کو تقویت دیوے	دیر ہضم ریح پیدا کرے	پانی مین دھونا ترشی آمیز کرنا
[illegible]	خشک پہلے درجے مین گرم دوسرے درجے مین	معدے کو قوت دیوے چھینک کو دفع کرے اور جلاب کو بند۔	کھانے پر کھاوے تو تخمہ ہووے	جوارشات
پانی	نہا کر محنت کر کر اور چل کر پانی پینا بدن کو سست کرے اور رعشہ لاوے۔ سو کر پانی پینا نزلے کو چھیڑے حرارت عزیزی کو کم کرے۔ سرد مزاج کو بعد کھانے کے پانی نہیں پینا۔ گرم مزاج کو کھاتے وقت پانی نہ پینا دق کا اندیشہ ہے۔ ان باتوں کا لحاظ کرے			
[illegible]	سرد و تر دوسرے درجے مین	بدن کو رونق دیوے ہاضمہ لاوے بشرطیکہ حاجت سے زیادہ نہ ہووے۔	خصوص سرد کی تپ مین	جوارشات جوز سکنجبین پیاز
برف	سرد و تر دوسرے درجے مین	حرارت کی تپ کے مواد کو پکاوے جگر اور معدے کو موافق آوے ہضمیت پیدا کرے	سرد مزاج کے دانتون کو مضر	مصری شہد اور پیاز
[illegible]	سرد و خشک	استسقا وغیرہ کو مفید ہی اور ملین طبیعت	معدے کو کھوڑ	گھی۔ شوربا گوشت کا اور مچھی۔ توڑ
[illegible]	سرد و تر کم حرارت کے ساتھ	بعد کھانے کے پینا طبیعت کو ملین کرے نزلے کو۔ جلاب کو معدے کو اور سر کے درد کو مفید ہے	ہمیشہ پینا حار بیماری پیدا کرتے	سکنجبین بزوری اور سونف اسکا توڑ
		فائدہ کنوے کا پانی درجے مین کمتر ہے جاری پانی سے		
[illegible]	سرد و تر	خون خالص پیدا کرے حرارت کو دور کرے بدن قوی دق کو فائدہ سل کی بیماری اور حرارت جگر کو نہایت مفید ہے	ریح پیدا کرے پیٹ پھولے کھوڑ	گلقند اور گلاب اسکا توڑ

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
[illegible]	گرم وتر اول درجے مین	بدن کو تقویت دیوے خون بڑھاوے نزلۂ حار کو فائدہ بخشے مفید ہے	شکم قبض کرے انتڑیون مین ریح پیدا کرے	گرم مزاج کا نجی سرد مزاج کو گلقند توڑ
[illegible]	گرم وخشک دوسرے درجے مین	رگون کی سستی دور کرے لقوے اور فالج اور استسقا کو فائدہ بخشے	حار مزاج کو کھوڑ	سکنجبین اور ترشی اسکا توڑ
[illegible]	سرد وتر	معدے اور انتڑیون کی حرارت کو دفع کرے اور بلغم لاوے	سرد مزاج کے معدے مین ریح پیدا کرے	گلقند اور پودینہ اسکا توڑ
[illegible]	سرد وخشک تھوڑی گرمی اور تری کے ساتھ	ہضم اور ہیضے کو مفید ہے جلاب کو بند کرے	سینے اور حلق کی اور ہزال بدن مین لاوے۔ کھوڑ	لعاب دار چینی اور گلقند اسکا توڑ
[illegible]	سرد وتر اول درجے مین	بدن کو قوت دیوے چربی اور بلغم پیدا کرے اسہال طبیعی کو بہت مفید ہے (اجلاب ۱۲)	معدے کو ضرر ہووے	گرم دوائیان اور ہضم کی دوائیان
[illegible]	گرم وخشک چوتھے اور دوسرے درجے مین	بدن مین درد پیدا کرے لقوہ فالج کو دفع سمی ہوا کو مفید ہے	حرارت پیدا کرے کھوڑ	شربت سیب اور صندل اسکا توڑ
[illegible]	سرد وخشک تیسرے درجے مین	بدن مین خون غلیظ پیدا کرے	دیر ہضم معدے مین درد لاوے	جوارشات اور گلقند اور بہی توڑ
[illegible]	گرم وتر اول درجے مین	بدن کو قوت دیوے سینے کو تراوت خشکی کو دفع کرے مثانے کے زخم کو بہت مفید ہے	معدے کو ضعیف کرے	مصطگی اسکا توڑ
[illegible]	سرد وتر	خون بڑھاوے دماغ کو قوت بخشے بدن کو تازہ کرے	دیر ہضم معدے کو خراب کرے	پودینہ اور سرکہ۔ رایان

نامان	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
سیب	سرد و تر مائل خشکی کے طرف	بدن کو قوت دیوے کھانسی کو فائدہ انتڑیون کے زخم کو اور قی کو مفید ہی ادرار لاوے	بخار لاوے ریح پیدا کرے دیر ہضم ہے	ابالنا بھگونا شکر یا گرم چیزین ملا کر کھانا
[illegible]	گرم و تر اول درجے مین	خون خالص پیدا کرے	دیر ہضم ریح پیدا کرے	مونیز اور شکر اسکا توڑ
[illegible]	سرد و خشک دوسرے درجے مین	ہاضم ہے حرارت دور کرے	نزلہ سرد کو چھیڑے معدے مین سردی لاوے	شکر و شہد توڑ
بہی	معتدل مائل بہی خشکی کے طرف	ماندگی دور کرے شکم مین قبض لاوے نیند کو نکال دیوے نزلہ سرد کو مفید ہے	سودائی مزاج کو بگاڑے	سکنجبین اسکا توڑ
بینگن	گرم و خشک دوسرے درجے مین	معدے کو قوت دیوے بھوک لاوے پکّا بیگن خاصیت مین خراب ہے	پہلو مین درد اور سودا پیدا کرے	گھی گوشت اسکا توڑ
پستہ	معتدل اول درجے مین	معدے اور دل و دماغ کو قوّت بخشے اور خفقان کو دور کرے بعد کھانیکے استعمال اسکا طبع کو ملین کرے	فضلہ اسکا صداع لاوے کھوٹ	شہد اسکا توڑ
[illegible]	پہلے درجے مین سرد ـ دوسرے مین خشک	تقویت دینے مین بدن کو بہی شیرین سے ترش بہتر ہے حرارت صفراوی دفع کرے	کھانسی لاوے کھوٹ	شہد اسکا توڑ
[illegible]	سرد و خشک دوسرے درجے مین	معدے کو قوّت دیوے بھوک لاوے پکّا بیلبو کچّے سے خاصیت مین خراب ہی	کھانسی لاوے کھوٹ	شربت بنفشہ اور خشخاش توڑ
[illegible]	سرد و خشک مائل بہ تری	گرم مزاج کو موافق آوے انتڑیون کی خشکی دور کرے	معدے کو ضرر دیوے کھوٹ	زیرہ اور مصطگی اسکا توڑ

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
پیہ	گرم و تر دوسرے درجے مین	غذائیت بہت فضلہ کم لطافت اور صلاحیت رکھے جلد ہضم ہووے بدن کو تراوت اور قوّت بخشے	نہ کھوڑ	نہ توڑ
پنج	خشک پہلے درجے مین مائل بہ تراوت گرم و سرد دو سرے درجہ مین	غذائیت بہت فضلہ کم بدن کو تراوت بخشے اور خون پیدا کرے	خون غلیظ ہووے اور صداع لاوے دیر ہضم ہے	سرکہ و سکنجبین اُسکا توڑ
[illegible]	سرد و خشک تیسرے درجے مین	اگر ترشی دیکر پکاوے تو بہتر ہے صفرا پیدا ہونے نہ دیوے	دردِ شکم ہووے	جوارشات
[illegible]	گرم و تر دوسرے درجے مین	بدن کو تراوت بخشے اور خون لاوے	دیر ہضم ہے	کانجی اور انار کا شیرا
پان	گرم و خشک	معدے کو قوّت اور دلکو فرحت دیوے دماغ کو تقویت بخشے طعام کی ہضمیت لاوے	گرم مزاج کو دردِ سر ہووے	سکنجبین اُسکا توڑ
پودینہ	گرم و خشک تیسرے درجے مین	طعام ہضم ہووے ریح اور ہوا کی مضرت کو دور کرے معدے کو تقویت دیوے	انتڑیون کو شور	طباشیر اور کتیرا توڑ
پیاز	گرم و خشک تیسرے درجے مین	بھوک لاوے ہوائے مضر کو دفع کرے	حار مزاج کو دردِ سر ہووے گھوڑ	دھونا پانی یا سرکہ یا ترشی سے
[illegible]	سرد و خشک مائل بطرفِ حرارت	صفرے اور بلغم کو دور کرے قابض ہے	ریح پیدا کرے	گرم دوائیان
[illegible]	گرم و تر تھوڑی خشکی کے ساتھ	خون پیدا کرے دماغ کے رگون کو قوّت دیوے	دیر ہضم معدے مین ریاح پیدا کرے	گھی اور گٹھلی تلی ہوئی اسکا توڑ

نامان	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
[illegible]	خشک پہلے درجے مین گرم دوسرے مین مائل بہ تراوت	بدن کو قوت دیوے سرد مزاج کو موافق آوے	چشم اور سینے کو مضر	روغن خشخاش اور سکنجبین
[illegible]	سرد و خشک	دل اور معدے کو قوت دیوے حرارت اور پیاس کو صفرے کو دور کرے قابض اور مدر ہے	نہ کھوٹ	نہ توڑ
[illegible]	سرد و تر دوسرے درجے مین	پیاس بجھاوے بدن کو موٹا کرے حار مزاج کو مفید ہووے	سرد مزاج کو بھوکھ بند کرے	ادویہ ہاضمہ اور جوارشات
[illegible]	سرد و تر معتدل ہے گرمی اور خشکی مین	دیر ہضم ہے خون خالص پیدا کرے بعد ہضم کے سینے اور حلق اور تخیف کو فایدہ دیوے اور بھوک لاوے	درد شکم پیدا کرے	پودینہ اور شہد
[illegible]	گرم و خشک دوسرے درجے مین	بھوکھ لاوے بدن کی تراوت کو گھٹاوے اور شکم کو قبض کرے۔	دیر ہضم پیاس لاوے بدن کو لاغر کرے	گرم مزاج کو ترشی سرد مزاج کو چار مغز
[illegible]	معتدل	بدن کو اور بدن کے ہاڑون کو قوت دیوے قابض ہے	ریح پیدا کرے دیر ہضم	شہد اور جوارشات اور سرکہ
[illegible]	سرد و تر بعضے گرم و تر کہتے ہین	غذائیت کم فضلہ بہت لاغر کو مفید ہے	دیر ہضم	سرکہ
[illegible]	گرم و خشک دوسرے درجے مین	معدے اور دل کو تقویت دیوے بدن کو موٹا کرے سردی کے خفقان کو فائدہ دیوے	درد سر پیدا کرے	ترش چیزین ترش میوے
[illegible]	سرد و تر	بدن کو قوت دیوے اور فربہ کرے	سنگ مثانہ پیدا کرے	مصری اور شیرنی

نامان	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
پیپلا مول	گرم وخشک	معدے کو قوت بخشتے ہاضم طعام ہووے طبع کو ملین کرے ریح کو دفع	گرم مزاج کو کھوٹ	گھی اور ترشی توڑ
تیسی یعنی السی	گرم پہلے درجے مین تر دوم مین	بدن اور سینے اور پھیپھسے کو تراوت بخشتے کھانسی کو فائدہ دیوے	دیر ہضم	بریان اور شہد
ترنج	سرد وخشک دوسرے درجے مین	دل کو قوت دیوے بھوک لاوے خفقان کو فائدہ بخشتے جلاب کو بند کرے	سینے اور سرکے رگون کو کھوٹ	شربت خشخاش
تنتری (?)	سرد و تر دوسرے درجے مین	گرمی کی تپ اور پیاس کو مفید ہی	معدے اور پھیپھسے کو اور سرد مزاج کو	شکر اور گلقند اور شہد
تینتریو (?)	سرد وخشک	صفرے کی حرارت کو دور کرے خون مین قوام لاوے	سرد مزاج کو قابض ہووے	ملین دوائیان اور گرم مصالح
ترمس (?)	سرد وخشک	حارتیون کو مفید ہے صفراوی جلاب کو بند کرے اور غلیان کو دور کرے	سرد مزاج مین بلغم لاوے	گھی گوشت گرم مصالح
تکمی کا بیج (?)	سرد وخشک	خون غلیظ پیدا کرے جس سے سودا صفرا پیدا ہووے	دیر ہضم	گھی گرم مصالح
تیلنی (?)	گرم وخشک پہلے درجے مین	غذائیت بہت رکھے اخلاط نیک پیدا کرے فضلہ اسکا دیر ہضم اور قابض شکم ہے	درد شکم پیدا کرے	گلقند اور جوارشات
تمباکو	گرم وخشک تیسرے درجے مین	سرد نزلے کو فائدہ دیوے ہوا مضر کو دفع کرے دھوان اسکا ریح کو دور کرے طبع ملین ہووے	سینے کو گرم دماغ مین خشکی لاوے	دودھ اور گھی اسکا توڑ

نامان	درجے	خاصیت	گھوڑہ	توڑ
تیتی	گرم و خشک دوسرے درجے مین	خون خالص پیدا کرے جلد ہضم ہووے پاکیزہ خون کی بدن اور دماغ کو قوت اور تراوت تازہ بخشنے	گرم مزاج کو دردسر پیدا کرے	سکنجبین اور ترشی
جب	سرد و خشک	معدے کو تقویت بخشنے حرارت کو دفع جلاب کو بند کرے	مثانے کو کھوے	گھی اور سرکہ
جب	سرد و تر	غذائیت بہت رکھے خون بڑھاوے صفرے کو دفع کرے پیشاب زیادہ لاوے	بدن مین خشکی لاوے	گھی دودھ شیرنی
سیب بیہی	گرم و تر	حرارت کو دور کرے بدن کو تراوت بخشنے جلد ہضم ہووے	جاری خون کا بری اخلاط کے ہمراہ ہوتا ہی	دھنیان زیرہ سرکہ
جھنگا	گرم و تر	خون خالص بڑھاوے گردے اور رحم کو تقویت بخشنے اور ابول لاوے	گرم مزاج کو خارش لاوے	گھی اور ترشی
جام	گرم و تر نزدبعضی سرد و تر	حار معدے کو فائدہ بخشنے بسبب معدے کو ضرر دیوے ہچکی دور کرے	سرد مزاج کو مضر ریاح پیدا کرے	بلّا اور سوف
کاشغری سیب	سرد و خشک نزدیک بعضون کے گرم و تر	معدے کو تقویت دیوے حرارت دل کو دفع کرے شکم قبض ہووے	دیرہضم حلق اور سینے اور حاملہ کو مضر	دھو کر نمک کے ساتھ کھانا
کابلی تین	سرد و خشک خشکی مین شربت سے زیادہ	معدے کو قوت دافع حرارت اور قابض شکم ہی	حلق اور سینے اور حاملہ کو ضرر دیوے	نمک اور کالیمرچ سے کھانا
کاہی بھل	گرم و خشک دوسرے درجے مین	حلق اور جگر اور معدے کو قوت دیوو دل کو فرحت حرارت غریزی کو بچاوے استسقا اور لقوے کو فایدہ ہے	گرم مزاج کو سر اور پھیپسے کا درد ہووے	پھیپسے کے درد کو شہد اور دردسر کو دھنیان

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
چھاچھ	سرد وتر	حار مزاج کو مفید ہے بدن کو تراوت دیوے خشکی جسم کی دور کرے	دوران سر ہووے	گرم دوائیان مربا ادرک کا
چچینڈا	سرد وتر	بدن کو تراوت دیوے حرارت اور خشکی دور کرے	سرد مزاج کو	گوشت گرم مصالح
[illegible]	سرد وخشک	پیاس اور صفرے کو دور یعنے دفع کرے بھوک لاوے شکم قبض کرے	دیر ہضم ریح پیدا کرے سرد مزاج کو کھوڑ	ادرک کالی مرچ نمک توڑ
چانول سپید	معتدل گرم وتر اور خشک مین	غذائیت بہت رکھے اخلاط نیک پیدا کرے	انتڑیون مین سدہ لاوے کھوڑ	بھگونا اور پانی مین دھونا توڑ
چانول سرخ	سرد وخشک	سپید چانول سے غذائیت اور قوت ولطافت مین کم ہے۔	ریح پیدا کرے کھوڑ	پانی مین بھگونا اسکا توڑ
[illegible]	گرم وخشک دوسرے درجے مین	جلد ہضم ہووے ادرار لاوے دم اسکی زہردار ہے	حار مزاج کو کھوڑ	گھی شہد اسکا توڑ
[illegible]	گرم وتر	بینسی کی شکایت اور خارش کو فائدہ دیوے	نہ کھوڑ	نہ توڑ
[illegible]	سرد وتر بمائل ہے خشکی کی طرف	صفراوی حرارت کو دفع کرے بھوک لاوے معدے کو قوت دیوے فضلہ اسکا دیر ہضم ہے	نزلہ سرد لاوے کھوڑ	مربا ہلیلہ توڑ
[illegible]	گرم وخشک تیسرے درجے مین	آتشک کے جلے ہوے کو پت اسکا مفید ہے خارش کو دفع کرے زخمون کو چنگا اور صاف بناوے	زیادہ استعمال کا درد اسہال اور قی ہوگا	گرم پانی سے قی اور چرب غذا

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
[illegible]	گرم و خشک معتدل تری اور خشکی مین	دودھ بڑھے پھیپسے کو اور حرارت غریزی کو اور قوت بدن کو تراوت بخشے	قرح مثانہ ہووے اور معدے مین ریح	اجزای گرم
[illegible]	زاید سرد خشکی طرف مائل	سبک غذا ہی بلغم پیدا کرے لاغر کو مفید ہی	ریح پیدا کرے زخم مثانے مین الاوے	خشخاش اور جوارشات
[illegible]	گرم و تر	کھانسی اور سینے کی خشکی کو دور کرے بدن کو تراوت معدے کو قوت قابض شکم ہی	شہد کے ساتھ کھوتر	نہ توڑ
[illegible]	گرم و تر	کھانسی اور سینے کو اور درد جگر دیکو مفید ہین بدن کو تراوت۔	شہد کے ساتھ مفرحی	نہ توڑ
[illegible]	سرد و تر	حار معدے کو فائدہ بخشے اور حرارت دور کرے۔	دیر ہضم ریح پیدا کرے	شہد اور مصطکی
[illegible]	سرد و تر مائل بہ حرارت	بدن کو تراوت دیوے دودھ بڑھاوے پیشاب زیادہ لاوے	دیر ہضم	سرد مزاج کو شکر اور مصری گرم مزاج کو انار کا شربت
[illegible]	دوسرے درجے مین تر گرم تیسرے مین	خون بواسیر کو اور سرد بیماریون کو فائدہ بخشے	حار مزاج کو کھوتر	سرکہ اور شیرۂ کاسنی اسکا توڑ
[illegible]	گرم و تر	دل کو قوت دیوے خفقان دور کرے	دیر ہضم	گھی اور سرکے مین گلاوے
دارچینی	گرم و خشک دوسرے درجے مین	دل کو فرحت دیوے سرشتے اخلاط کو دفع کرے سرد نزلے کو فائدہ بخشے	مثانے اور کمر اور سر کو کھوتر	کتیرا اسکا توڑ

باب الالبان

ناماں	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
دھنیان	گرم و خشک دوسرے درجے مین	بخارات دبے نیند لاوے	دما اور فراموشی لاوے	نیم برشت اور دارچینی
دوغ گاے کی	سرد و خشک	غذائیت بہت رکھے گھی کے ساتھ قبض لاوے معدے کو قوت بخشے	معدے مین گرمی پیدا کرے	سرکہ اور سکنجبین
دوغ بھینس کی	خشک دوسرے درجے مین معتدل گرمی اور تری مین	معدے کو قوت دیوے قابض شکم ہی حلق کے بندشون کو کھولے اور سودا پیدا کرے	پیشاب بند کرے دیر ہضم ہے	گھی اور گوشت اور مدہ خیرین
دوغ بکری کی	سرد اول درجے مین اور معتدل ہی	بدن اور گردے کو قوت دیوے غذائیت بہت رکھے قابض شکم ہے	ریح معدے مین پیدا کرے	گھی اور ہاضم کی دوا

فائدہ گرمی اور سردی مین خشکی اور تری مین دودھ جانور کا معتدل ہی کثافت اور لطافت مین بھی اعتدال رکھتا ہی بہترین غذا دودھ اور گوشت اور نیم برشت ہی سب دودھون سے گائی کا دودھ بہتر ہی

ناماں	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
دودھ گاے کا	لطیف ہی گرمی مین اور تری مین معتدل ہے	غذائیت بہت رکھتا ہی بدن کو تراوت بخشتا ہی دماغ کو قوت طبع کو ملین کرے	سنگ مثانہ اور سنگ گردہ ہووے تلی کو مضر	شہد اور شکر
دودھ بھینس کا	کم لطیف اور معتدل ہے	غذائیت بہت رکھتا ہی بدن کو تراوت تازہ بخشے دماغ کو مرطب کرے طبع کو ملین	اخلاط بد اور سنگ مثانہ و گردہ پیدا کرے	شہد اور شکر اُسکا توڑ ہے
دودھ بکری کا	گرمی اور تری مین معتدل مایل بہ سردی	دماغ اور کھانسی کو سینے اور انتڑیون کو مفید ہی	سر کے رگون کو مضر سنگ مثانہ کی بیماری لاوے	شہد اور شکر اُسکا توڑ ہے
دودھ چھیری کا	سرد و تر مین معتدل مائیت زیادہ لطیف ہی	پرانی تپ کو اور دق کو سینے کو اور سینہ کے زخم مفید ہی . اور بدن کو تراوت بخشے	ضعف حاملہ اور جگر اور سرع کو	شکر اور شہد

نامان	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
عورت کا دودھ	سرد و تر تراوت طرف مایل	بدن کو قوت اور تراوت دیوے دِق او ر سِل کی بیماری کو اور حبس بول کو فائدہ دیوے	نہ کھوٹ	نہ توڑ
بکری کا دودھ	سرد و تر تھوڑے فضلے کے ساتھ	اور دودھون سے زیادہ سرد لاغر بدن کو تراوت بخشے دق اور سوکھی کھانسی کو مفید ہی پیشاب کا جلن دور ہووے انتڑیون اور مثانے کو مفید ہی	سرد مزاج کو درد سر ہووے	شکر یا شربت گلاب
دہی	دوسرے درجے مین سرد مایل خشکی کے طرف	معدے کی حرارت کو دور کرے بدن کو تراوت بخشے حبس کو دور کرے	سرد بلغمی مزاج اور بیٹھے اخلاط پیدا کرے	قے اور جوارشات
ادرک	گرم و خشک	خون بڑھاوے بدن اور کمر کو قوت دیوے	دیر ہضم ریح پیدا کرے	گھی اور شکر اور سکنجبین
[illegible]	گرم و تر تھوڑی خشکی کے ساتھ	غذائیت کم گرانی معدے کی دیر ہضم ہے	درد سر پیدا کرے	گلقند اور مربا ہلیلہ
[illegible]	گرم و خشک	بلغم پکاوے رگون کو کشادہ کرے مواد غلیظ سے	صفرا پیدا کرے	ترشی سکنجبین گھی شکر
ریحان	گرم و خشک چوتھے درجے مین	دماغ کے پانی کو سکھاوے ہاضم غذا ہی سرد معدے کو قوت دیوے	گرم مزاجونکو پیاس لاوے غشیان پیدا کرے	گھی کاسنی کا شیرہ
پودینہ	گرم و خشک تیسرے درجے مین	صُداع کو دفع کرے اور استسقا کو زرد روکر دے	دل کو	ترشی لیمون یا ترنج
زعفران	خشک پہلے درجے مین گرم دوسرے درجے مین	دل اور دماغ کو قوت دیوے حواس بجا رکھے بیندلاوے اخلاط بدکو دفع کرے	ہمیشہ استعمال کرنا چاہئے کو مارے	گرم مزاج کو سکنجبین سرد کو افیون

باب السین

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
سیب ریع	سرد و تر دوسرے درجے مین	سوزش معدے کو مفید ہی گرم مزاج کو موافق آوے صفرے کو اور تیزی صفر یکو فایدہ بخشنے	سرد مزاج کو کھٹی ڈکار لاوے	شکر انیسون
سیب ترش	سرد و خشک دوسرے درجے مین	صفرے کو دفع کرے دل کو جگر کو قی کو معدے کو فائدہ بخشنے جُلاّب کو بند کرے	قابض سرد مزاج کو ریح پیدا کرے	بادی مزاج کو قرنفل توڑ
سیب شیرین	گرم و خشک دوسرے درجے مین	عورات کو دودھ آوے غذا کو ہضم کرے ریح کو دفع کرے اور ادرار لاوے	پھیپسے کو ضرر پہنچے	کتیرا اُسکا توڑ
سیب کھٹ	سرد و خشک	غذا کو ہضم کرے معدے کو قوت دیوے ریح کو دفع کرے مُتحرّی یعنے بخار لاوے اور ادرار	حار مزاج کو کھوڑ	گھی اور ترشی
سیب کچہ	سرد اور معتدل ہی	دل اور دماغ اور معدے کو قوت بدن کو تراوت بخشنے اور خفقان کو دفع کرے	فراموشی اور ریح پیدا کرے	لطیف غذا
سیب شیرین	سرد اور معتدل ہے تری اور خشکی مین	معدے اور دل و دماغ کو روح کو قوت پہنچاوے خفقان دور کرے	معدے مین ریح لاوے	گلقند اُسکا توڑ
سیب ترش	سرد و خشک دوسرے درجے مین برودت	معدے کو قوت دیوے صفراوی حرارت کو دور کرے مفرح دل ہی اور قابض شکم	سینے کو ضرر اور کھانسی لاوے	دارچینی اور گلقند
سیب چمن	سرد و خشک	غذا ئیت کم فضلہ بہت گرم مزاج کو موافق آوے اور دیر ہضم ہے	معدے اور انتڑیون مین ریح پیدا کرے	گلقند اور ہضم کی دوا
سیب تخم	گرم و تر ہی	خون بڑھاوے دل کو قوت دیوے صفرا پیدا کرے	بڑے مواد والے کو تپ لاوے	تنقیہ خلط کا کرے

نامان	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
[illegible]	گرم و خشک	غذائیت کم دیر ہضم اور قابض شکم ہے	پوست اسکا معدیکو ضرر دیوے	سرکہ اور زیرہ توڑ
[illegible]	گرم اور خشک ہے	معدیکو قوت دیوے ریح کو دفع کرے پہلو کے درد کو فائدہ بخشے طبع کو ملین بناوے	گرم مزاج کو گرمی بڑھاوے	صندل اور سکنجبین
[illegible]	سرد و خشک دوسرے درجے مین	جگر اور معدے کو قوت دیوے ریح دور کرے بعد ہضم ہونے غذا کے بیت بھولے صفرا شکن ہی	لاغر کے دماغ کو پھیپھڑے کو کھوٹ	گوشت کا پانی اور شیرنی
[illegible]	سرد و خشک دوسرے درجے مین	دل کو قوت دیوے بخار دور کرے قابض ہی گھوتی سپاری طبع کو ملین کرے	سینے کو مضر ہے	کتیرا اور رب السوس
[illegible]	سرد پہلے درجے مین خشک دوسرے درجے مین	غذاے لطیف ہی بدن کو قوت دیوے ہاضم ہی	سدہ لاوے	گھی دودھ اور شکر
بینگن	تمام بھاجیون معدے مین ریح پیدا ہوتی ہی اور بخار اٹھتا ہی زیادہ گھی مین پکانے سے ملین طبع ہے گوشت دیگر پکانے سے بدن کو قوت بخشے املی اور آلو بخارا اور سرکے کے سوا پکانا قابض طبع ہی			
		فائدہ میوے کوئی قسم ہون پورے پکے ہو کھانا بہتر ہی		
شہتوت شیرین	گرم و تر دوسرے درجے مین	خون خالص بڑھاوے سینے مین۔ اور پھیپھڑے مین اور گردے کو موافق آوے	معدے کو کھوٹ	سکنجبین اسکا توڑ
شہتوت ترش	خشک پہلے مین تر دوسرے درجے مین	معدیکو قوت قابض شکم دافع حرارت ہی	دماغ اور سینے کے رگونکو کھوٹ	شہد اور جوارشات توڑ

ترکاریان

تو‌ڑ	کھوڑ	خاصیت	درجے	نامان
سونٹھ پودینہ	دیرہضم ہے	مقوی بدن ہے اور جسم کے درد کو دفع کرے اور بدن کو تراوت بخشے	سرد و تر ہے	کاسنی
گھی گوشت اسکا توڑ	گرم اور خشک مزاج کو کھوڑ	نیند لاوے خون بڑھاوے دماغ کے بخار کو دابے سرد مزاج کو فایدہ دیوے	گرم و خشک پہلے درجہ مین	سرسون بھاجی
شکر کیترا اسکا توڑ	کھانسی لاوے	جگر کو قوت دیوے حرارت اور تپ مزمن اور سوج کو دفع کرے۔	سرد و تر لطیف حرارت طرف مائل ہے	سنسی
سکنجبین	درد سر ہووے دیرہضم	معدے کو قوت بدن کو تراوت دیوے اشتہا لاوے سرد مزاج کو موافق آوے	گرم و تر خشکی طرف مائل	سیابنجی
سکنجبین	سہرلاوے دیرہضم	سوج کی بیماریون کو فائدہ دیوے سوداے خلط اور خارش پیدا کرے۔	گرم و خشک	سیتھی
دارچینی اور ترشی	غشیان لاوے	غذاے لطیف ہی بدن کو تراوت بخشے ہزال گردے کو فائدہ دیوے جلاب کو مفید ہی	گرمی مین اور معتدل تری	سیکیہ میٹھی
اطریفل کھاوے	صداع دماغ مین لاوے	غلیظ خون پیدا کرے خلطون کو سڑاوے	گرم و تر	سیبی
سونٹھ اور اور گرم دوائیان	دیرہضم سوداوی مزاج کو مضر ہی	خون غلیظ بڑھاوے سوداوی خلط پیدا کرے معدے مین نفخ لاوے	سرد و خشک تھوڑی حرارت طرف مایل	سرو متھیکا
تلا ہوا انڈا	سرد مزاج کو فراموشی ہووے	بھوک لاوے خواب آوے دماغی بخار کو دابے جلدی مواد کو تحلیل کرے	سرد و خشک مائل بطرف حرارت قلیل	سمعی

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
سیب	گرم وتر مائل خشکی طرف	سرد مزاج کی ریح کو اور معدے کے کرم کو دور کرے معدے کو قوت طبیعت کو ملین سپید کریلا بہتر قسم ہے	حار مزاج کو ضرر کرے	گھی اور ترشی
سنگترہ	سرد و خشک	معدے کو تقویت دیوے خون بواسیر کے جلاب کو فائدہ بخشے	حلق اور زبان کو مضر ہے	گھی اور ترشی
[illegible]	سرد و خشک مائل طرف حرارت کے	معدے کو قوت دیوے بواسیری جلاب کو ریح کو مضرت ہوا کو دفع کرے اور غذا کو ہضم کرے	انتڑیون مین خشکی لاوے	گھی اور مسلہ
[illegible]	گرم و خشک معتدل	ریح اور بلغم کو دفع کرے صداع کو کھولے اور غذا کو ہضم کرے	گرم مزاج کو درد لاوے اور حلق اور سینہ کو ضرر	گھی اور ترشی
سردہ	سرد و تر دوسرے درجے مین	بدن کو تراوت دیوے پیاس بجھے ادرار لاوے طبیعت کو ملین کرے	ہر خلط غالب مین شریک ہووے	سرکہ اور ترشی
شہتوت	گرم و تر اول درجے مین	بدن کو قوت دیوے طبع کو ملین کرے بواسیر اور کھانسی کو اور صفائی آواز کو نہایت مفید ہے	خون غلیظ لاوے انکھہ اور دانتون کو مضر ہے	ترش میوے اور سکنجبین
[illegible]	خشک اول درجے مین گرم دوسرے مین	سینے کو موافق آوے بدن کو قوت دمہ اور کھانسی کو مفید تر ہے	آنکھہ اور دانتون کو مضر	روغن خشخاش سکنجبین
سنگھاڑا	سرد و تر	بدن کو تراوت دل کو قوت پیاس بجھاوے قے کو دفع کرے	نزلہ سرد لاوے اور کھانسی پیدا ہووے	کو فات شکر
مشمش	سرد و تر	پیاس اور بیہوشی دور کرے معدے اور دل کو قوت قابض شکم ہے	انتڑیون مین درد پیدا کرے	ماش اسکا توڑ

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
سنک	سرد و خشک	معدے کو قوت دیوے بھوک بڑھاوے صفرا دور کرے اور شکم قبض۔	سرکے رگون کو مضر ہے	گرم دوائیان اور شیرنی
سپھ	سرد و تر دوسرے درجے مین	صفراوی حرارت کو دور کرے اور حارپتون کو فائدہ مدر ہے اور دیر ہضم	سرد مزاج کو ریح پیدا کرے	اجوان کالیمرچ اور نمک
سنگی	سرد و تر دوسرے درجے مین	جگر کی حرارت اور معدے کی حرارت اور سنگ مثانہ کو دور کرے	سرد مزاج کے انتڑیون مین ریح پیدا کرے	سونٹ سونف نمک اور شہد
سرتک	سرد و خشک	گرم مزاج کو موافق آوے اور معدے کو قوت دیوے اور بھوک بڑھاوے	پوست اسکا دیرہضم ریح پیدا کرے حلق کو مضر	سونٹ اور گرم دوائیان
سنبوی	سرد و تر	صفراوی حرارت او غلیان خون کو دور کرے اور شکم کو قبض کرے۔	معدے مین ریح پیدا کرے	گلقند اور گرم دوائیان توڑ
سیتی	سرد و خشک	معدے کو قوت دیوے بھوک بڑھاوے صفراوی حرارت کو دور کرے بیج اسکے نکالکر شکر کے ساتھ کھاوے	بیج اسکے دیرہضم سینے اور حلق کو مضر ہے	شکر اسکا توڑ
سیب	گرم و خشک دوسرے درجے مین	سردی کے خلط کو کاٹے فالج لقوے اور استقا کو فائدہ دیوے بدن کو تراوت کرے گردیکو مضبوط	گرم مزاج کو درد سر اور غلیان خون لاوے	سرکہ اور شیرۂ انگور مین پکانا
سنکھ	گرم و خشک دوسرے درجے مین	بدن کو تقویت دیوے ریح کو دفع کرے	دیرہضم اور اخلاط بد پیدا کرے	دوسرے روز گھی کے ساتھ کھانا
سنتھی	سرد و خشک	جیبھ کے جلن کو دور کرے پیٹ اسکا گرمی سوج اور زخمون کو نفع دیوے دانتون کو مضبوط کرے	زیادہ استعمال سے بدن کے رگان سست ہوویں	لونگ اور پان

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
شہتوت [illegible]	گرم وتر	غذائیت بہت بدن کو قوت بخشتا ہے	دیرہضم	سکنجبین اور زیرہ
[illegible]	سرد و تر تیسرے درجے مین	سینے مین خون بند کرے حرارت کے جلاب کو باندھے مثانے کی سوزش اور کھانسی کو دور کرے	سردی بڑھاوے	پودینہ اور مصطگی
[illegible] پھوٹ	سرد و تر دوسرے درجے مین	حار مزاج کو تراوت بخشے پیاس اور پیشاب کی حرارت کو دفع کرے۔	گردے اور سرد رگون کو مضر ہے	مصری اور شکر اور جوارشات
[illegible]	گرم و تر	غذائیت بہت رکھے بدن کو تراوت طبع کو ملین کرے	غثیان لاوے	سرد مزاج کو دارچینی
سردہ	گرم و تر	گردے اور کمر کو قوت بخشے اخلاط بد پیدا کرے	دیرہضم	سرکہ اور کانجی
[illegible]	گرم تر دوسرے درجے مین	دماغ کے رگون کو اور معدے کو قوت دیوے خون بڑھاوے حرارت کی کھانسی کو دور کرے بدن کو تراوت تازہ بخشے	دیرہضم	سکنجبین اور کانجی
[illegible]	سرد و تر	معدے کو ضعیف کرے پیاس بجھاوے شکم قبض کرے طبیعت کو ملین بناوے	سرد مزاج کو تپ لاوے	گرم مصالح اور جوارشات
[illegible]	سرد و خشک	صفرا دور ہووے آنکھ کو مفید ہے جلاب بند کرے	دیرہضم	زیرہ پودینہ
[illegible]	سردی و تری مین معتدل	پیاس بجھاوے سدے کی خلط کو دفع کرے حلق اور سینے کو اور حاریتون کو مفید ہے	معدے اور جگر کو مضر	گلسرخ اور پنیر

ناماں	درجہ	خاصیت	کھوڑ	توڑ
[illegible]	گرم وتر	بدن کو تراوت بخشے خون صاف کرے پیشاب کے جلن کو سینے کے بھڑکے کو فایدہ دیوے سپید رنگ کا بہتر ہے	بو دہوں کے معدے مین ریح لاوے	بادیان انیسون اسکا توڑ
[illegible]	گرمی اور سردی مین معتدل	شکم کو قبض کرے طبع کو ملین معدے کو اور دماغ کو قوت دیوے خفقان گرم کو فایدہ بخشے	سرد مزاج کے سر اور رگون مضر نزلہ ہووے	شکر اور مصری
[illegible]	گرمی اور تری مین معتدل	بالکل غذائیت رکھے بہتر خون پیدا کرے بدن کو قوت اور تراوت بخشے	نہ کھوڑ	نہ توڑ
[illegible]	گرم وخشک	بدن کو تقویت بخشے ریح پیدا کرے	ملک پیدا ہووے گرم مزاج کو ریح پیدا کرے	ترشی اور جوارشات
[illegible]	گرم وخشک تیسرے درجے مین	بدن کے مسام کو کھولے ملک اور سردی کو دور کرے دل اور رحم کو قوت بخشے	انتڑیون کو ضرر دیوے	ببول کا گوند
[illegible]	سرد وخشک دوسرے درجے مین	معدے کو قوت دیوے بھوک پیدا ہووے ہاضمہ بڑھاوے گرمی کے خفقان کو دور کرے	سر اور سینے کے رگون اور انتڑیون کو ضرر دیوے	شہد اور شکر
[illegible]	گرم وخشک دوسرے درجے مین	ہاضمہ اور ادرار لاوے سدہ کو کھولے درد پہلو کو دفع کرے۔	انتڑیون کو مضرت	گھی اور شیرہ انار
[illegible]	گرم وخشک دوسرے درجے مین	کبوتر کے گوشت سے زیادہ لطیف ہی غذائیت بہت رکھے خون خالص بڑھاوے سرد بیماریون کو اور درد شکم کو دفع کرے اور طبع کو ملین بناوے	درد سر حار مزاج کو ہووے	گھی شکر اور ترشی
[illegible]	گرم وتر مایل بہ حرارت	غذائیت بہت رکھے خون خالص بڑھاوے سرد بیماریون کو دفع کرے اور درد شکم کو دور طبیعت کو ملین بناوے	حار مزاج کو درد سر ہووے اور صفرا بڑھاوے	سکنجبین یا ترشی

نامان	درجے	خاصیت	کھوڑ	توڑ
تیتر	سرد اول درجے مین مائل بہ رزاوت	بدن اور گردے کو قوت دیوے غذائیت بہت رکھے فضلہ کم قابض شکم ہے	دیر ہضم معدے مین ریح لاوے	گھی اور ہاضم دوائیان
[illegible]	گرم وخشک دوسرے درجے مین	بلغمی مزاج کو مناسب آوے سینے اور حلق کو اور درد رحم کو مفید ہی۔ اور کمر کو فائدہ	ہمیشہ کھانا خلط کو بگارے	سکنجبین اور انیسون
[illegible]	سرد وخشک	غذائیت تھوری رکھے گرم مزاج کو موافق آوے لیکن دیر ہضم ہے	معدے اور انتڑیون مین ریح لاوے	گلقند اور ہاضم دوائیان
مچھ	گرم وخشک دوسرے درجے مین	سرد مزاج کو موافق آوے سانپ کے زہر کو دفع کرے غذا کو ہضم کرے سہال لاوے ہری مرچ بھاجیون کی سردی کو دفع کرے	حار مزاج کو مضر ہووے	گھی اور ترشی
[illegible]	سرد وخشک دوسرے درجے مین	صفراوی مزاج کو موافق آوے بدن کو موٹا کرے گرمی سے جلاب کو مفید ہی	سرد مزاج کو گردے مین ریح اور درد سر لاوے	شکر یا شہد یا گرم دوائیان
کمرسی	گرم وتر دوسرے درجے مین	سوکھی کھانس اور ہچکی اور سینے کو فائدہ بدن کو تقویت دیوے۔	دیر ہضم	شہد اور مربا درک کا
سیک	گرم تر اول درجے مین	بدن کو رزاوت بخشے سینے کی خشکی کو فائدہ دیوے طبع کو ملین کرے۔	سرد مزاج کی بھوک بند ہووے	گنا اور شہد اور مربا درک کا
مچھی		بہتر مچھی وہ ہی کہ اسکے گوشت پر چھلکے ہوویں اسکا سینہ سرخی مائل ہے پیٹھ اسکی مائل بسبزی چھوٹے استخوان بعضے مچھی کو گرم وتر کہتے ہین حقیقت مین تمام اقسام اسکے سرد وتر ہین۔ تازی مچھی سب سے بہتر ہی		
پیچھی	سرد وتر دوسرے درجے مین	بدن کو رزاوت ہووے گرم مزاج کو مناسب محنت کرنے والون کو موافق آوے بلغم پیدا کرے	دیر ہضم سرد بیماریون کو مضر	گھی شہد اور گلقند

توڑ	کھوٹ	خاصیت	درجے	نام ان
شہد زیرہ اُسکا توڑ	حلق اور دانتون کو اور سر کو مضر	طعام ہضم کرے ریح کو دور اور ادرار لاوے	گرم و خشک دوسرے درجے مین	بہی
شکر مصری شہد الاچی	صُداع پیدا کرے	معدیکو قُوت بخشے بلغم کو کاٹے سر و نزلے کو چھڑے	گرم اول درجے مین ہر دوم درجے مین ا	بقہ
سکنجبین جوارش	دیر ہضم	غذائیت زیادہ رکھے قابض شکم بھی زیادہ ہے	گرم تھوڑا خشک زیادہ	بجوبہ
میوے تُرش	گُردے کو مُضر	بدن کو موٹا کرے صُداع کو دفع معدا اور ہضم کو قوت بخشے	گرم و تر	بصی
روغن بنفشہ کا صندل طباشیر	گرم مزاج کو مُضر	سرد مادّون کو ریح کو سرد خفقان کو دفع کرے معدے دل اور جگر کو قوت رعشہ اور لقوہ اور فالج کو مفید ہی	گرم و خشک	بتبک
شکر اُسکا توڑ	ریح پیدا کرے	خون بڑھاوے دماغ کو قوت بخشے قابض شکم ہی	گرم تھوڑا تر زیادہ	بتیرک
شکر توڑ	سرد مزاج کو کھانسی لاوے مضر سینہ	ادرار لاوے معدیکو قُوت گرم کھانسی اور ریتو نکو مفید تر گرم مزاج کو موافق آوے ہضم اور بھوک لاوے	سرد و خشک دوسرے درجے مین تراوت	بنابسی
گھی اور سرد چیزین	باریک عروق کو ضرر	بھوک لاوے معدیکو قوت بخشے اور ہاضمہ بڑھاوے	گرم و خشک دوسرے درجے مین	بسہا
سکنجبین اُسکا توڑ	تلی مین سُدہ آوے	غذائیت بہت رکھے جلد ہضم ہووے بدن کو موٹا کرے خون بڑھاوے روغنی روتی معدیکو بگاڑے دیر ہضم ہی	گرم و تر معتدل مین	بتنسی

باب الغین

نامان	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
تشتک	سرد خشک اول درجے مین	غذائیت زیادہ رکھے انتڑیون کو موافق آوے قابض شکم ہے	دیر ہضم	شکر مصری
[illegible]	معتدل مائل بگرمی	حرارت عزیزی اور دل کو قوت و فرحت بخشے خفقان صفرا اور سودا دور کرے	مثانے کو مضر ہے	شہد اور شکر
[illegible]	سرد و خشک اول درجے مین	دل کو قوت اور فرحت بخشے بد اخلاط کو دور کرے کھانسی اور استسقا اور سوج کو فایدہ دیو	انتڑیون کو مضر	کتیرا
[illegible]	گرم و تر	بدن کو موٹا کرے غذائیت زیادہ لاوے سینے کی خشکی اور کھانسی کو مفید ہر سینہ کی اسطرح	دیر ہضم سدہ پیدا ہووے	سکنجبین
فائدہ		روتی ہر قسم کی گھی اور ترشیون سے کھانا دیر ہضم ہے		
روٹی [illegible]	گرمی تری خشکی مین معتدل	قوی مزاجکو موافق آوے غذائیت کم رکھتی ہے	شکم مین درد اور معدے مین گرانی	سکنجبین
روٹی [illegible]	سردی گرمی خشکی طرف مائل	غذائیت کم رکھے بدن کو قوی کرے محنت کرنے والون کو موافق آوے	ریح پیدا کرے	زیرہ اور پودینہ
روٹی [illegible]	گرم و تر تھوڑی خشکی کے ساتھ	بدن کو قوی کرے شکم کو قبض محنتی کو موافق آوے	گرانی معدہ	زیرہ اور پودینہ

المنة لله یہہ کتاب مستطاب پر فواید واسطے نفع خلایق کے بتاریخ ۱۰ وین جمادی الثانی ۱۲۹۶ ہجری مطبع اکبری مین چھاپہ ہوی

تمت

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔